

سہارن پور میں



شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

مدرسه علمیه فاطمه الزهرا (س)

شهرستان آبادان

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

بررسی اجمالی ولایت مطلقه ی فقیه

از منظر امام خمینی رحمته الله علیه

استاد داور

جناب آقای عبدالرضا آقاجری

استاد راهنما

سرکار خانم آزاده دناک

تهیه و تنظیم

هدیه شنبدی

پاییز ۱۳۹۰

تقدیم بہ:

بہ شہید ولایت بانوی دو عالم

ام اللئمه فاطمه الزهرا «س»

تقدیر و تشکر

تشکر از تمام زحمات پدر و مادرم که مسیر هدایت را نشانم دادند و اساتید گرامی

که مراد این مسیر همراهی کردند.

چکیده

تحقیق پایانی با موضوع بررسی اجمالی ولایت مطلقه ی فقیه از منظر امام خمینی رحمته الله علیه است. ولایت یک مسئله ی اعتقادی است که جایگاه بس رفیع دارد و منظور از آن استمرار کلیه شوون هدایت و رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جز نبوت، در عهده ی ائمه معصومین علیهم السلام و نواب آنان قرار گرفته است. اسلام به شدت به امور سیاسی و اجتماعی اهتمام ورزیده، احکام فراوانی در این زمینه تشریح نموده و اجرای آن را به سیاستمدار مسلمانان تفویض کرده است. هدف آگاهی دادن به جوانان برای فهم نظریه ولایت مطلقه ی فقیه که از پشتوانه ی قوی عقلی و نقلی برخوردار است و در صورت فهم آن در بین آحاد ملت و به اخص مسئولین، به اطاعت پذیری از ولی فقیه منتج خواهد شد. روش تحقیق، کتابخانه ای است. این تحقیق در پنج بخش گنجانده شده است بخش اول کلیات تبیین موضوع، اهمیت و اهداف تحقیق ذکر شده است. در بخش دوم، مفهوم شناسی ولایت مطلقه ی فقیه که به سه کلید واژه ولایت، اطلاق، فقیه پرداخته شده است. بخش سوم، دلایل عقلی و نقلی بر ولایت مطلقه ی فقیه با سه فصل: فصل اول، دلایل عقلی بر ولایت فقیه با بیان هشت دلیل عقلی. فصل دوم، دلایل نقلی بر ولایت مطلقه ی فقیه که هفت آیه قرآن مورد بحث واقع شد؛ فصل سوم استدلال حضرت امام رحمته الله علیه برای اثبات ولایت مطلقه ی فقیه، بیان پنج روایت که مورد استدال امام بوده است. بخش چهارم، خاستگاه ولایت مطلقه ی فقیه دارای سه فصل با عناوین: فصل اول معنا و مفهوم مشروعیت و مقبولیت، فصل دوم مشروعیت و مقبولیت ولایت مطلقه ی فقیه، فصل سوم رابطه ی مشروعیت و مقبولیت در بخش پنجم، شرایط، وظایف و حدود اختیارات ولی فقیه ذکر شده است با دو فصل: فصل اول شرایط ولی فقیه، فصل دوم وظایف ولی فقیه. کلید واژه ها تحقیق: ولایت، مطلقه، فقیه، حکم اولیه، حکم ثانویه، حکم حکومتی، کاریزما. نتیجه مبحث این که در صورت اطاعت پذیری از ولی فقیه به عنوان نائب امام زمان (عج) برکات بسیاری را برای شکوفایی اسلام و مسلمین حتی در دیگر کشورهای اسلامی خواهد داشت.

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۲	بخش اول: کلیات
۴	طرح تحقیق
۴	تبیین موضوع و ضرورت و اهمیت آن
۶	سؤالات اصلی و فرعی
۷	اهداف و فواید تحقیق
۷	پیشینه تحقیق
۸	مفاهیم و اصطلاحات کلیدی
۱۰	روش تحقیق
۱۱	ساختار و محدوده ی تحقیق
۱۱	مشکلات طرح تحقیق
۱۲	بخش دوم: مفهوم شناسی ولایت مطلقه ی فقیه
۱۳	مفهوم شناسی ولایت مطلقه ی فقیه
۱۳	ولایت

۱۷	اقسام ولایت
۱۷	ولایت حقیقی
۱۸	ولایت اعتباری
۱۹	مطلقه
۱۹	اطلاق ولایت
۱۹	اطلاق مکانی ولایت
۲۰	اطلاق زمانی ولایت
۲۱	اطلاق موضوعی ولایت
۲۲	اطلاق در نفوذ حکم
۲۲	فقیه
۲۳	تبیین جایگاه علمی و سیاسی فقیه در عصر حضور
۲۶	تبیین جایگاه علمی و سیاسی فقیه در عصر غیبت تامّه
۲۹	بخش سوم: دلایل عقلی و نقلی بر ولایت مطلقه ی فقیه
۳۰	فصل اول: دلایل عقلی بر ولایت فقیه
۳۱	دلایل عقلی بر ولایت فقیه
۳۱	دلیل اول
۳۳	دلیل دوم

۳۴	دلیل سوم
۳۴	دلیل چهارم
۳۶	دلیل پنجم
۳۷	دلیل ششم
۴۰	دلیل هفتم
۴۱	دلیل هشتم
۴۲	فصل دوم : دلایل نقلی بر ولایت مطلقه ی فقیه
۴۳	مقدمه ای در باب دلایل نقلی بر ولایت مطلقه ی فقیه
۴۶	استدلال به قرآن و روایات برای اثبات ولایت مطلقه ی فقیه
۴۷	آیه اول : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ....
۵۰	آیه دوم : وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ....
۵۱	آیه سوم : لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ....
۵۲	آیه چهارم : لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ....
۵۳	آیه پنجم : وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ....
۵۵	آیه ششم : إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ.....
۵۶	آیه هفتم : أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَنْ يُبْعَ.....
۵۹	فصل سوم : استدلال حضرت امام <small>عليه السلام</small> برای اثبات ولایت مطلقه ی فقیه
۶۰	استدلال حضرت امام <small>عليه السلام</small> برای اثبات ولایت مطلقه ی فقیه

- ۶۱ روایت مقبوله عمر بن حنظله
- ۶۵ الف - مقبوله «عمر بن حنظله»
- ۶۶ ب - روایت اللهم ارحم خلفایی
- ۶۸ ج - توقيع امام زمان
- ۷۱ د - روایت اسحاق بن عمار
- ۷۲ ه - در روایت ابی خدیجه
- ۷۵ استدلال امام عليه السلام بر مطلقه بودن ولایت فقیه
- ۷۸ بخش چهارم : خاستگاه ولایت مطلقه فقیه
- ۷۹ فصل اول : معنا و مفهوم مشروعیت و مقبولیت
- ۸۰ معنا و مفهوم مشروعیت و مقبولیت
- ۸۰ مشروعیت
- ۸۰ مقبولیت
- ۸۱ منشا مشروعیت
- ۸۱ ۱- منشا فرا انسانی مشروعیت
- ۸۲ ۲- منشا انسانی مشروعیت قدرت
- ۸۲ الف - سنت
- ۸۲ ب - قانون و عقلانیت
- ۸۲ ج - غلبه وزور
- ۸۲ انواع حکومتها بر مبنای منشا مشروعیت
- ۸۳ ۱. حکومت مبتنی بر مشروعیت الهی

- ۸۳ ۲. حکومت مبتنی بر مشروعیت سنتی
- ۸۴ ۳. حکومت مبتنی بر مشروعیت کاریزمایی
- ۸۴ ۴. حکومت مبتنی بر مشروعیت قانونی - عقلایی
- ۸۵ فصل دوم : مشروعیت و مقبولیت ولایت مطلقه فقیه
- ۸۶ مشروعیت و مقبولیت ولایت فقیه
- ۸۶ منشا مشروعیت قدرت از دیدگاه امام علیه السلام
- ۸۷ الف - سنت:
- ۸۸ ب - قانون (عقلانیت):
- ۹۰ ج - زور و غلبه:
- ۹۱ د- ویژگیهای کاریزماتیک:
- ۹۳ هـ - مقبولیت
- ۹۵ فصل سوم : رابطه ی مشروعیت و مقبولیت
- ۹۶ رابطه مقبولیت و مشروعیت
- ۹۶ ۱. مشروعیت عین مقبولیت
- ۹۶ ۲. مقبولیت بخشی از مشروعیت
- ۹۶ ۳. مقبولیت شرط تحقق مشروعیت
- ۹۷ انتخاب و انتصاب از دیدگاه امام خمینی علیه السلام
- ۹۷ الف - عدم پذیرش مقبولیت به عنوان مبنای مشروعیت در اندیشه امام خمینی علیه السلام
- ۹۷ ب- پذیرش مقبولیت به عنوان مبنای مشروعیت در اندیشه امام خمینی علیه السلام
- ۹۸ ارزیابی دودیدگاه

۱۰۱	بخش پنجم : شرایط ،وظایف و حدود اختیارات ولی فقیه
۱۰۲	فصل اول : شرایط ولی فقیه
۱۰۳	شرایط رهبری
۱۰۳	۱. اجتهاد
۱۰۵	۲. عدالت
۱۰۶	۳. قدرت مدیریت و استعداد رهبری
۱۰۸	فصل دوم : وظایف ولی فقیه
۱۰۹	وظایف و اختیارات رهبری در امور داخلی نظام اسلامی
۱۰۹	۱. حفظ جهت گیری نظام
۱۰۹	۲. سیاست گذاری های کلی نظام
۱۱۰	۳. تصمیم گیری های کلان نظام
۱۱۴	وظایف و اختیارات برون مرزی ولی فقیه
۱۱۶	نتیجه گیری
۱۱۸	فهرست منابع

مقدمه

﴿ الحمد لله رب العالمين ، والصلاة والسلام على محمد وآله اجمعين ، ولعنه الله على اعداء
هم الى يوم الدين ﴾

ولایت ، یعنی حاکمیت و سرپرستی در جامعه اسلامی است در اسلام ، ولایت جامعه متعلق به خدای متعال است و هیچ انسانی این حق را ندارد که در امور انسانهای دیگر را به عهده بگیرد این حق مخصوص خدای متعال است که خالق و منشا و عالم به مصالح و مالمک امور همه ذرات عالم وجود است. خداوند این ولایت را از مجاری خاصی اعمال می کند یعنی وقتی که حاکم اسلامی و ولی امور مسلمین چه بر اساس تعیین شخص و چه بر اساس معیارها و ضوابط انتخاب شد وقتی این اختیار به او داده می شود که امور را اداره بکند، این چنین ولایتی هم ولایت خداست این قدرت الهی است که بر مردم اعمال می شود. آن شخص منهای ولایت الهی ، هیچ گونه حقی نسبت به انسانها و مردم دیگر ندارد. این نکته مهم و تعیین کنند در سرنوشت جامعه اسلامی است.^۱

امام خمینی علیه السلام تنها فقیه ی است که از دیدگاه فقهی تشکیل حکومت را بر مردم و فقها لازم و واجب می داند و معتقد است مجموع روایات و عمل معصومان سنت و نیز مضامین آیات قرآنی مرتبط با قضاوت و حکومت دلیل بر این است که از تشکیل حکومت امری لازم و ضروری است و بدون آن نمی توان بیشتر احکام اسلام را اجرا کرد در حالی که لزوم اجرای احکام دینی به هیچ مورد تردید نیست. ایشان می فرمایند:

« چنین حکومتی همیشگی است و از سنتهای الهی و غیر قابل تغییر می باشد و بنابراین - در زمان ما و برای همیشه - وجود ولی امری ضروری است یعنی می بایست حاکمی وجود داشته باشد تا عهده دار نظم و قانون اسلامی گردد و از ظلم و تجاوز و تعدی به دیگران جلوگیری نماید و امین و نگهبان خلق الله و راهنمای مردم در آموزهای و عقاید و احکام و نظام اسلامی باشد و در مقابل بدعتها یی که دشمنان و ملحدان در دین و قوانین و حکومت وضع می کنند ایستادگی کند »^۲

^۱. رهنمودهای رهبری ، ولایت ، دیدار مسوولان و کارگزاران نظام اسلامی ۲۰ تیر ۱۳۶۹

^۲. امام خمینی علیه السلام ، حکومت اسلامی

این که امام خمینی علیه السلام تشکیل حکومت اسلامی را جزئی از وظایف مسلمانان می داند مخصوص اوست و پیش از آن فقیه ی چنین فتوایی نداده اگر چه بسیاری از فقها حکومتهای موجود زمان خود را حکومت حق نمی دانستند .

در پی همین نظر است که امام خمینی علیه السلام همانند همه فقها حکومت را ابتدائاً حق معصوم می داند و در مورد این که در غیبت امام معصوم علیه السلام این منصب از آن کیست با فقهای هم رای است که فقها را مجاز از سوی امام برای تصدی امور بلا متصدی می دانند منتهی وی نظری فراتر دارد و چون تشکیل حکومت را واجب می داند طبعاً تلاش برای ایجاد حکومت و اجرای احکام اسلامی را بر فقها و مردم واجب می شمرد . و این که « فقیه باید برای تشکیل حکومت تلاش کند » نظری است است که مخصوص وی که تاکنون هیچ فقیهی بدان فتوا نداده است .

در این تحقیق به بررسی اجمالی ولایت مطلقه ی فقیه از منظر امام خمینی علیه السلام پرداختم تا کارآمدی دین ولایی را نسبت به دیگر نظام های سیاسی وجود در جهان نشان دهم .

این تحقیق در پنج بخش گنجانده شده است بخش اول کلیات تبیین موضوع ، اهمیت و اهداف تحقیق ذکر شده است . در بخش دوم ، مفهوم شناسی ولایت مطلقه ی فقیه که به سه کلید واژه ولایت ، اطلاق ، فقیه پرداخته شده است .

بخش سوم ، دلایل عقلی و نقلی بر ولایت مطلقه ی فقیه با سه فصل : فصل اول ، دلایل عقلی بر ولایت فقیه با بیان هشت دلیل عقلی . فصل دوم ، دلایل نقلی بر ولایت مطلقه ی فقیه که هفت آیه قرآن مورد بحث واقع شد ؛ فصل سوم استدلال حضرت امام علیه السلام برای اثبات ولایت مطلقه ی فقیه ، بیان پنج روایت که مورد استدلال امام بوده است .

بخش چهارم ، خاستگاه ولایت مطلقه ی فقیه دارای سه فصل با عناوین : فصل اول معنا و مفهوم مشروعیت و مقبولیت ، فصل دوم مشروعیت و مقبولیت ولایت مطلقه ی فقیه ، فصل سوم رابطه ی مشروعیت و مقبولیت

در بخش پنجم ، شرایط ، وظایف و حدود اختیارات ولی فقیه ذکر شده است با دو فصل : فصل اول شرایط ولی فقیه ، فصل دوم وظایف ولی فقیه .

بخش اول

کلیات

۱. تبیین موضوع، ضرورت و اهمیت ولایت فقیه

نکته ی مهم قبل از بیان بحث درباره ضرورت تشکیل حکومت ولایی این است که ما بر سر لزوم و ضرورت اصل حاکمیت و حکومت اختلافی نداریم و در میان دانشمندان غربی^۱ و فلاسفه اسلامی^۲ این موضوع ثابت شده است البته کوتاهی دوره های هرج و مرج، در اجتماعات گوناگون به ما می فهماند که مزاج جامعه هرج و مرج را نمی پذیرد و زود از آن به ستوه می آید و اجتماعات هرج و مرج زده در مدت کوتاهی از وضع خود بی زار، و آماده پذیرفتن نظام تازه ای شده اند و حتی حکومت مستبد را بر آن ترجیح داده اند.

بنابراین، اجتماع بشری به هر شکل که باشد حکومت می خواهد حتی در مدینه فاضله یا جامعه ایده آلی و بهشت رویایی افلاطون نیز فلاسفه حکومت می کنند^۳. و ضرورت حکومت برای جامعه به عنوان یک اصل مسلم اجتماعی، مورد تردید نیست و لا اقل این جا مورد بحث ما نیست؛ بلکه اختلاف نظر بر سر وضع و اجرای قوانین و مقررات و شکل و محتوا و هدف حکومت است و به عبارت دیگر اختلاف نظر تنها در این مسئله است که مقررات و نظام های اجتماعی را چه کسی باید وضع کند؟ و اجرا کننده و پاسدار آنها کدام فرد و یا کدام هیئت باید باشد؟ و اساساً بهترین و کامل ترین شکل حکومت و منظور اصلی و هدف واقعی حاکمیت چیست؟

این ها پرسش هایی است که جوامع بشری در طول قرن های متمادی با ایجاد انواع متفاوت حکومتها، به آن پاسخ داده است.

به واقع، کدام نیاز بالاتر از نیاز جامعه به تعیین کسی است که اداره امور و حفظ نظام ممالک اسلامی در دوران غیبت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - بر عهده او است؟ مگر نه آن که بقای احکام اسلام و اجرای آن ها جز، به دست حاکمی اسلامی که سیاست و تدبیر امور امت بر عهده او است، میسر نمی

۱. ابن خلدون فیلسوف و جامعه شناس / اسپنسر دانشمند انگلیسی / ویل دورانت مورخ آمریکایی

۲. شهاب الدین سهروردی / خواجه نصیر الدین طوسی ...

۳. سید محمد، شهید بهشتی، حکومت در اسلام، سروش، تهران، ۱۳۶۷، ص ۴۵

باشد.^۱ یا این که پیامبر ﷺ فرمود: «امامی که بر مردم حکومت می کند، نگهبان، حافظ و در برابر آن ها مسئول است».

نیازمند بودن جامعه به حفظ و اجرای عدالت و رعایت حقوق افراد، زمینه لازمی برای برپایی و تشکیل حکومت اسلامی است. به همین جهت عقلاً به ضرورت برپایی حکومت در جوامع انسانی حکم کرده اند. جامعه اسلامی، از جهت نیاز به اداره کشور و وجود حکومت، با جوامع دیگر فرقی نداشته و برای تنظیم روابط خود، احتیاج به احکام اجتماعی دارد تا هم امنیت ایجاد شود و هم حقوق افراد رعایت و عدالت گسترش یابد پس جامعه اسلامی در نیازمندی به حکومت، مثل جوامع دیگر است.

امام خمینی رحمته الله علیه فرمودند:

«هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلامی شده و جامعیت و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است».^۲

در اسلام احکامی وجود دارد که اجرای آن از طریق حکومت ممکن است، مثل احکام مالی، نظامی، قضایی و ... پس بنا به حکم عقل، تشکیل حکومت، جهت تحقق همه جانبه اسلام امری ضروری است.

در صحیحه محمد بن مسلم، در ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «ان امیر المؤمنین علیه السلام، قال: الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا، حتی بینت للامه جمیع ما تحتاج الیه؛ حضرت امیر علیه السلام فرمود: سپاس بی پایان خداوندی را سزا است که مرا از این دنیا بیرون نبرد تا این که (احکام) تمام آن چه را مردم به آن محتاجند برایشان بیان کردم».^۳

امام خمینی رحمته الله علیه در این مورد می فرماید: «احکام الهیه، چه احکام مالی و چه احکام سیاسی یا حقوقی، نه تنها نسخ شده است، بلکه تا قیامت باقی است و بقای این احکام، لزوم و ضرورت حکومت را ایجاب می کند تا این که برتری قانون الهی را تضمین کرده و اجرای آن را به عهده گیرد و اجرای احکام الهی جز به وسیله حکومت امکان ندارد، برای این که موجب هرج و مرج می شود... علاوه بر این که حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم دشمنان و حفظ سرزمینشان از تسلط سرکشان، عقلاً و شرعاً واجب است. انجام این وظیفه جز با تشکیل حکومت، امکان ندارد، تمام این ها از واضحات است که مسلمین به آن ها احتیاج دارند و از آفرینده حکیم، معقول نیست آن ها را ترک کند... لزوم حکومت برای گسترش عدالت، تعلیم

۱. امام خمینی رحمته الله علیه، سید روح الله، کتاب البیع، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲، ص ۴۶۲.

۲. امام خمینی رحمته الله علیه، سید روح الله، ولایت فقیه، ص ۳۱.

۳. فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۶۲.

و تربیت افراد، حفظ نظم، از بین بردن ستم، حفظ مرزها و جلوگیری از تجاوز اجانب، از روشن ترین احکام عقل است و این مسئله مختص به زمان و مکان مشخصی نیست.^۱

امام خمینی علیه السلام در باب غفلت از سیاسی بودن احکام اسلام این غفلت را باعث بروز مصیبتها می داند و همه احکام اسلام را عبادی سیاسی خوانده و در وصیت نامه سیاسی الهی خود ضمن فراخوان مسلمین به پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام و فرهنگ سیاسی، اجتماعی می فرماید: «اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است. ولایت فقیه اقامه حکومت حق برای نفع مستضعفان از بزرگترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است.»

بنابراین چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است، هم چنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی، نظامی شرک آمیز است، چون حاکمش طاغوت است، ما موظفیم، آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم؛^۲ و حکومت ولایی بر مبنا احکام الهی در جامعه مسلمان بنا کنیم.

۲. طرح مسئله و پرسش های تحقیق

- سوالات اصلی :

۱. منظور از ولایت مطلقه ی فقیه چیست؟

- سوالات فرعی

۱. این مسئله از مسائل فقه است یا علم کلام؟

۲. عنوان «مطلقه» در ولایت فقیه به چه معناست؟

۳. ولایت فقیه، مطلق است یا مقید به موارد خاص؟ و اثر هر کدام بر جامعه اسلامی و این که دایر

اطلاق چه اندازه است؟

۴. ریشه ی مبنای ولایت فقیه به چه منابعی تمسک دارد؟

۵. فقیه صاحب ولایت کیست؟

۶. منشا مشروعیت ولایت فقیه از کجاست؟

۱. امام خمینی علیه السلام، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱ و ۴۶۲.

۲. ولایت فقیه، ص ۴۰.

۷. نقش مقبولیت مردمی در تحقق ولایت فقیه در نظام سیاسی؟

۸. محدوده اختیارات ولی فقیه؟

۹. فرق تعیین و تشحیص ولی فقیه چیست؟

۱۰. تشحیص ولی فقیه چگونه صورت می گیرد؟

۱۱. ولایت فقیه با کدام یک از نظام های سیاسی جهان تناسب دارد: استبداد، مشروطه، جمهوری و

؟....

۳. اهداف و فواید تحقیق

فوائد تحقیق از دیده اینجانب:

۱. آگاه کردن مخاطب از جایگاه و ارزش رهبری به عنوان حاکم ولایی در حکومت اسلامی.
۲. آشنایی با وظایف و اختیارات ولی فقیه تا افراد وظایف رهبری را با وظایف رئیس جمهور یا یک وزیر اشتباه فرض نکنند و در نتیجه برداشتهای ناصوابی که در پی خواهد داشت.
۳. اطلاع از مبانی ولایت فقیه در عمق آیات و روایات و همچنین نظرات امام خمینی رحمته الله درباره ولایت فقیه.

۴. پیشینه ی موضوع

ولایت حقیقی مطلقه تنها از آن خداست «الله ولی الذین آمنوا...»^۱ خداوند خالق و مالک تمام موجودات عالم است و به ساختار وجودی و نیازها و رمزسعادت آنها احاط دارد و با خلق حضرت آدم این ولایت را به اولین پیامبر خود تفیض نمود و این سر سلسله ولایت تا امام زمان «عج» آخرین امام معصوم ختم می شود و در زمان غیبت ایشان توسط فقیه عادل ادامه پیدا می کند. از نظر علمی اندیشه ی حاکمیت فقها به زمان شیخ مفید (قرن چهارم هجری) و محقق کرکی (قرن نهم هجری) بر می گردد و علاوه بر آن در آثار علمای دیگری چون مقدس اردبیلی^۲، جوادبن محمد حسینی عاملی^۳، ملا احمد

۱. سوره بقره / ۲۵۷

۲. ۹۳۳.ه.ق

۳. ۱۲۲۶.ه.ق

نراقی^۱، مرحوم شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر)^۲، شیخ انصاری و...؛ در نهایت امام خمینی این اندیشه را به بلوغ رسانده و آن را در چارچوب یک تئوری کامل نظری و تحت عنوان ولایت مطلقه فقیه ارائه کرده و با تاسیس نظام جمهوری اسلامی، کاربرد عملی آن را به اثبات رسانده است. در این زمینه کتابها و رساله های فراوانی تالیف شده است که به تعدادی از آن ها اشاره می نمایم:

۱. المقنعه شیخ مفید
۲. رسائل المحقق الثانی، رساله فی صلاه الجمعه، محقق کرکی
۳. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی
۴. عوائد الایام، ملا احمد نراقی
۵. دراسات فی ولایت فقیه ولایت الفقیه، حسین علی منتظری
۶. ولایت فقیه، عبدالله جوادی آملی
۷. ولایت فقیه، امام خمینی رحمته الله
۸. کتاب البیع، امام خمینی رحمته الله
۹. اجتهاد و تقلید، امام خمینی رحمته الله
۱۰. ...

۵. تعریف مفاهیم واصطلاحات کلیدی تحقیق

ولایت

واژه ای عربی و از ریشه (ول ی) گرفته شده است، برخی از مشتقات این کلمه در عربی و فارسی عبارتند از: ولایت (به کسره واو)، ولاء (به فتح واو)، اولیاء، والی، مولی است. ولایه: (بفتح اول): هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا.^۳ ولایه را در آیه با کسره و فتح واو خوانده اند. راغب گوید: ولایت به کسر واو اه معنی نصرت و بفتح واو به معنی توکی امر است و در صحاح ابن سکیت نقل کرده ولایت بکسر واو به معنی تسلط و بفتح و واو به معنی نصرت و یاری و مراد از آن در آیه تسلط و تدبیر است.^۴

۱. ۱۲۴۵ ه. ق.

۲. ۱۲۶۶ ه. ق.

۳. سوره کهف / ۴۴

۴. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۵، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۱

از نظر اصطلاحی در علم فقه با تعابیر مختلفی به کار برده می شود؛ همچون «جواز تصرف»، «تصرف در امر ونهی»، «تصرف در اموال و انفس»، «تصرف و حاکمیت بر شخص یا کار دیگری»، «احق و اولی به تصرف» اما مضمون همگی: تصرف و قیام به شوون غیر است.

مطلقه

واژه مطلقه ی از ریشه (ط ل ق) است^۱. اصل - طَلَّاق - رهایی و خالی شدن از پیوند و عهد و پیمان است، گفته می شود: «أَطَلَّقتُ البعيرَ من عقاله: شتر را از پابندش باز و رها کردم. طَلَّقْتُهُ و هو طَالِقٌ بلا قید: او را بدون قید و بند رها کردم. هم - طَلَّقٌ - گفته شده یعنی مُطَلَّق و آزاد است و ممنوعیتی برایش نیست. مُطَلَّقٌ: در احکام شرعی چیزی است که استثناء بر آن وارد نمی شود.^۲

فقیه

واژه ی فقیه از ریشه (ف ق ه) است. فقه: بکسر اول: فهمیدن در گفته «الفِقهُ فَهْمُ الشیءِ» فقه در لغت به معنای فهمیدن و درک کردن است و فقه - علم به احکام شریعت است. «تَفَقَّهٌ» یعنی تلاش برای فهمیدن و دانستن. بنابراین از نظر لغوی کسی را که دانا و فهمیده باشد فقیه می نامند. فقه عبارت از فهمیدن و دانستن قوانین و احکام شریعت اسلام از طریق دلایل تفصیلی آنها. اما در اصطلاح اندیشمندان مسلمان «فقیه کسی است که قوانین حقوقی، عبادی، سیاسی و اقتصادی اسلام را با دلایل هریک از آنها بداند و بشناسند»^۳

حکم اولیه

احکام و قوانینی هستند که خداوند بدون در نظر گرفتن شرایط خاص و استثنایی، به انسان ها ابلاغ کرده است. ویژگی خاص این احکام این است که مربوط به زمان و مکان یا شرایط خاصی نیستند و ثابت و غیر قابل تغییری باشند، مانند وضو.

^۱. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۲۶

^۲. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۴۹۷

^۳. همان، ج ۳، ص ۸۳

حکم ثانویه

احکامی که برای شرایط خاصی مانند اظطرار، اجبار و... در نظر گرفته شده اند و به محض بر طرف شدن ضرورت، این گونه احکام از درجه اعتبار ساقط می شود. مانند تیمم، کسی که به دلیل نبودن آب، بیماری یا شرایط خاص دیگر نتواند وضو بگیرد، در این شرایط خاص باید به جای وضو، تیمم نماید.

حکم حکومتی

احکامی هستند که حاکم اسلامی به اقتضای ولایتی که دارد و مطابق مصلحت، برای اداره کشور و جامعه صادر می کند.^۱

کاریزما

کاریزما عبارت است از خصوصیات و ویژگی های خارق العاده شخص حاکم که به طور ناخود آگاه مردم را به انقیاد و اطاعت فرا می خواند. در این نوع حکومت، مشروعیت اعمال قدرت از سوی حاکمان، از جاذبه شخصی رهبر و اعتقاد مردم به شخص رهبر به خاطر خصایل مافوق بشری او در نظر مردم، ناشی می شود.^۲

۶. روش تحقیق

این تحقیق به اعتبار موضوع دینی است و به اعتبار نوع، فقه سیاسی است. روش جمع آوری مطالعه ی منابع و متون (پرسش از متون) و با استفاده از فیش برداری صورت گرفته است هم چنین این تحقیق به اعتبار ماهیت و روش توصیفی تحلیلی است.

منابع دست اول مورد استفاده در تحقیق:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. اصول کافی
۴. وسائل الشیعه
۵. بحار الانوار

^۱. مبانی احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی

^۲. نصرتی، علی اصغر، نظام سیاسی اسلام، هاجر، چ چهارم، قم، پائیزه ۱۳۸۵، ص ۲۶۵

۶.

منابع دست دوم:

۱. ولایت فقیه ، امام خمینی رحمته الله
۲. شئون و اختیارات ولی فقیه ، امام خمینی رحمته الله
۳. حکومت اسلامی ، امام خمینی رحمته الله
۴. صحیفه امام
۵. قانون اساسی
۶. ...

۷ . مشکلات و موانع

۱. کمبود منابع در کتابخانه های سطح شهر .
۲. بیماری و مشکلات شخصی که حین نگارش پایانامه داشتم .

بخش دوم

مفهوم شناسی ولایت مطلقه می فقیه

مفهوم شناسی ولایت مطلقه ی فقیه

ولایت ، واژه ی عربی و از ریشه (ول ی) گرفته شده است ، بر خی از مشتقات این کلمه در عربی و فارسی عبارتند از : ولایت (به کسره واو) ، ولاء (به فتح واو) ، اولیاء ، والی ، مولی است .
ولایه : (بفتح اول) : هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا.^۱
ولایه را در آیه با کسره و فتح واو خوانده اند . راغب گوید : ولایت به کسر واو به معنی نصرت و بفتح واو به معنی تولی امر است و در صحاح ابن سکیت نقل کرده ولایت بکسر واو به معنی تسلط و بفتح و واو به معنی نصرت و یاری و مراد از آن در آیه تسلط و تدبیر است .^۲
و در منجد الابدی آمده : وُلِيَ الشَّيْءَ وَوَلَايَةُ وَوَلَايَةُ : دست یافت و تصرف کرد .^۳ دیگر معانی لغت « ولی » در فرهنگ لغت ها در لغت به معنای دوست ، و دو ستدار ، چیزی در کنار چیز دیگری است . و از واژه ی لایت و دیگر مشتقات آن نیز به معنای : نصرت ، یاری تصدی امر ، سلطنت ، سر پرستی ، رهبری و حکومت است^۴
ولاء و توالی ، ایجاد حالتی جدید بین دو یا چند چیز است ؛ این نزدیکی و حالت نو ، ممکن است از نظر مکانی ، نسبی ، دینی ، دوستی ، یاری و اعتقادی باشد . حقیقت ولایت ، بر عهده گرفتن امر و سرپرستی است و « ولی » و «مولا» در این معنی به کار گرفته می شوند .^۵
از نظر اصطلاحی ، معنای ولایت در حوزه علم فقه در علم کلام با یکدیگر تفاوت دارد . در علم فقه با تعابیر مختلفی به کار برده می شود ؛ همچون «جواز تصرف» ، « تصرف در امر ونهی » ، « تصرف در اموال و انفس» ، « تصرف و حاکمیت بر شخص یا کار دیگری» ، « احق و اولی به تصرف » اما مضمون همگی : «تصرف و قیام به شوون غیر » است
پیش از آنکه از اثبات ولایت فقیه در عصر غیبت دلیلی اقامه نمایم ، لازم است روشن شود که بحث از ولایت فقیه ، بحثی فقهی است یا بحثی کلامی یا تلفیقی از این دو علم است ؛ زیرا در هر یک از این دو

۱ . سوره کهف / ۴۴

۲ . سید علی اکبر قرشی ، قاموس قرآن ، ج ۵ ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران ، ۱۳۸۱

۳ . احمد سیاح ، ترجمه منجد الابدی ، فرهنگ دانشگاهی ،

۴ . تاج العروس - مقائیس الغته - مصباح المنیر

۵ . حسین بن محمد راغب اصفهانی ، المفردات فی غریب القرآن ، واژه ولی

صورت، ولایت فقیه، سرنوشتی جداگانه خواهد داشت و وظایف و اختیارات فقیه و همچنین ولایتی یا وکالتی و انتصابی یا انتخابی بودن آن، بستگی کامل به این بحث دارد.

«علم کلام» علمی است که درباره خدای سبحان و اسماء و صفات و افعال او سخن می گوید و «علم فقه» علمی است که درباره وظایف و بایدها و نبایدهای افعال مکلفین بحث می کند و از این رو، هر مساله‌ای که در آن، پیرامون «فعل الله» بحث شود، مساله‌ای کلامی است و هر مساله‌ای که در آن، درباره «فعل مکلف»، اعم از فعل فردی و فعل اجتماعی نظر داده شود، مساله‌ای فقهی است.

از این تعریف روشن می شود که تمایز علوم به «موضوع» آنهاست و تفاوت اهداف و غایات و نیز تفاوت سنخ مسائل و کیفیت ربط بین محمول و موضوع و در نهایت تمایز مباحث، همگی به همان موضوع علم برمی گردد. برخی تصور کرده‌اند که امتیاز علومی مانند کلام و فقه، بستگی به نوع دلیلی دارد که در آنها جاری می شود، یعنی هر مساله‌ای که دلیل عقلی بر آن اقامه شود، آن مساله کلامی است و هر مساله‌ای که دلیل عقلی بر آن نباشد، بلکه دلیل آن نقلی باشد آن مساله فقهی است. این تقسیم، تصویر درستی نیست؛ زیرا ممکن است برهان عقلی، هم بر مساله‌ای کلامی اقامه شود و هم بر مساله‌ای فقهی، یعنی حاکم در یک مساله فقهی فقط عقل و دلیل عقلی باشد؛ اگر چه مقدمات برهان در آنها فرق کند و نتیجه نیز مختلف باشد. به همین دلیل، صرف عقلی بودن دلیل، مساله‌ای را کلامی یا فلسفی نمی گرداند. به عنوان مثال، در دو مساله «عدل الهی» و «عدل انسانی»، هر دو عقلی‌اند و عقل، مستقلاً حکم می کند به وجوب عدل خداوند و به وجوب عدل انسان، لیکن یکی از این دو مساله، فلسفی یا کلامی است و مساله دیگر، فقهی است؛ زیرا «وجوب» در عدل الهی، به معنای «هستی ضروری» است و معنایش «الله عادل بالضروره» می باشد؛ یعنی خداوند ضرورتاً عادل است؛ ولی در عدل انسانی، «وجوب» به معنای تکلیف فقهی است و معنایش «یجب علی الانسان ان یکون عادلاً» می باشد، یعنی بر انسان واجب است که عادل باشد؛ لازمه عدل الهی، امتناع ظلم خداست و لازمه؛ دل انسانی، حرمت ظلم بر انسان است، یکی مربوط به «هست» است و دیگری مربوط به «باید» است، وجوب عدل الهی، از سوی خداوند است که «یجب عن الله» است نه «یجب علی الله»، ولی وجوب عدل برای انسان، از سوی خود او نیست، بلکه از سوی خالق اوست.^۱

از سوی دیگر، بسیاری از مسائل فقهی را می توان یافت که دلیل آنها عقلی است نه نقلی؛ مانند «وجوب اطاعت از خداوند». این مساله در عین حال که دلیلی عقلی دارد، مساله‌ای فقهی است و مربوط به وظیفه مکلف می باشد.

^۱ . جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه (ولایت، فقاقت و عدالت) اسراء، قم، ۱۳۷۹، با تلخیص، ص ۲۷۵

بنابراین، امتیاز دو علم کلام و فقه، نه به عقلی بودن یا نبودن مسائل آن دو، بلکه به موضوع آنهاست که در علم کلام، موضوع علم، فعل الله است و در علم فقه، موضوع علم، فعل مکلف است و هر مساله‌ای که موضوعش فعل خدا باشد، کلامی خواهد بود و هر مساله‌ای که موضوع آن فعل مکلف باشد، فقهی است. از این رو، اگر نتیجه برهانی که در اثبات ولایت فقیه ذکر می‌شود، و خوب و ضرورت تعیین ولایت فقیه از سوی خداوند سبحان باشد، بحث از ولایت فقیه، بحثی کلامی خواهد بود.

در زمینه ولایت فقیه، از دو جنبه کلامی و فقهی می‌توان سخن گفت. بحث کلامی درباره ولایت فقیه، این است که آیا ذات اقدس اله که عالم به همه ذرات عالم است: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ»^۱، او که می‌داند اولیاء معصومش زمان محدودی حضور و ظهور دارند و خاتم اولیائش مدت مدیدی غیبت می‌کند، آیا برای زمان غیبت، دستوری داده است یا اینکه امت را به حال خود رها کرده است؟ و اگر دستوری داده است، آیا آن دستور، نصب فقیه جامع شرایط رهبری و لزوم مراجعه مردم به چنین رهبر منصوبی است یا نه؟ و اگر دستوری راجع به فقیه مزبور داده است، آیا ولایت فقیه ثابت خواهد شد؟

موضوع چنین مساله‌ای، «فعل الله» است و لذا، اثبات ولایت فقیه و برهانی که بر آن اقامه می‌شود، مربوط به «علم کلام» است. البته پس از اثبات ولایت فقیه در علم کلام، در علم فقه نیز از دو جهت، سخن از ولایت فقیه به میان خواهد آمد: اول آنکه، چون خداوند در عصر غیبت ولایت را برای فقیه تعیین فرموده، پس بر فقیه جامع شرایط واجب است که این وظیفه را انجام دهد و دوم اینکه، بر مردم بالغ و عاقل و حکیم و فرزانه و مکلف نیز واجب است که ولایت چنین رهبری را بپذیرند و از احکام شرعی و قضاءها و ولایت‌های شرعی که توسط او ثابت یا صادر می‌شود اطاعت کنند. این دو مساله، فقهی‌اند و متفرع بر آن مساله کلامی می‌باشند؛ زیرا در این دو مساله اخیر، سخن از فعل مکلف است، یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم؛ که هر دو مکلف به انجام وظایف دینی‌اند.^۲

بنابراین، اصل ولایت فقیه، مساله‌ای کلامی است ولی از همین ولایت فقیه، در علم فقه نیز بحث می‌شود تا لوازم آن حکم کلامی، در بایدها و نبایدهای فقهی روشن شود؛ زیرا که «بایدها»، بر «هست‌ها» مبتنی‌اند و بین این دو، ملازمه وجود دارد به نحوی که می‌توان از یک مساله کلامی اثبات شده، به لوازم فقهی آن رسید، چه اینکه اگر در فقه نیز مساله‌ای به صورت دقیق و قطعی ثابت شود، لازمه آن پی‌بردن به یک مساله کلامی است؛ یعنی اگر ما در فقه اثبات نمودیم که واجب است فقیه جامع شرایط، ولایت امر مسلمین را به دست گیرد، یا اینکه حکم نمودیم که بر مردم واجب است از فقیه جامع شرایط پیروی کنند، در هر یک از این دو صورت، کشف می‌شود که خداوند در عصر غیبت، فقیه را برای ولایت و رهبری جامعه اسلامی

۱. سوره سبا / ۳

۲. جواد آملی، عبدالله، ولایت فقیه، با تلخیص، ص ۲۷۵

تعیین کرده است؛ زیرا تا خداوند دستور ولایتمداری نداده باشد، فقیه برای تصدی سمت رهبری وظیفه پیدا نمی‌کند و مردم نیز مکلف به تولی و اطاعت نمی‌شوند.

این نکته را نیز باید یادآوری نمود که در علم کلام «ولایت» مفهومی عام و فراگیر تر دارد و کلامی بودن ولایت فقیه، از کلامی بودن امامت سرچشمه می‌گیرد؛ به معنای امامت و رهبری اجتماعی و تاریخی طرح می‌شود. از دیدگاه علمای علم کلام، ولایت یک مسئله‌ی اعتقادی است که جایگاه بس رفیع دارد و منظور از آن استمرار کلیه شوون هدایت و رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جز نبوت، در جانشینان آن حضرت است؛ یعنی پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، جریان امامت و رهبری، همچنان تداوم یافته و مسئولیت خطیر سرپرستی امور مسلمین، بر عهده‌ی ائمه معصومین علیهم السلام و نواب آنان قرار گرفته است.^۱ سیر این که امام راحل رحمته الله اصرار داشتند بر اینکه فقه‌با روش «جواهر» پویا شود، آن است که مرحوم صاحب جواهر رحمته الله می‌گوید: اگر کسی منکر ولایت فقیه باشد، گویا طعم فقه را نچشیده است: «کانه ما ذاق من طعم الفقه شیئا». چشیدن طعم فقه، نتیجه نگاه برون‌فقهی و نگاه کلامی به فقه داشتن است. برهان و استدلالی که مرحوم صاحب جواهر رحمته الله در کتاب شریف جواهر الکلام، درباره ولایت فقیه اقامه می‌کند، صبغه کلام دارد؛ اگر چه آن را در فقه مطرح کرده‌اند. ایشان می‌فرماید چون زندگی در عصر غیبت امام زمان (عج) وجود یک نظام ضروری است و نظام نیز یک نظام الهی است، یقیناً خداوند برای اداره این نظام، کسی را پیش‌بینی کرده است تا او حدود الهی را بشناسد و اجرا نماید. این سخن، صبغه کلام دارد که در کتاب فقه، از زبان یک فقیه بیان شده است.

گاهی انسان در درون فقه حرکت می‌کند و از بیرون و بالا، بر کل فقه نگاه نمی‌کند و لذا احاطه لازم را ندارد، ولی صاحب جواهر رحمته الله، این هجرت و برون‌نگری را داشت و سر از کتاب فقه برداشت و از خود سؤال کرد: آیا این قوانین فقهی، مجری و متولی نمی‌خواهد؟

البته فقیهان نامور امامیه علیهم السلام عموماً، و بزرگ فقیه نامدار، مرحوم صاحب جواهر رحمته الله که مساله ولایت فقیه را مطرح کرده و آن را به عظمت یاد کرده خصوصاً، تا محدوده چشیدن طعم فقه را رفته‌اند؛ اما چشیدن طعم فقه، غیر از آن است که انسان این شربت را از چشیدن به نوشیدن، و از ذوق به شرب و از شرب به شناگری، و از شناگری به غواصی برساند؛ غواصی در کوثر ولایت فقیه را فقط حضرت امام خمینی رحمته الله انجام دادند.^۲

اقسام ولایت

^۱ . andisheqom.com

^۲ . جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ۱۳۷۹، با تلخیص، ص ۲۷۵

در یک تقسیم بندی، ولایت به دو قسم ولایت حقیقی و ولایت اعتباری تقسیم می شود. ولایت اعتباری نیز به سه قسم: ولایت تشریحی، ولایت ولایت تفسیری، ولایت اجتماعی است. از منظر علم کلام ولایت را به دو قسم تکوینی و تشریحی تقسیم می کنند.^۱

ولایت حقیقی

ولایت حقیقی عبارت است از قدرت تصرف در امور جهان و توانایی برهم زدن نظم عادی آن با استفاده از نیرویی فوق طبیعی. ولایت حقیقی، یا تکوینی، مقام بلندی است که پیامبران و اولیای الهی و عارفان به حق مرتبه ای از مراتب آن رابه دست می آورند. این ولایت متکی به بهدمندی از علم لدنی است، علمی که آصف بن برخیا گوشه ای از آن را داشت و توانست تخت بلقیس، ملکه سبا را در کمتر از چشم برهم زدنی از فرسنگ ها دورتر به حضور سلیمان بیاورد ﴿ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي... ﴾^۲

علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده امام پس از وی است. به عنوان از امام صادق علیه السلام روایت شده که آیه «قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرید الیک طرفک...» را تلاوت کردند و سپس با کف دست به سینه خود زدند و فرمودند: ﴿ وَعِنْدَنَا وَاللَّهِ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلهُ؛ به خداوند سوگند که همه علم کتاب نزد ماست ﴾^۳. همچنین از امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴾ سؤال شد، حضرت در پاسخ فرمودند: « إِيَّاْنَا عُنِي وَعَلِيٌّ أَوْلْنَا وَأَفْضَلْنَا وَخَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ خدا ما را قصد کرده و علی علیه السلام بعد از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اولین و برترین و بهترین ماست »^۴.

داشتن چنین قدرت و ولایتی به معنای صاحب اختیاری در امور تکوینی است. این شأن والا، چنانچه ذکر شد، مخصوص اولیای بلند مرتبه الهی است که بنابر آنچه از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اوصیای گرامی ایشان رسیده است، امامان شیعه علیهم السلام واجد بالاترین مراتب آن هستند. بدیهی است که در این باره نمی توان بحثی بیرون دینی کرد؛ زیرا عقل های ما آدمیان خاکی، توان داوری درباره مراتب بلندی که در دسترس او نیست ندارد. امامان علیهم السلام، خلیفه و حجت خدا بر روی زمینند به طوری که اگر نباشد زمین اهلش را در

^۱. مراد از ولایت تکوینی همان ولایت حقیقی است و مراد از ولایت تشریحی همان ولایت اعتباری است که در اینجا به کار بردیم.

^۲. سوره نمل/ ۴۰

^۳. کلینی، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۵

^۴. همان، ح ۶

خود می پیچد و از میان می رود. حضرت باقر علیه السلام فرمود: «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ؛ چنانچه امام از زمین بر گرفته شود زمین با اهلس مضطرب گردد چنانچه دریا».^۱ فهم این معارف جز با یادگیری از منبع موثق الهی ممکن نیست و عقل عادی بشر نمی تواند به بلندای آن دست یابد.

ولایت اعتباری

این نوع به این دلیل از امور اعتباری بر شمرده شده که پذیرش آن اختیاری است، بر خلاف ولایت حقیقی که قدرت تصرف تکوینی است و از قبیل ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: «باش»؛ پس [بی درنگ] موجود می شود﴾^۲ است. هیچ چیزی، حتی انسان مختار، در برابر امر حقیقی خداوند یا اولیای او یارای ایستادگی و تخلف ندارند، اما در برابر امر اعتباری خداوند و اولیای او اختیار و توانایی مقاومت دارند و می توانند از آن سر باز زنند. بنابراین ملاک اعتباری بودن ولایت، اختیاری بودن پذیرش آن است.

ولایت اعتباری بر سه قسم: تشریحی، تفسیری، اجتماعی است

۱. ولایت تشریحی

ولایت تشریحی در معنای خاصش، ولایت بر وضع شریعت و جعل احکام دین است. داشتن حق جعل احکام شرعی، امری است که به هیچ کس داده نشده. این حق اختصاصی خداوند است مگر در اندک مواردی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده شده است این احکام تا قیامت باقی می ماند و هیچ کس حق دخل و تصرف در آنها را ندارد.

۲. ولایت تفسیری

ولایت تفسیری به معنای آن است که تفسیر و توضیح ولیّ الهی از وحی، به دلیل اتصال او به خزانه علم الهی، حجیت تعبدی دارد و محتاج دلیل نیست. اعتبار و حجیت بیان و کلام امامان معصوم علیهم السلام در تفسیر وحی الهی، از اصول مسلم شیعه و از مسائل مورد اختلاف با اهل سنت است.

۳. ولایت اجتماعی

۱. همان، ص ۲۵۳، ح ۱۲

۲. سوره یس / ۸۲

ولایت اجتماعی به معنای سرپرستی و رهبری اجتماع است. این ولایت، حق تصرف در مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و دیگر مسائل اجتماعی است. اولین اختلافی که پس از پیامبر اسلام ﷺ در جامعه پدیدار شد، مساله جانشینی پیامبر ﷺ بود و حکومت پس از پیامبر ﷺ حق علیؑ بود.^۱

مطلقه

از ریشه (ط ل ق) است. اصل - طَلَّاق - رهایی و خالی شدن از پیوند و عهد و پیمان است، گفته می‌شود: أَطْلَقْتُ البعيرَ من عقاله: شتر را از پابندش باز و رها کردم. طَلَّقْتُهُ و هو طَالِقٌ بلا قید: او را بدون قید و بند رها کردم. هم - طَلَّقٌ - گفته شده یعنی مُطَلَّقٌ و آزاد است و ممنوعیتی برایش نیست. مُطَلَّقٌ: در احکام شرعی چیزی است که استثناء بر آن وارد نمی‌شود.^۳

اطلاق ولایت

بحث تئوری تبیینی ولایت مطلقه فقیه در سطح نظام سیاسی اسلام، توسط امام خمینی مطرح گردید. تاسیس این نوع نظام سیاسی به ولایت الهی رسول خدا و ائمه علیهم السلام برمی‌گردد و امام آن را در سطح رهبری نظام در زمان غیبت، تبیین نمودند. و در قانون اساسی بازنگری شده در سال ۱۳۶۸، راه یافت. در قانون اساسی آمده است که: « قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه ی مقننه، قوه مجریه و قوه ی قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه ی امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده ی این قانون اعمال می‌گردند»^۴

این نوع اطلاق در «ولایت مطلقه ی فقیه» باید از چند جهت مورد بررسی قرار گیرد تا مفهومی بهتر از اطلاق داشته باشیم:

اطلاق مکانی ولایت

۱. هادی، صادقی، در آمدی بر کلام جدید، قم، طه، ۱۳۸۲

۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۲۶

۳. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۴۹۷

۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۵۷

به معنای این که که هیچ مرز جغرافیایی نمی تواند ولایت را مقید نماید و هر جا که بشریت زیست می کند در گستره ی ولایت فقیه قرار دارد .

هیچ مکتب مدعی تکامل انسانی ، نمی تواند خود را به محدوده ی جغرافیایی خاص ، محدود نماید و اسلام نیز به عنوان کامل ترین و مترقی ترین دین مدعی تکامل ، نسخه ی هدایت همه ی بشریت است و به همان دلیلی که مرز جغرافیایی مجوز تعدد مکتب و مرام حقی که مردم می بایست از آن پیروی کنند ، نمی باشد ، باعث تعدد ولی اجماعی که در عصر غیبت هماهنگ کننده ی اختیارات مردم و نظام اسلامی در مقابله با کفر و اعتلای کلمه ی توحید می باشد نیز نمی باشد . هر چند ممکن است در عمل ، این مرزهای جعلی و جغرافیایی ، موانعی را برای اعمال چنین حاکمیتی ایجاد نمایند ؛ اما صرف نظر از موانع آن و صرف وجود مرز جغرافیایی ، تنوع نژادی و ملی ، توجیه گر تنوع رهبری امت اسلامی نیست ؛ حتی به همین دلیل ، ولایت ولی فقیه بر کافر غیر محاربی که قوانین جامعه ی اسلامی را پذیرفته است ، جاری می باشد .

اعمال چنین حاکمیت ، بدین منظور است که رهبری امت اسلامی بتواند ، یکپارچه و فراگیر با بهره گیری از تمامی توان ها و امکانات ، حتی پیروان سایر ادیان توحیدی ، برای تحقق تکامل و سعادت همه ی بشریت اقدام نماید .^۱

اطلاق زمانی ولایت

به این معنا که ، هیچ مقطع زمانی را نمی توان یافت که احتیاج به چنین ولایتی موضوعاً از بین برود و بشریت از ولایت مطلقه ی الهی ، اعم از پیامبر ، امام معصوم یا فقیه بی نیاز باشد ؛ زیرا مراحل تکامل بشریت مادام که زندگی انسان در دنیا ادامه دارد ، به حکم عقل تمام شدنی نبوده و توقف بردار نیست و تا آنجا که انسان میل به کمال خواهی دارد ، احتیاج به رهبری دین شناس و عادل ، برای هدایت او به سمت این کمال ، اجتناب ناپذیر است .

^۱ . پیروزمند ، علی رضا ، نظام معقول انتشارات کیهان ، تهران ، ۱۳۷۸ ص ۲۰۲

البته اطلاق زمانی مانع از آن نیست که جامعه ی بشری در مرحله ی از بلوغ تاریخی خود ، پس از سالیان طولانی محرومیت از حضور اجتماعی معصوم ، مجدداً به ولایت ولیّ تاریخی و امام معصوم علیه السلام محتاج شود .

از سوی دیگر ، اطلاق زمانی ولایت ، ناظر به این معنا است که اراده ی حکومتی فقیه حاکم بر موضوعات تحت حاکمیتش ، پس از مرگش نیز جاری است ، مگر این که ولی فقیه حاضر و جدید ، آدم ها را نقض کند یا تغییر دهد ؛ همچنان که با آمدن رهبری جدید ، نیازی به تجدید تنفیذ احکام ریاست جمهوری و ریاست قوه ی قضائیه نیست؛ اما در مواردی که به عنوان وکالت ، احکامی صادر شده است با انقضای ایام رهبری ، آن احکام نیز فاقد اعتبار خواهند بود .

اطلاق موضوعی ولایت

مراد از اطلاق موضوعی ، آن است که موضوعات تحت سرپرستی ولایت فقیه در جامعه ، تا آنجا گسترده می شود که دین حیطة ی نفوذ خود می داند . بنابراین ولایت او بر کلیه ی روابط و ساختارها و برنامه ریزی های «سیاسی ، فرهنگی و اقتصادی» جامعه جریان دارد و هیچ شانی از شوون اجتماعی وجود ندارد که ولایت فقیه آن را شامل نشود .

چنین اطلاقی طبیعتاً حاکمیت مقتدر است ؛ حتی می توان گفت که چنین ولایتی منحصر به ولایت دینی نخواهد بود و در سایر نظام ها نیز ، در صورتی که بخواهند توان جامعه مصروف فرهنگ مورد پذیرش عموم جامعه گردد ، چنین شکل و گستره ای از ولایت اجتناب ناپذیر است .

ولی فقیه در حوزه ی امور عمومی و در همه ی مواردی که معصومین علیهم السلام بر امت سلطه دارند ، بی هیچ قیدی ، سلطه دارد .

اما در حوزه ی امور فردی ، «اصالت عدم ولایت» جاری است ؛ بنابراین جز در موارد معینی که شرعاً ولایت آن به دست حاکم شرعی سپرده شده است و موارد ضرورت و تراحم منافع شخصی با منافع اجتماعی ، حاکمیت و ولایت فقه جاری نمی باشد ؛ چنانچه «اگر حق تصرفی به غیر از موارد ولایت و سلطنت برای معصوم علیه السلام ثابت شود ، در ابتداء برای فقیه ثابت نمی شود ؛ مثلاً اگر قائل شویم به این که معصوم علیه السلام در امور یک فرد حق دارد ، همسر او را طلاق دهد بسا مال او را بفروشد یا از او بگیرد ، چنانچه مصلحت عامه ای اقتضا نکند ، برای فقیه این حق ثابت نمی شود»^۱ .

۱. همان ، ص ۲۰۴

اطلاق در نفوذ حکم

مراد از این عبارت ، آن میست که : «ولی فقیه ، در اعمال ولایت خود هر حکمی را صادر کند ، مطلق است»؛ یعنی ولی فقیه فوق هر گونه ملاک ، قانون و ضابطه ای عمل می کند ؛ بلکه براساس معیارها و قوانینی که اسلام به ولی فقیه اجازه نفوذ داده تصمیم گیری و صدور فرمان را بر عهده دارد و رای او نیز ناقد است و باید آحاد جامعه و نهادهای اجتماعی تسلیم نظر او باشد ؛ همانند : قاضی که در مقام قضاوت تحت اراده و مدیریت کسی نیست ؛ ولی خود او بر اساس قوانین شرع حکم می کند و حکم وی پس از انشا نافذ بوده و طرفین دعوا باید تسلیم وی باشند ؛ همچنین احدی مجاز به نقض حکم او نیست .

بر این مبنا ، ولی فقیه نیز پس از صدور نظر خود ، مبدا التزام به حق است و احدی نباید در مقام عمل به بهانه ی مناقشه در حکم و شک در صحت صدور ، آن را ردّ نماید .^۱

فقیه

واژه ی فقیه از ریشه (ف ق ه) است . فقه : بکسر اول : فهمیدن در گفته « الفِیْقَةُ فَهْمُ الشَّيْءِ » فقه در لغت به معنای فهمیدن و درک کردن است و فِیْقَه - علم به احکام شریعت است . «تَفَقَّهٌ» یعنی تلاش برای فهمیدن و دانستن . بنابراین از نظر لغوی کسی را که دانا و فهمیده باشد فقیه می نامند .

فقه عبارت از فهمیدن و دانستن قوانین و احکام شریعت اسلام از طریق دلایل تفصیلی آنها . اما در اصطلاح اندیشمندان مسلمان « فقیه کسی است که قوانین حقوقی ، عبادی ، سیاسی و اقتصادی اسلام را با دلایل هر یک از آنها بداند و بشناسد»

تَفَقَّهٌ؛ وقتی است که کسی فقه را بخواند و دنبال کند و در آن تخصص یابد:

﴿... لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾

۱. همان ، ۲۰۶

۲. ترجمه مفردات، ج ۳، ص ۸۳

«و مؤمنین همگیشان نمی‌توانند برای آموختن علم دین سفر کنند پس چرا از هر گروهی طایفه‌ای سفر نکنند تا در دین، دانش اندوزند و فقیه شوند و پس از بازگشت قوم خویش را انداز کنند بسا که از بدی‌ها و گناهان بر حذر شوند»^۱.

تبیین جایگاه علمی و سیاسی فقیه در عصر حضور

اهل بیت که از بُعد سلبی، خلافت و مراکز علمی و مذاهب فقهی وابسته به آن را فاقد هر نوع مشروعیت ارزیابی می‌کردند، از بعد ایجابی، برای اثبات حقانیت خود، در هر دو مساله (مرجعیت علمی و رهبری سیاسی) باید تمهیداتی را ایجاد می‌کردند. ایشان - با این حجیت سیره شان و مشروعیت امامتشان، مستند به تعالیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود - با این پشتوانه، نخست، به تربیت افرادی زبده در فنون مختلف فقهی و کلامی و تفسیری دست زده و با این شیوه، شالوده تشکیل حوزه های علمی و فقهی را در مناطقی مانند مدینه و کوفه بر پا کردند. این حوزه ها، بر اساس یک سیاستمداری عالمانه با هدفی معین و بر نامه ای روشن شکل گرفتند و آن گاه به تدریج، با گسترش و تعمیق آن، حوزه های علمی بزرگ در طول تاریخ، مانند قم و حلب و حله و بغداد و ری و جبل عامل و نجف شکل گرفت که همه همچون حلقه های زنجیر، به خاندان عصمت علیهم السلام متصل می‌شد.

امامان معصوم علیهم السلام که در مراکزی مانند مدینه حضور داشتند - برای پاسخگویی به نیاز علمی و سیاسی پیروان خود - که با توجه به شرایط سخت تقیه و بعد مسافت و آسان نبودن ارتباط، خود، مستقیماً به امام خویش مراجعه کنند - پس از آماد سازی انسانهای فهیم و پاک، آنان را به طور خاص و با نام و یا بدون نام و تحت عناوین کلی، مانند « راویان حدیث اهل بیت » و « آشنایان با حلال و حرام این مکتب » به مردم معرفی می‌کردند تا مشتاقان حقایق وحی، هم معالم دین خود را از ایشان اخذ کنند و هم در مشکلات اجتماعی، ایشان را پناهگاه خود قرار دهند. همان فقیهان بزرگی که شاگردان بی واسطه اهل بیت علیهم السلام شمرده می‌شوند و سلسله فقیهان عصر غیبت به واسطه آنها با فقه اهل بیت علیهم السلام آشنا شدند.

زراره بن اعین و ابا بصیر و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و یونس بن عبد الرحمان و دیگر اصحاب شاخص اهل بیت علیهم السلام از این گروهند. در شان ایشان، امام صادق علیه السلام چنین روایت است

۱. سوره توبه/ ۱۲۲

ما اجد احدا احیی ذکرنا و احادیث ابی الازراره و ابو بصیر المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه .
ولو لا هولاء ، ما كان احد یستنبط هدی . هولاء حفاظ الدین و امناء ابی علی حلال الله و حرامه و هم
السابقون الینا فی الدنیا و فی الآخرة^۱

این بزرگان ، تنها ، راوی حدیث نبودند، بلکه فقیهان بزرگی بودند که به عنوان حافظ مکتب و امین امامان
معصوم علیهم السلام شناخته می شدند و مردم وظیفه داشتند که به ایشان به همین عنوان مراجعه کنند .

پس از این آماده سازی و گسترش تدریجی تفکر اهل بیت علیهم السلام در مناطق مختلف از زمان امام
هفتم علیه السلام به بعد ، ائمه علیهم السلام همگام با این اقدامشان ، به ایجاد تشکیلی عظیم از ارتباط با شیعیان که در سراسر
جهان اسلام پراکنده بودند ، دست زدند .

از اخبار تاریخی به دست می آید که مناطق تحت نفوذ سیستم و کالت ، در چهارر قسمت متمرکز بوده
است : ۱. شامل بغداد و مدائن و سواد و کوفه

۲. شامل بصره و اهواز ۳. شامل قم و همدان ۴. شامل حجاز و یمن و مصر .

این افراد ، بیشتر به وسیله نامه و پیک های مخصوص خود ائمه علیهم السلام و یا افراد مطمئن که برای حج یا زیارت
کربلا ، به حجاز و عراق سفر می کردند ، با ائمه علیهم السلام در ارتباط بودند . این است که بخش عمدهای از
معارف فقهی و کلامی آن بزرگواران ، به وسیله نامه و به عنوان « مکاتبه » در مصادر حدیثی آمده است .
از دقت در سیستم و کالت و نقش و اختیاراتی که و کلامی ائمه علیهم السلام دارا بودند ، به ویژه و کلامی امام عصر
(عج) در دوره غیبت صغرا ، دو نکته قابل استنباط است :

۱. و کلا ، افرادی عادی نبوده اند ، بلکه از نظر علمی ، برجسته و در رتبه ای بالاتر بودند و توان پاسخگویی
به مشکلات علمی و حل معضلات فقهی و کلامی شیعیان را داشتند و اصولاً ، یکی از مسئولیت های سیستم
و کالت ، پاسخگویی به مسائل علمی شیعیان بود . این امر ، نشان می دهد که ایشان ، معمولاً ، با توجه به
اختلاف مراتب و منطقه و محدوده ماموریت خود ، از فقیهان زمان خویش بوده اند .

۲. اختیارات واگذار شده به ایشان ، در حد یک و کالت معمولی نیست . انسان ، وقتی در برخی از این
مکاتبات و منابع تاریخی تامل می کند ، در می یابد که ، امامان علیهم السلام ولایت سیاسی خود را تا آن جا که
مقدور بود ، به واسطه همین نایبان خود اعمال می کردند و این ها ، فقیهانی بودند که با نصب و تعیین خاص
، مسئولیتهایی را به دوش می کشیدند که بیش تر به « ولایت » شبیه بود . در واقع ، سیستم و کالت ، نوعی
سیستم ولایت فقیه با نصب خاص و تحت اشراف امامان معصوم علیهم السلام در عصر حضور بوده است .

۱. مجموعه مصنفات شیخ مفید ج ۱۲ ص ۶۶

بیان این نکته خالی از لطف نیست که مرحوم شیخ مفید رحمته الله در کتاب الغیبه، وقتی شرح احوال و کلا را می دهد، در همان آغاز می گوید: «نذکر طرفها من اخبار من کان یختص بکل امام و یتولی له الامر علی وجه من الایجاز». این عبارت نمایان گر این است که شیخ مفید از وکالت تلقی ولایت داشته است. دو نمونه از شواهد تاریخی بر اعتماد امام به وکلا:

- امام هادی علیه السلام در نامه خطاب به شیعیان بغداد و مدائن و سواد و اطراف آن، ضمن اعلام وکالت ابا علی بن راشد و جایگزینی او به جای وکیلی دیگر، اطاعت از وی اطاعت از خود و عصیان او را، عصیان از خود اعلام می کند:

«فقد اوجبت فی طاعته، طاعتی و الخروج الی عصیانه، الخروج الی عصیانی؛ فالزموا الطریق»^۱

این که اطاعت و عصیان فردی، اطاعت و عصیان امام تلقی شود، به خوبی، نشان دهنده موقعیت حساس اجتماعی آن فرد و مسئولیتهای مهم ناشی از آن است که هرگز با وکالت رایج امروزه تناسبی ندارد.

- مفصل ترین نامه امام عسکری علیه السلام توقیعی است به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» نگاشته اند و در آن، اسحاق را به عنوان فرستاده خود نزد ابراهیم بن عبده که در بالا از او یاد شد، معرفی می کنند و می فرمایند: دوستان ما، در آن نواحی، حقوق واجب خود را به ابراهیم بدهند تا نیز به رازی بدهند. این نامه را برای دوستان ما بخوان و از هیچ کس جز شیطنی که مخالف شماست، پنهان مدار.^۲

این نامه ها و دیگر نامه های که در تاریخ ثبت شده بیان گر این است که وکلای هر منطقه وظیفه داشتند که پول را به دست وکلای دیگری که در تماس بیش تر با امام علیه السلام بوده اند، برسانند. وجود این پیوند، باعث احیای شیعه و مانع از هضم شدن آن ها در اکثریت جامعه می شد.

همین شیوه ارتباط با شیعیان و برقراری نظام وکالت برای اداره امور پیروان اهل بیت علیهم السلام در سراسر جهان اسلام در دوران غیبت صغرا نیز تداوم یافت. محور ارتباط وکیلان با امام علیه السلام همان نائبی بود که از طرف امام زمان (عج) تعیین می شد.

با این شیوه نیابت، شاهد حرکتی جدید از طرف امام (عج) برای آماده سازی غیبت کبرا هستیم. آخرین نایب خاص، ابوالحسن علی بن محمد سمری است که تا سال ۳۲۹ ه.ق نیابت داشته است و با وفات او و رسیدن توقیع نوشته ای از ناحیه مقدسه مبنی بر اعلام غیبت کبرا، دوران نیابت خاصه به انجام می رسد. در فرازی از این توقیع مبارک، چنین آمده:

«فاجمع امرک و لا توصل الی احد فقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغیبه التامه»^۳

۱. مجلسی، علامه محمد باقر، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۰

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۵۴

۳. کتاب الغیبه ص ۲۴۳

کارهایت را سامان بده و به کسی به عنوان جانشین خود، وصیت نکن، اکنون زمان غیبت تامه فرا رسیده است.

تا این زمان، عصر حضور است و امکان رابطه با امامان معصوم علیهم السلام فراهم بود. با مرگ سمری آخرین نایب امام غیبت تامه فرا رسیده است. غیبتی که زمینه های آماده سازی ذهنیت پیروان اهل بیت علیهم السلام از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، به تدریج تحقق یافته بود. از مهمترین ابزارهای لازم برای مواجهه با آن، تاسیس حوزه های دینی و فقهی شیعه و تربیت چهره های کارآمد بود. در پی این تاسیس، اهل بیت علیهم السلام هم تشکیل و کلا را سامان دادند و هم شیعیان را برای رجوع به آنان هدایت و تشویق کردند. ولایت فقیه از زمان اهل بیت علیهم السلام مطرح بوده و شیعیان به خوبی در طول چند دهه با آن انس گرفته بودند تا در رویدادهای شگفت غیبت، به بی راهه نروند و سرگردان، به وادی ضلالت نیفتند؛ و پس از یک دوره نیابت خاصه اکنون با نیابت عامه، به راه خود ادامه دهد.

اگر در عصر نیابت خاصه با فرمان « فارجعوا الیه »، شیعیان به سوی نایب خاص می شتافتند، اکنون و در دوران غیبت با مضمون مانند « فارجعوا فیه الی رواه احادیثنا » می تواند راه روشنی در غیبت تامه باشد. بدون این که مساله امامت و ولایت دچار بلا تکلیفی و تعطیلی شود.^۱

تبیین جایگاه علمی و سیاسی فقیه در عصر غیبت تامه

در عصر حضور ائمه علیهم السلام مجموعه متون لازم برای مکاتب اسلامی؛ اعم از تفسیر، فقه، اصول و سایر معارف اسلامی توسط امامان معصوم علیهم السلام به روایان و اصحاب آنان منتقل گشته و آنان نیز با راهنمایی ائمه علیهم السلام تمام روایات را تدوین و ثبت و ضبط نموده، به مرور زمان کتابهای زیادی در حدیث گردآوری شده و شخصیت‌های علمی برجسته ای در جهان اسلام قد علم نمودند.

در دوره غیبت صغری، که دوران تقیه و خفقان برای شیعه بود تلاشی جدی در جهت جمع آوری این متون در متن واحد انجام گرفت و اولین مجموعه حدیثی مهم شیعه را « ثقه السلام محمد بن یعقوب کلینی » در کتاب شریف « الکافی » جمع آوری نمود که در آن چهار برابر « صحاح سته » اهل سنت، از ائمه علیهم السلام حدیث نقل شده است.

همچنین فهرست هایی و ضبط مجموعه تالیفات اصحاب ائمه نیز تهیه گردید و متون فقهی گوناگون آماده شد. مرحله فقه استدلالی آغاز گردید و شیوه استنباط و فقاقت کم کم شکل خود را یافت.

^۱ . پیشینه نظریه ولایت فقیه، مصطفی جعفر پیشه فرد صص ۲۹-۳۷

در آغاز غیبت کبرا (۳۲۹ ه.ق) بغداد مرکز فقه و فقاهاست بود. با هجرت شیخ طوسی به نجف در سال ۴۴۸ ه. حدود یک قرن نجف اشرف مرکز عمده فقاهاست قرار گرفت. هم زمان با نجف حلب نیز توسط یکی دیگر از شاگردان سید مرتضی به نام سلار مرکزیت پیدا کرد، و تا حدود نیمه قرن هشتم این مرکزیت را دارا بود.

از بزرگان معروف این حوزه می توان از سید ابوالمکارم بن زهره صاحب کتاب «الغنیه» نام برد. با رو به ضعف نهادن حرکت علمی در حوزه نجف اشرف، پس از یک قرن پیروی از آراء قوی «شیخ طوسی» و کند شدن حرکت اجتهاد «ابن ادریس حلی» نهضت فقهی خود را در حله آغاز نمود و مرکزیت فقه شیعه به عراق منتقل گردید و فقهای نامداری؛ چون «محقق حلی» و «علامه حلی» که از پایه گذاران مرحله جدید فقاهاست شیعه پس از «شیخ طوسی» به شمار می روند در این مرکز مطرح بوده اند و فقه شیعه را از حالت رکود علمی به یک وضعیت پویا و متکامل هدایت کرده و تداوم خط فقهی «شیخ مفید» را تضمین نمودند.

پس از «حله» مرکز شیعه به «جبل العامل» و منطقه شام منتقل شد و «شهید اول» شاگرد «فخرالمحققین» فرزند «علامه حلی» و سپس «شهید ثانی» از فقهای نامدار این مرکز بود هاند و همان مکتب فقهی «شیخ مفید» را با کمال اقتدار علمی جامع مزایای مراکز علمی «بغداد» و «نجف» و «حله» در «جبل العامل» در آوردند و حوزه ای قوی که منشا برکات زیادی برایدولت شیعی صفوی و حوزه علمیه «اصفهان» و «نجف اشرف» بود. طرح فقه سیاسی شیعه توسط «شهید اول» و سپس «شهید ثانی» و شاگردان آن دو فقه، حرکت نوینی در این جهان تشیع به وجود آوردند. «شهید اول» برای رئیس دولت شیعی سربداران، متن «المعه الدمشقیه» را نوشته و ارسال نمود تا بر اساس آن عمل کنند. یکی از علل به رسیدن این فقیه بزرگ همین نظریه فقهی - سیاسی او به شمار رفته است.

در همان زمان حوزه نجف بوسیله «مقدس اردبیلی» و دیگر اکابر احیاء شد که تا امروز ادامه دارد. از شهرهای ایران تنها شهر «قم» است که در قرون اول اسلامی در همان زمان که «بغداد» مرکز فقاهاست اسلامی بود، به وسیله فقهای نظیر «ابن بابویه» و «محمد بن قولویه» به صورت یکی از مراکز فقهی در آمد. و در سال (۱۳۴۰ ه.ق) به وسیله مرحوم «حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی احیاء شد و اکنون یکی از دو مرکز بزرگ فقهی شیعه است.^۱

^۱ . پور سید آقایی و دیگران، درسنامه تاریخ عصر غیبت، مرکز جهانی علوم اسلامی، قم، ۱۳۸۵، ص ۲۳۳-۲۳۸

بخش سوم

دلایل عقلی و نقلی بروایت مطلقه می فقیه

فصل اول

دلایل عقلی بر ولایت مطلقه می فقیه

دلایل عقلی بر ولایت مطلقه فقیه

تقریرهای مختلفی از دلیل عقلی^۱ بر «ولایت فقیه» وجود دارد:

دلیل اول

این دلیل مشتمل بر مقدمات زیر است:

مطابق جهان بینی توحیدی، حاکمیت معقول و مقبول، حاکمیت مطلق الهی است. حکومت اسلامی، تنها ابزار اعمال حاکمیت الهی است (اصل لزوم سنخیت بین نوع حاکمیت و نوع حکومت).

هدف از حکومت اسلامی، اجرای قانون الهی است که متضمن تکامل مادی، معنوی، دنیوی و اخروی انسان ها می باشد.

هر حکومتی نیاز به حاکم و رهبری شایسته دارد.

حکمت الهی، تعیین پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام را از سوی خداوند به عنوان رهبر برای تبیین، تأمین و تضمین قوانین الهی، ایجاب نموده است.

در عصر طولانی غیبت و عدم دسترسی به معصوم علیه السلام نیز تعیین نزدیک ترین افراد به معصوم (در دو خصیصه مهم علم و عمل) به عنوان نایب و جانشین آنان، بر اساس حکمت الهی ضروری می باشد. فقیهان شایسته وارسته، نزدیک ترین افراد به معصوم می باشند. رهبری فقیهان جامع شرایط به مقتضای حکمت الهی در عصر غیبت ثابت است.

در توضیح دلیل فوق اشاره به این نکته ضرورت دارد که آن چه در مورد حکمت الهی مطرح است، تحصیل

^۱ دلیل هنگامی عقلی است که همه مقدمات یا حد اقل کبرای آن عقلی باشد. در صورت اول دلیل را «عقلی محض» یا «مستقل» و در صورت دوم که مرکب از نقل و عقل است «غیر مستقل» می نامند.

مثال دلیل عقلی محض:

الف) عالم متغیر است.

ب) هر متغیری حادث است.

نتیجه: عالم حادث است.

مثال دلیل عقلی غیر محض:

الف) خداوند به اطاعت از پیامبر فرمان داده است.

ب) اطاعت از فرمان خداوند واجب است.

نتیجه: اطاعت از پیامبر واجب است.

(عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۱۲۵).

و تأمین غرض به بهترین شکل ممکن است. اگر برای انتظام امور دینی و دنیایی مردم و به تعبیر دیگر، اقامه دین و قانون الهی راه های متعددی وجود داشته باشد، (نظیر نصب فقیه از سوی معصوم، انتخاب فقیه از سوی مردم و یا انتخاب مؤمن عادل کاردان از سوی مردم با نظارت فقیهان) حکمت الهی ایجاب می کند که مطمئن ترین و مؤثرترین راه وصول به آن در اختیار بندگان قرار گیرد. بی شک همراهی دو امتیاز بسیار مهم «عصمت» و «نصب» در رهبری پیامبر و امام، به جهت نقش آفرینی ویژه این امتیازها در تأمین غرض و تضمین اجرای قوانین الهی در میان مردم بوده است.

در مورد رهبری پیامبر ﷺ و امام معصوم علیه السلام این امکان نیز وجود داشت که خداوند، با معرفی آنان به عنوان معصومان که شایسته رهبری اند، گزینش آنان به عنوان رهبر را در اختیار مردم قرار دهد (نفی امتیاز نصب در رهبر) یا حتی مردم با وجود معصوم، اقدام به گزینش رهبر غیر معصومی نمایند که تحت نظارت پیامبر یا امام معصوم اعمال رهبری نمایند (نفی هر دو امتیاز عصمت و نصب در رهبری با وجود پیامبر یا امام).

اما سؤال اساسی این است که آیا این راه ها به یک میزان توان تأمین غرض شارع مقدس را دارند؟ ضرورت دخالت «عصمت و نصب» در رهبری پیامبر و امام، دلیل روشنی است بر این که راه های چند گانه موجود برای رهبری حکومت اسلامی از توان و ضمانت اجرای یکسانی برخوردار نیستند. خداوند طریق نصب را برگزیده است که برتر از سایر راه ها است. عقل نیز در میان راه های بدیل، راه مطمئن تر را انتخاب نموده به آن حکم می نماید.

در مورد رهبری فقیه از آن جا که شرط «عصمت» غیر مقدور است، شرط «عدالت» از باب بدل اضطراری جایگزین آن می گردد؛ به تعبیر دیگر، «عصمت والی، شرط در حال امکان و اختیار است و عدالت، شرط در حال اضطرار و امتناع دسترسی به والی معصوم می باشد»^۱ بدین ترتیب، از میان دو شرط عصمت و نصب در والی، شرط اول به ناچار در عصر غیبت منتفی است، اما شرط دوم که تعیین و نصب والی و زمامدار به اقتضای حکمت الهی می باشد به قوت خود باقی است. عقل حکم می کند که هم تنظیم قانون و هم تعیین مجری آن به دست کسی باشد که حاکمیت تشریحی مختص ذات اوست.

نکته مهم دیگر این است که نیابت فقیه از امام معصوم علیه السلام ایجاب می کند در مقام زعامت سیاسی نیز نوع حکومت و رهبری فقیه با نوع رهبری امام معصوم علیه السلام از سنخ واحد یعنی انتصابی باشد. از سوی دیگر تفکیک میان مناصب سه گانه فقیه و جهی ندارد.

۱. جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۱۵۹.

دلیل دوم

این دلیل مبتنی بر مقدمات زیر است:

۱. هر جامعه ای برای انتظام امور خویش نیازمند حکومت است.
 ۲. حاکم هر جامعه باید مصالح و منافع مردم را در نظر گرفته و مطابق آن عمل نماید.
 ۳. انسان معصوم به سبب حد اعلای شایستگی علمی، تقوایی و کارآمدی، توانایی استیفای مصالح و منافع جامعه را به طور کامل دارا می باشد.
 ۴. در عصر غیبت که استیفای مصالح جامعه در حد مطلوب میسر نیست، به حکم عقل باید به نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین نمود.
 ۵. نزدیک ترین مرتبه به امام معصوم در سه امر علم به اسلام (فقاہت)، شایستگی های اخلاقی (تقوا و عدالت) و کارآیی در مسائل سیاسی و اجتماعی (کفایت) تنها بر فقیه جامع شرایط قابل انطباق می باشد. نتیجه: پس از امام معصوم علیه السلام، فقیه جامع شرایط، رهبری و ولایت بر مردم را بر عهده دارد.
- بر اساس دلیل عقلی فوق، ولایت فقیه معنایی ندارد جز رجوع به اسلام شناس عادل که از دیگران به امام معصوم علیه السلام نزدیک تر است.^۱ تکیه استدلال فوق بر لزوم گزینش اصلح می باشد. اصلح بودن گرچه مراتبی دارد که فرد اعلای آن در عصمت و علم لدنی مصداق پیدا می کند، اما ملاک هر امری در مراتب پایین تر آن نیز هم چنان باقی است و از باب قاعده «مالایدرک کله لا یترک کله» و «المیسور لا یترک بالمعسور» گزینش اصلح همان گزینش فقیه جامع شرایط است.

دلیل سوم^۲

مقدمات این دلیل به صورت زیر ارائه شده است:

۱. انسان ها یک سلسله نیازهای اجتماعی دارند که تصدی آن ها وظیفه سیاستمداران جامعه می باشد.
۲. اسلام به شدت به امور سیاسی و اجتماعی اهتمام ورزیده، احکام فراوانی در این زمینه تشریح نموده و

^۱ ر.ک: محمد تقی مصباح، «حکومت و مشروعیت»، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۷، ص ۶۶.

^۲ تقریر سوم، دلیل عقلی غیر مستقل است که از سوی آیه الله بروجردی رحمته الله علیه اقامه شده است.

اجرای آن را به سیاستمدار مسلمانان تفویض کرده است.

۳. سیاستمدار مسلمانان پیامبر اکرم ﷺ و جانشینان آن حضرت (امامان معصوم علیهم السلام) بوده اند.

۴. امامان معصوم که شیعیان خویش را از رجوع به طاغوت ها و قضات جور نهی نموده اند ، بی تردید فرد یا افرادی را به عنوان مرجع در امور سیاسی و اجتماعی که در همه زمان ها و مکان ها مورد ابتلای مردم است نصب و تعیین نموده اند.

۵. نصب مرجع در امور سیاسی و اجتماع ، متعین در فقیه جامع شرایط است ، زیرا هیچ کس قائل به نصب غیر فقیه نشده است؛ به تعبیر دیگر امر دایر بین عدم نصب و نصب فقیه عادل است و چون بطلان فرض عدم نصب روشن است ، نصب فقیه قطعی خواهد بود.

در مقدمه پنجم به این صورت می توان مناقشه نمود که با امکان معرفی فقیهان واجد شرایط از سوی امام به مردم و انتخاب آنان توسط مردم نیز غرض حاصل می شود . بنابر این، ضرورت عقلی بر «نصب» وجود ندارد.

دلیل چهارم

خلاصه این دلیل در چند مقدمه از نظرات حضرت امام علیه السلام آمده که چنین است:

مقدمه اول: اسلام تنها به احکام عبادی نپرداخته است، بلکه در زمینه مسائل اقتصادی، مالیاتی، جزایی، حقوقی، دفاعی، معاهدات بین المللی و ... نیز مقرراتی دارد.

مقدمه دوم: احکام اسلام نسخ نشده و تا قیامت باقی است.

مقدمه سوم: اجرای احکام اسلام جز از طریق تشکیل حکومت ممکن نیست ، زیرا حفظ نظام جامعه اسلامی از واجبات مؤکد و اختلال امور مسلمانان از امور ناپسند می باشد . حفظ نظام ، جلوگیری از اختلال و هرج و مرج و حفاظت از مرزهای کشور اسلامی در مقابل متجاوزان که عقلاً و شرعاً واجب است ، جز با والی و حکومت میسر نیست.

مقدمه چهارم: بر اساس اعتقاد به حق شیعه ، امامان معصوم علیهم السلام پس از پیامبر اکرم ﷺ والیان امر بوده و همان ولایت عامه و خلافت کلی الهی را دارا بوده اند.

مقدمه پنجم: دلیل لزوم حکومت و ولایت در زمان غیبت همان دلیل لزوم ولایت امامان معصوم علیهم السلام است.

مقدمه ششم: عقل و نقل متفقند که والی باید عالم به قوانین ، عادل در اجرای احکام و با کفایت در اداره

جامعه باشد.^۱

نتیجه: امر ولایت به ولایت فقیه عادل باز می گردد و اوست که برای ولایت بر مسلمانان صلاحیت دارد. اقدام به تشکیل حکومت و تأسیس بنیان دولت اسلامی به نحو و جوب کفایی بر همه فقهای عادل واجب است.

همه مقدمات شش گانه از واضحات بوده، جای هیچ تردیدی در آن ها وجود ندارد.

نتایج روشنی که از این برهان گرفته می شود عبارتند از:

۱. ضرورت حکومت اسلامی در زمان غیبت؛^۲ ثبوت اصل ولایت فقها؛^۳ ثبوت اطلاق ولایت فقها؛

اکنون به توضیح کوتاهی پیرامون مقدمات و استنتاج از آنها می پردازیم .

در اسلام ، انجام برخی از احکام عبادی مانند نمازهای یومیه بر انسان واجب شده است . وجوب برخی احکام به این اعتبار است که فرد مکلف ، عضوی از جامعه اسلامی است . این دسته از احکام نیز بسیار فراوان هستند . می توان گفت که احکام فردی ، کمتر از یک سوم احکام را تشکیل می دهند . اما دو سوم دیگر از احکام اسلام ، اجتماعی هستند؛ مانند نماز جمعه ، جمع آوری زکات و خمس ، اقامه حج ، اجرای حدود ، دیات قصاص و بسیاری از احکام شریعت اسلام .

از سوی دیگر ، هیچ یک از مسلمانان و فرقه های اسلامی ، این احکام را منسوخ نمی دانند ؛ بلکه به اجماع مسلمین از زمان تشریح تا بر پایی قیامت این احکام به قوت خود باقی هستند ؛ زیرا به دور از عقل است که احکام شرعی فقط برای دوران حیات پیامبر ص یا حضور امامان معصوم تشریح شده باشند ؛ بلکه طبق روایات « حلال محمد ، تا روز قیامت حلال و حرام محمد تا روز رستاخیز ، حرام است »^۲

برای عقل این مساله ثابت شده که بر خداوند به دلیل صفت رحیم بودن واجب است که در هر زمانی برای انجام ماموریت اجرای احکام اجتماعی ، فردی را منصوب کند . درباره دوران پیامبر ﷺ همه اجماع دارند که آن حضرت از سوی خدا برای این کار منصوب بودند .

بر پایه مذهب امامیه این منصب ، پس از حضرت رسول ﷺ نیز برای امامان معصوم علیهم السلام است ، کسانی که استحقاق رسیدن به این مرتبه را داشته اند .

در دوران غیبت و عدم حضور امام علیهم السلام نیز بر خداوند واجب است که امور مردم را رهانده نگذارد و آنان را به راه خیر هدایت کند . بنابراین ، بر خداوند واجب است در هر زمان ، فردی را تعیین کند تا امور جامعه و ولایت بر آن را به عهد گیرد . این همان چیزی است که حکیمان از آن به قاعده ی حکمت یاد می

^۱ امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۰. همان، ص ۴۶۴ - ۴۶۵. خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه نیز از جمله دلایل نقلی است.

^۲ . کافی، ج ۱، ۵۸.

کنند.^۱

متکلمان نیز از آن به قاعده لطف تعبیر می کنند. اساس این دو قاعده یکی است. بنابراین، همان قاعده ای که حکم می کند خداوند باید پیامبران و رسولان را بفرستد و اوصیای ایشان وائمه را تعیین کند، حکم می کند که باید در زمان غیبت امامان علیهم السلام نیز خداوند حاکمی را تعیین کند.

{برای اجرای احکام و پذیرش این مسئولیت} کسی آگاه تر از فقیه جامع الشرایط، به احکام و فضای تشریع و نیز دورتر از هوای نفس وجود ندارد. بنابراین، به حکم قاعده لطف، بر خداوند واجب است فقیه را برای این امر منصوب کند تا در طول دوران غیبت که تا امروز بیش از هزارسال از آن می گذارد، امور مردم به حال خود رها نشود.

البته باید دانست که به دلیل شمار فراوان فقیهان در دوران طولانی غیبت و محدود نشدن تعداد آنان برای عهده دار شدن این منصب، شارع مقدس، متولیان امور دینی در دوران غیبت امام معصوم علیه السلام را به یک حکم کلی بیان کرده و آن را به عنوانی معلق کرده که بر فقیه منطبق است: «من ... نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا .. فانی قد جعلته علیکم حاکما»^۲

پس، هر کس که این عنوان کلی بر او قابل انطباق بود، از سوی خداوند سبحان، حاکم جامعه مسلمانان است.

دلیل پنجم

این دلیل را که مبتنی بر ولایت در امور حسبیه است می توان به صورت زیر تقریر نمود:

مقدمه اول: احکام شرعی و مصالح عمومی، جز در سایه حکومت عدل اسلامی تحقق نخواهد یافت.

مقدمه دوم: حکومت از مصادیق امور حسبیه بلکه از مهم ترین مصادیق آن می باشد.

مقدمه سوم: شارع مقدس هیچ گاه با فرض امکان اداره توسط مؤمنان و صالحان، راضی به اهمال و رها نمودن اداره امور مسلمانان به دست کافران یا فاسقان و نا اهلان نمی باشد.

مقدمه چهارم: قدر متیقن از کسانی که در امر حسبی حکومت، ولایت دارند، فقها می باشند، زیرا اولاً: اصل، عدم ولایت فردی بر فرد دیگر است مگر آن که دلیل قطعی وجود داشته باشد.

ثانیاً: در مورد فقیهان، احتمال اشتراط تخصص فقاها در رهبری امت به جهت تحقق نظام اسلامی - که

۱. ملا صدرا، المبدأ و المعاد، ۴۲۲ق ج ۳ ص ۱۲۷-۱۱۸

۲. اصول کافی، ج ۱، ۶۷

تجسم آن در فقه است - کاملاً متحمل و احتمال اشتراط عدم تخصص در فقه برای رهبر یقیناً منتفی است. از سوی دیگر، تخصص های دیگر غیر از فقه، آن گونه که فقهت در تحقق اسلامی بودن نظام نقش دارد، نقشی ندارند؛^۱

به تعبیر دیگر، گرچه یک نظام سیاسی به همه تخصص ها نیازمند است اما از آن جا که میزان نیازمندی ها نسبت به تخصص های گوناگون متفاوت است، در نظام سیاسی اسلام برای تضمین اسلامی بودن آن، نقش فقهت نقشی ممتاز و برتر از دیگر تخصص ها است.

به همین جهت شرط فقهت و عدالت قدر متیقنی است که باید در پذیرش ولایت غیر خدا و پیامبر ﷺ و امام معصوم علیه السلام بر اساس امور حسبیه بدان اکتفا نمود.

از بررسی مجموع دلایل عقلی نتایج زیر به دست می آید:

اقامه برهان بر اثبات «ولایت فقیه» از طرق متعدد امکان پذیر است.

از میان دلایل عقلی مستقل، برهان مبتنی بر قاعده لطف یا مقتضای حکمت توان اثبات امور زیر را دارد:

الف) اصل ولایت فقیه؛ ب) اطلاق قلمرو ولایت؛ ج) نصب ولایت.

دلایل عقلی غیر مستقل، اصل ولایت فقیه و اطلاق آن را به روشنی اثبات می نماید.

هیچ یک از دلایل عقلی غیر مستقل بر «نصب ولایت» دلالت ندارد.

حد اقل ویژگی های حاکم اسلامی عبارتند از: فقهت، عدالت و کفایت (کارآمدی).^۲

دلیل ششم

این دلیل نیز از دو مقدمه تشکیل می شود:

الف- شریعت اسلامی، دینی کامل، جامع و دربردارنده پاسخ همه نیازهای بشر در همه دورانها و مکانهاست.

ب- نظام جامعه و تنظیم و شکل دهی روابط میان مردم و دیگر مسائل وابسته به آن، از مهم ترین نیازهای بشری به شمار می رود.

نتیجه: مسائل حکومت و اداره جامعه در شریعت اسلامی تبیین شده است. این مسأله نیز به کسانی که شایسته

انجام این مأموریت هستند، تفویض شده است؛ یعنی فقیه عادل، مدبر و هوشیاری که برای انجام این

مأموریت، شایسته تر از همه است.

اکنون به تشریح این دو مقدمه و نتیجه آن می پردازیم:

^۱ ر.ک: سید کاظم حسینی حائری، ولایه الامر فی عصر الغیبه، ص ۹۶، ۱۱۳ و ۱۵۴.

^۲ حسین، جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص ۱۸۱.

مقدمه « الف » یا صغرای مسأله به بحث و مناقشه چندانی نیاز ندارد؛ زیرا دین اسلام، همه ادیان پیش از خود را نسخ کرده است. زمانی که یک دین، خاتم شرایع می شود، به این معناست که پاسخ همه نیازهای انسان را در خود دارد؛ زیرا اگر فرض کنیم مسأله ای وجود دارد که حکم آن در این شریعت بیان نشده است، عقل به نقصان و کاستی این دین حکم می کند و در نتیجه خردانسان، این دین را خاتم شرایع پیشین نمی داند.

رسول خدا ﷺ درباره دین اسلام و کامل بودن آن می فرماید: « (ای مردم) شما را به هر چیزی که به بهشت نزدیک کند و از جهنم دور گرداند فرمان داده ام و از هر چیزی که شما را از بهشت دور کند و به دوزخ نزدیک سازد، نهی کرده ام ».^۱

پس از توضیح صغرای این مسأله، باید گفت که کبرای قضیه نیز از امور بدیهی است و نیازی به توضیح و شرح ندارد؛ زیرا انسان، مدنی بالطبع است. این طبیعت مدنیت جوی انسان، حکم می کند که انسانها به قواعدی برای هدایت آن نیاز دارند.

پس از توضیح این دو مقدمه، باید گفت که نتیجه بر گرفته از این دین امری روشن است؛ زیرا دو مقدمه پیش گفته به لزوم بیان احکام رهبر و رهبری در شریعت حکم می کنند.

دلیل شرط دانستن فقاقت، عدالت، مدبر بودن و زیرکی نیز علاوه بر روایاتی که در این باره آمده، حکم عقل است؛ زیرا برای عقل انسان بدیهی است که برای حکومت داری و سامان دادن امور داخلی و خارجی یک جامعه، هیچ کس شایسته تر از دانشمند آراسته به ویژگی عدالت، تیزهوشی و مدبریت نیست. این دلیل نیز همچون دلیل پیشین، درست و تمام است؛ به گونه ای که هیچ شبهه ای درباره آن مطرح نیست.

این دلیل را نیز حضرت امام خمینی رحمته الله علیه و آیه الله خوئی رحمته الله علیه بیان کرده اند. در اینجا از سخن این دو عالم بزرگ برای عمق بخشی به دو استدلال فوق بهره می گیریم.

امام خمینی رحمته الله علیه می فرماید: « احکام الهی - اعم از احکام مالی، سیاسی و یا حقوقی - منسوخ نشده اند؛ بلکه تا روز قیامت پابرجا هستند. همین بقای احکام ایجاب می کند که حکومت و ولایتی (برای اجرای آنها) وجود داشته باشد.

تنها راه اجرا کردن احکام خدا، برقراری حکومت است تا هرج و مرج پیش نیاید. علاوه بر این، حفظ نظام از واجبات تأکیدی است. همچنان که احتلال در امور مسلمانان از اقدامهایی است که دین از آن بیزاری جسته است... این امر فقط باتشکیل حکومت امکان پذیر است؛ (چرا که) این از بارزترین نیازهای مسلمانان

^۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۷۴

است.

رها کردن این نیاز از سوی خداوند حکیم نیز امری به دور از خرد و حکمت است. همان دلیلی که از آن، امامت اثبات می شود، لزوم حکومت در دوران غیبت ولی امر (عج) رانیز ثابت می کند؛ به ویژه در این سالهای پیاپی که -پناه به خدا- چه بسا این دوران، هزاران سال نیز طول بکشد- البته خدا می داند. آیا می توان تصور کرد حکمت خداوند، امت اسلامی را بدون تعیین تکلیف، رها کرده باشد؟ یا به هرج و مرج و آشفتگی نظام آنان خرسند باشد؟ و شرطی نیاورده باشد که بهانه را از مردم بگیرد و حجت را بر آنها ناتمام گذارده باشد؟ آنچه بیان کردیم، از امور عقلی واضح است. لزوم حکومت داری، عدالت گستری، آموزش و پرورش، حفظ نظام، کنارزدن ستم، مرزبانی و جلوگیری از تجاوز بیگانگان از آشکارترین احکام عقلی است که از منطقه ای به منطقه دیگر و یا از زمانی به دوران دیگر تغییر ناپذیر است»^۱

از سخنان بالا، یک عبارت را برای جلوگیری از تکرار، حذف کردیم و آن روایتی از امام رضا (علیه السلام) (روایت العلل) است که در بخش استناد به روایات برای اثبات ولایت برای فقیه، آن را بیان خواهیم کرد.

مرحوم آیت الله خوئی (رحمه الله) نیز در کتاب تکلمه المنهاج می نویسد: "مسأله ۱۷۷: اظهر این است که حاکم جامع شرایط می تواند حدود را اجرا کند.

این دیدگاه معرف و مشهور فقیهان است؛ بلکه باید گفت در این باره به جز دیدگاه ابن زهره و ابن ادریس، دیدگاه مخالف مشهور نقل نشده است. این دو فقیه می گویند: امام معصوم یا منصوب از جانب ایشان می تواند، حدود را به اجرا بگذارد. اما (درستی انتساب) این (دیدگاه به ابن زهره و ابن ادریس) ثابت نشده است». همان گونه که در جای خود بانقل سخن ابن زهره و ابن ادریس اثبات کرده ایم، مطابق ادعای بالا انتساب این دیدگاه به ابن زهره و ابن ادریس، درست نیست و ایشان نیز از قائلان به ثبوت منصب اقامه حدود برای حاکم می باشند.

دلیل هفتم

از نگاه تاریخی ثابت شده و یابانه عبارتی از بدیهیات تاریخ اسلام است که از زمان تأسیس حکومت اسلامی در مدینه تا دوران غیبت کبری، نصب حاکمان، قضاوت و وکلا از جانب معصومین (علیهم السلام) انجام می شده است، چنانکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و نیز امام حسن مجتبی (علیه السلام) هنگامی که زمام امور را به دست گرفتند، برای هر نقطه از سرزمین اسلامی، امیر، قاضی و امینی برای بیت المال تعیین کردند. حتی از زمانی هم که حکومت ظاهری از دست آنان خارج شد، امامان معصوم (علیهم السلام) همچنان این سیره را دنبال کرده اند

^۱ امام خمینی (رحمه الله)، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۵

و در هر ناحیه ای، یکی از شیعیان خالص خود را به عنوان حاکم بر جامعه پیروان خویش تعیین کرده اند. همچنان که به شیعیان نیز فرمان پیروی و فرمانبرداری از دستور این حاکمان راداده اند. این همان تعیین و نصب حاکم بر جامعه از سوی امامان معصوم علیهم السلام است.

بی تردید این سیره تا پایان دوران غیبت صغری نیز ادامه یافته است.

طبق آنچه در کتابهای رجال نجاشی، تنقیح المقال^۱ و دیگر کتابهای رجال شناسی^۲ آمده قاسم بن علاء همدانی فردی است که وکیل حضرت حجت (عج) در آذربایجان بدو است. با مراجعه به این کتب می بینیم دانشمندان رجال شناس، بسیاری از راویان را به این دلیل توثیق کرده اند که آنان از شمار وکلای معصومین بوده اند.

نمی توان پذیرفت که نظام امامت و خلافت بزرگ الهی استمرار داشته باشد، اما لوازم و شؤون این نظام - همچون وجود وکیل و نماینده معصومین علیهم السلام - ادامه نیابد و متوقف شود؛ زیرا بی معناست که حضرت صاحب امر (عج) بدون تعیین والی برای جامعه شیعیان، ولی خداوند و امیر برگیتی - از جمله جامعه مسلمانان - باشد. بی تردید فقیهان، همان والیان و نایبان آن حضرت هستند؛ زیرا نسبت به او امر و نواهی و نیز اموری که مورد نظر آن حضرت و یا مورد بیزاری ایشان است، آگاهی و شناخت دارند. این همان معنای فرمایش ایشان است که فرمود: «فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله».

به عبارت دیگر، یعنی در دوران غیبت، من حجت اکبر خداوند هستم و راوی و عارف به حدیث ما، حجت من بر مردم می باشد که مردم باید از او فرمانبرداری کنند.

دلیل هشتم

این دلیل عقلی، مبتنی بر یک امر بدیهی است و آن «بیهوده نبودن تشریح احکام» است. بیهودگی و بی هدفی در جعل احکام، قبح عقلی دارد و به حکم عقل، چنین کاری فقط از یک سفیه سر می زند. بنابراین، چنین امری در محیط تشریح و جعل احکام راه ندارد؛ زیرا حکیم مطلق بر این محیط، حاکم است و اوست که این احکام را وضع می کند. بنابراین، عقل نمی پذیرد که فعل خداوند لغو باشد. این در حالی است که نتیجه انکار وجود ولایت برای فقیه، تعطیل شدن احکام الهی و قوانین شرعی است که این نیز مساوی با بیهوده بودن جعل احکام از سوی خداوند است؛ زیرا این سخن، فقط به این معناست

^۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۲

^۲. حائری، منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۲۷؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۳۳

که باید احکام اجتماعی شریعت اسلام را فقط در زمان حکومت امام معصوم علیه السلام اجرا کرد. به بیان دیگر، این احکام، فقط از زمان حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله تا صلح معاویه به اجرا در آمده و پس از آن تا زمان ظهور امام عصر (عج) و حکومت ایشان، احکام یادشده تعطیل می شوند. این سخن، فقط به معنای تعطیل شدن احکام است و تعطیل شدن احکام نیز مساوی با راه یافتن لغو در محیط تشریح است؛ امری که عقلا نیز آن را قبیح می دانند؛ چه برسد به حکیم مطلق سبحانه و تعالی.

فصل دوم

دلایل نقلی بروایت مطلقه ی فقیه

مقدمه ای در باب دلایل نقلی بر ولایت مطلقه ی فقیه

به عنوان مقدمه، توجه به یک نکته مهم درباره مفاهیم و آموزه های قرآنی، بسیار مفید و راه گشاست و آن، این که، با توجه به مسئله خاتمیت و این که قرآن کتاب هدایت تمامی عصرها و نسل هاست، روش عمومی قرآن در پرداختن به موضوعات گوناگون، ارائه ی رؤوس کلی برنامه ها و سرفصل ها می باشد. قرآن، غالباً، وارد جزئیات و خصوصیات ریز مسائل نمی شود، مگر آن که در آن مسئله ی جزئی و شخصی خصوصیتی نهفته باشد؛ مثل حرمت ازدواج با همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ویژگی خاصی دارد. روش قرآن ارائه برنامه های کلی است، تا مسلمانان با تأمل و تدبّر در آیات قرآن و در کنار هم چیدن آیات مختلف، به عنوان ثقل اکبر، بخش هایی از قرآن را مفسّر و توضیح بخش های دیگر قرار دهند و با مراجعه

به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و تفسیری که ایشان از قرآن ارائه می دهند، به عنوان ثقل اصغر، نظر قرآن را در هر موضوعی به دست آورند و با راه نمایی او، در ابعاد گوناگون جامعه، به حرکت و تلاش پردازند و از حیرت و ضلالت برهند.

با توجه به این مقدمه، اگر مقصودمان از ولایت فقیه در قرآن، آن باشد که قرآن، در آیه ای از آیات، صریحاً به موضوع ولایت فقیه پرداخته و از آن نامی به میان آورده باشد، بی تردید، پاسخ منفی است و تا کنون هیچ اندیشمند نیز چنین ادعایی نداشته است و نمی تواند داشته باشد که در قرآن آیه یا آیاتی به موضوع ولایت فقیه اختصاص یافته است؛ چنان که قرآن کریم، صریحاً ولایت امام علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام را عنوان نموده است و نامی از ایشان در قرآن مشاهده نمی شود. قرآن در مورد بسیاری از احکام و مقررات مسلم مربوط به مسائل عبادی، اقتصادی و سیاسی، با ارائه ی برنامه های کلی، از آنها عبور می نماید.

اما اگر مقصود و هدفمان از ولایت فقیه در قرآن، برنامه های کلی و سرفصل های اساسی قرآن کریم در رابطه با حاکمیت سیاسی و ولایت و زمامداری و شرایط والی و امام مسلمانان باشد، البته پاسخ مثبت است. توجه به ویژگی های قرآن کریم در ره یابی به پاسخ مورد نظر راه گشاست چنان که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

« فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، فَاعْلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ، مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ، قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يُدَلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ »^۱

هنگامی که فتنه ها همانند پاره های شب تیره شما را فرا گرفت، به قرآن روی آورید که قرآن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و از بدی ها پرده برمی دارد و گفته اش تصدیق می شود. هر کس قرآن را فرا روی خود قرار دهد، او را به بهشت ره نمون سازد و هر کس آن را به پشت افکند، او را به دوزخ خواهد کشانید، همانا قرآن راه نماست، به بهترین راه، هدایت می کند.

با توجه به این شأن و منزلت قرآن در جامعه ی انسانی، آیا این سخن پذیرفتنی است که جامعه در عصر غیبت امام معصوم (عج) دچار حیرت و سرگردانی سیاسی باشد و در میان انبوه اندیشه ها و نظرات متناقض، حیران و مبهوت، سردرگم باشد و قرآن کریم که کتاب راه نمایی و هدایت فرد در جامعه است، او را به حال خود واگذارد و از او دست گیری ننماید؟ آیا می توان قرآن را فاقد اندیشه ی سیاسی ارزیابی نمود و آن را نسبت به مسئله ی ولایت، که اساسی ترین مقوله در عرصه ی حیات اجتماعی انسان است و سعادت

^۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۹، کتاب فضل القرآن، ح ۲؛ سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۲.

و تفاوت جامعه در گرو آن است و اساس و پایه و دلیل و راه نما برای دیگر فریضه های شرعی است، ساکت دانست؟!^۱

بی گمان، قرآن انسان را به بهترین راه ها هدایت می کند و طبق گفته ی پیامبر اکرم ﷺ در حدیث پیش گفته، انسان در تاریکی فتنه های مختلف که شاخص ترین آنها فتنه های سیاسی و مسئله ی قدرت و حاکمیت است، باید به قرآن مراجعه کند و از او استمداد نماید.

اسلام در تمامی شؤون فردی و اجتماعی انسان دخالت دارد و تمامی احوال و اوضاع او را در نظر دارد و پیوسته سعی بر آن دارد تا انسان در هیچ بعدی از ابعاد زندگی، از «صراط مستقیم» منحرف نگردد و عدالت سایه رحمت خود را بر سرتاسر زندگی انسانها گسترده سازد.

«قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين. يهدي به الله من اتبع رضوانه سبيل السلام و يخرجهم من الظلمات الى النور يا ذنوب و يهديهم الى صراط مستقيم»^۲

بر اساس این آیه، شریعت از جانب خداوند، همچون چراغی است فروزان که راه سلامت و سعادت در زندگی را برای پیروان مکتب توحیدی روشن می سازد و از تیرگیهای زندگی رهایی می بخشد و پیوسته آنان را به راه راست هدایت می کند.

تأمل و ژرف اندیشی در آیات وحی، این واقعیت را آشکار می سازد که قرآن ره نمودهای مهم و ارزنده ای را در باب سیاست و حاکمیت و شرایط مشروعیت آن و ویژگی های افرادی که شایسته ی احراز پیشوایی مسلمانان هستند، ارائه نموده است که تفصیل آن را از منابع دست اول قرآنی می توان سراغ گرفت؛ مثلاً قرآن کافران را از این که بتوانند زمامداری و رهبری جامعه ی اسلامی را بر دوش گیرند، ممنوع می سازد:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۳

خداوند هرگز برای کافران، سلطه بر مؤمنان قرار نداده است.

و یا قرآن اطاعت و فرمان برداری از فاسقان و گناهکاران را ممنوع ساخته و به مسلمانان اجازه ی فرمان برداری از ایشان را نمی دهد:

^۱ در روایات زیادی به جایگاه و منزلت حساس امامت و ولایت و رابطه ی آن با سایر فرایض شرعی اشاره شده است، از جمله زراره از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است: «بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء، علی الصلوة والزکوة والحج و الصوم و الولاية، قال زرارہ فقلت وای شیء من ذلک افضل؟ فقال: الولاية افضل، لانها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ؛ اسلام بر پنج پایه ی: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت استوار است و برترین این پنج پایه، ولایت است؛ زیرا کلید چهار ستون دیگر است و زمام دار و حاکم، راه نما به سوی آنهاست». و سائل الشیعه، ج ۱، ابواب مقدمات العبادات، باب ۱، ح ۲.

^۲ . مائده ۵: ۱۵ - ۱۶

^۳ . سوره نساء / آیه ۱۴۱

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾^۱

از فرمان مسرفان پیروی نکنید، کسانی که در زمین فتنه و فساد می کنند و در اندیشه ی اصلاح نیستند. بنابراین، ولایت به فاسد و فاسق نمی رسد و والی و حاکم سیاسی مسلمانان باید از خصلت عدالت و اجتناب از گناه برخوردار باشد.

استدلال به قرآن و روایات برای اثبات ولایت مطلقه ی فقیه

برای ورود به بحث استدلال به آیات علاوه بر آن چه که در مقدمه این بخش بیان شد فقها در نوشته ها و آثار علمی خود برای اثبات وجود ولایت برای فقیه ، به آیات قرآن کریم استناد نکرده اند. برخی از متقدمین به طور خلاصه در این باره سخن گفته اند و بعضی از متاخرین مانند ملا احمد نراقی واز معاصرین امام خمینی علیه السلام در این باره به طور گسترده سخن رانده اند، اما همگی در عدم استناد به آیات قرآن کریم بری اثبات امر ولایت ، مشترک هستند .

ثبوت ولایت فقیه همچون دیگر احکام اولی فقهی و ضروریات اعتقادی است که در قرآن کریم از آنها سخنی به میان نیامده است و یا می توان گفت در قرآن سخن گفته شده ، ولی علم تفصیلی آن نزد معصومین علیهم السلام است . برای تایید این سخن ، روایت صحیحی را می آوریم که مرحوم کلینی آن را در اصول کافی آورده است . از ابو بصیر روایت شده است که می گوید : « مردم می گویند : چرا در کتاب

^۱ سوره شعراء / آیه ۱۵۱ و ۱۵۲.

خودند - عزوجل - نام علی علیه السلام و فرزندان او نیامده است؟ آن حضرت پاسخ داد: به آنها بگویید حکم نماز در قرآن بر رسول خدا نازل شد. اما خداوند برای آنان مشخص نکرد که این نماز سه یا چهار رکعت است تا این که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای مردم تفسیر کرد. زکات نیز بر آن حضرت نازل شده، اما قرآن مشخص نکرده که از چهل درهم، یک درهم زکات پرداخت شود تا اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حکم آن را برای مردم تفسیر کرد.....^۱.

بدون شک دلایلی که ولایت (به معنای امامت و زعامت سیاسی) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام را اثبات می کرد، همان دلائل، ولایت فقیه را در عصر غیبت اثبات می کند. زیرا اسلام یک نظام است که برای تنظیم حیات اجتماعی - مادی و معنوی - بر نام دارد، و آمده است تا راه سعادت و سلامت در زندگی را برای انسان هموار سازد.

خلاصه آن که اسلام شریعتی است فرا گیر و جاوید برای ابدیت، و تمامی شؤون زندگی انسان را برای همیشه تحت نظر دارد. از این رو معقول نیست که برای رهبری جامعه و مسؤولیت اجرایی عدالت اجتماعی، شرائطی را ارائه نکرده باشد، زیرا زعامت سیاسی، یکی از مهمترین ابعاد زندگی اجتماعی اسلامی است و به حکم ضرورت بایستی اسلام در این بُعد مهم نظر داشته باشد و شرائط لازم را ارائه داده باشد و گرنه نظامی ناقص و بدون تعیین مسؤول اجرایی، قابل ثبات و دوام نیست و به طور طبیعی در تمامی نظام های اجتماعی - سیاسی، بُعد مسؤولیت اجرایی از مهمترین ابعادی است که در اساسنامه ها مد نظر قرار می گیرد. اکنون با در نظر گرفتن جهات یاد شده، حکمت الهی اقتضا می کند، همان گونه که شریعت فرستاده و خیل انبیاء را - برای نجات بشریت - گسیل داشته است، امامت و قیادت و جلو داری قافله انسانیت را نیز رهنمون باشد. و این همان قاعده «لطف» است که اهل کلام در مسأله «امامت» مطرح ساخته اند. زیرا رهبری درست و شایسته از دید گاه وحی، مهمترین عامل مؤثر در نگاه داشتن جامعه بر جاده حق و حرکت بر صراط مستقیم است. روی همین اصل، دانشمند گرانقدر خواجه نصیر الدین طوسی رحمته الله علیه در «تجريد الاعتقاد» می نویسد:

«الإمام لطف، فيجب نصبه على الله، تحصيلاً للغرض»^۲

امامت، لطف الهی است که باید از جانب خداوند معرفی شود، تا غرض از تشریح، جامعه عمل پوشد. در این فصل ابتدا به آیات کریم استدلال می کنیم و در مرحله بعد روایات را به ضمیمه آن ذکر می کنیم:

آیه اول

^۱ کافی، ج ۱، ص ۲۸۶

^۲ رجوع شود به کشف المراد - شرح تجريد الاعتقاد - علامه حلی. چاپ جامعه مدرسین ص ۳۶۲.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴾^۱

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌تر است »

ظاهر این آیه ناظر به اثبات اصل حکومت اسلامی است. این آیه کریمه اشاره به ظهور اولیه و ابتدایی دارد. چنان روشن است که حتی اهل سنت نیز از زمان رسالت پیامبر گرامی اسلام تاکنون به آن استناد کرده و فرمانبرداری از حاکم و سلطان - هر که باشد - را واجب می‌دانند؛ اما به ظاهر، استدلال به این آیه برای ثبوت ولایت فقیه در سخنان بزرگان - چه شیعه و چه سنی - نیامده است.

پیامبر ﷺ و ائمه اطهار عليهم السلام اطاعت از کسی که به ناحق بر تخت حکومت تکیه زده را بر نتاییده اند. عقل انسان نیز به مخالفت با اطاعت پذیری از چنین حاکمانی حکم می‌دهد؛ زیرا عقل نمی‌پذیرد که خداوند حکم به وجوب پیروی از ظالمان و فاسقان را بدهد. فرستادن رسولان نیز بهترین گواه بر عدم رضایت خداوند به پیروی از چنین حاکمانی است.

«اولی الامر»، واژه ای است که از دو کلمه «اولی» به معنای صاحبان و «امر» به معنای فرمان یا شئون کشور، تشکیل شده که با هم به معنای فرمانروایان و صاحبان امور اجتماع اطلاق می‌شود. در بررسی این آیه بیانگر آن است که حاکمیت اولی الامر از حاکمیت خدا و پیامبر نشأت گرفته و تداوم ولایت آنان است؛ همچنین این حاکمیت، منحصر به ائمه معصومین، نبوده و دوران غیبت در اختیار فقهای عالم و عادل قرار می‌گیرد.

در برخی روایات، واژه «اولی الامر» به امامان دوازده گانه اطلاق شده است. این اطلاق، تنها دلیل عدم استدلال به آیه از سوی فقیهان در راستای ثبوت ولایت برای فقیه است. دو مورد از این دسته روایات را بیان می‌کنیم:

ابن بابویه روایت می‌کند: «شماری از اصحاب ما نقل کرده اند که محمد بن همام از حفص بن فزاری از حسین بن محمد بن سماعه و او نیز از احمد بن حرث، نقل می‌کند که مفصل بن عمر از یونس بن ظبیان و او از جابر بن یزید جعفی روایت می‌کند: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت: وقتی خداوند آیه «۵۹ سوره نساء» را بر پیامبر نازل کرد، عرض کردم: ای رسول خدا! ما خدا و رسولش را می‌شناسیم. اولی الامر چه کسانی هستند که خداوند اطاعت از آنان را در کنار اطاعت از رسول خویش آورده

^۱. سوره نساء / ۵۹

است؟ فرمودند: ای جابر! آنان پس از من جانشینان من و پیشوایان مسلمانان هستند. اولین آنها علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین - همه امامان را نام برد تا این که فرمود: - سپس هم نام من محمد و هم کنیه من حجه الله در روی زمین و بقیه الله برای بندگانش؛ پسر حسن بن علی {امام عسکری} است...».

کلینی در روایت دیگری آورده است:

«محمد بن یعقوب از حسین بن محمد از حسن بن علی و شاء از احمد بن عائد از بوذینه از برید عجلی نقل می کند که او می گوید از امام باقر علیه السلام درباره فرموده خداوند (آیه ۵۹ سوره نساء پرسیدم ایشان پاسخ داد: (اولی الامر) فقط به ما اختصاص دارد. همه مومنین تا روز قیامت، فرمان یافته اند که از ما اطاعت کنند»^۱

با توجه به این دو روایات در می یابیم که دلیل عدم استناد به این آیه برای ثبوت ولایت فقیه آن است که در این روایات «اولی الامر» را مختص به ائمه دانسته است.

اما سوالی که وجود دارد این است که؟ آیا منحصر کردن اولی الامر در این روایات به معصومین علیهم السلام یک حصر حقیقی است یا حصر اضافی؟

اگر این حصر، اضافی باشد، باید گفت: روایات در صدد نفی ولایت برای کسانی است که به ناحق و بدون شایستگی، این مقام را به دست آورده اند. در این صورت باید گفت که روایات، در صدد تبیین نادرستی استدلال اصحاب سقیفه بنی ساعده و پیروان آنان به این آیه شریفه برای اثبات وجوب اطاعت از حاکمان ظالم و فاسق بوده است.

اما این روایات، پیروان پیامبر و جانشینان ایشان را نیز که آگاه به احکام شرعی و آراسته به عدالت می باشند و نیز شایستگی های ذاتی دارند، شامل می شود. بنابراین، در این گونه روایات در صدد نفی ولایت از اینان نیست؛ بلکه باید گفت دلالتی به این مساله ندارد. فقیه جامع شرایط فتوا، کسی است که از حیث علم، عدالت و شایستگی، برتر از دیگران و البته هر چه نزدیک به ائمه است. از این رو، {به موجب این آیه} به اطاعت از او نیز امر شده ایم. بنابراین، آیه شریفه، همچنان که بر وجوب اطاعت از معصومان علیهم السلام دلالت دارد، بر وجوب اطاعت از جانشینان ایشان؛ یعنی فقیهان عادل، در هر زمان و مکان نیز دلالت دارد.

^۱. کافی، ج ۱، ص ۲۷۶

اما اگر فرض کنیم حصر این روایات حقیقی باشد، علت مستنبط از این آیه ی قاعده جری، حکم می کنند که اطاعت از هر حاکمی که در مسیر آنان حرکت کند و آراسته به ویژگی های آنان باشد نیز واجب است. البته تردیدی نیست که برخی مراتب ولایت، فقط ویژه ائمه معصومین علیهم السلام است. بنابراین آیه ۵۹ سوره نساء همچنان که بر ثبوت ولایت در بالاترین مرتبه آن برای چهارده معصوم علیهم السلام دلالت دارد، بر ثبوت ولایت برای فقیه در زمینه های تشریح (به معنای تبیین احکام)، قضاوت و نیز ریاست بر جامعه دلالت دارد.

آیه دوم

- ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

« و چون خبری [حاکمی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند؛ و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند، و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلماً جز [شمار] اندکی، از شیطان پیروی می کردید. »

دلالت این آیه بر اثبات ولایت فقیه با توجه به نکات زیر که از نص آیه استخراج شده اند ممکن است:

الف: حیات جمعی پر از تضاد و تمایز است. از یک سو در آن گشایش و راحتی دیده می شود و از سوی دیگر مشکلات و دشواری هایی در آن هست. در این آیه از اولی به « امن » و از دومی به « خوف » تعبیر شده است بنابراین در این آیه، « من امن او الخوف » به مظاهر گوناگون حیات انسانی اشاره دارد

ب: در این آیه، دستور داده شده است که در چنین مواردی به رسول خدا ص مراجعه شود و در صورتی که این امر ممکن نباشد، باید به اولی الامر که جانشین ایشان هستند، مراجعه شود.

^۱.سوره نساء / ۸۳

ج: آنچه از آن نهی شده است، متحیر ماندن در پیشامدهای دنیا و مراجعه نکردن به رسول خدا ص و اولی الامر است. در آیه بالا از این موضوع با عبارت « اذاعوا به » یاد شده که به معنای استبداد فکری و خود رایی به هنگام ظهور رفاہ و یا نا امنی و نیز عدم ارجاع این امور به رسول خدا و اولی الامر است.

د: پرسش این است که چه کسی « اولی الامر » و مصداق همانی است که به ما فرمان داده شده در این وقایع از پیروی کنیم؟ عبارت « الذین یستنبطونه منہم » پاسخ این سوال بنیادین را می دهد؛ یعنی خداوند تعالی ولایت امور در رویدادهای اجتماعی را به فردی سپرده است که به شریعت واقف باشد (همچون رسول خدا ﷺ) و نیازه ای جامعه را به خوبی بشناسد. چنین فردی؟ همان فقیه خبره است؛ یعنی کسی که هم در زمینه فقه و هم در زمینه آشنایی با نیازهای جامعه، کارشناس و خبره است. این همان چیزی است که از آن به ولایت مجتهد جامع شرایط یاد می کنیم.

بنابراین، آیه بر وجوب مراجعه به فقیه در مشکلات اجتماعی و پذیرش رای و حکم او، دلالتی تام و آشکار است. از آنجا که این آیه به صراحت مصداق ولایت پس از پیامبر ﷺ را تعیین کرده که همان استباط کننده (مجتهد) است دلالت آن بر موضوع، از آیه اول بیشتر است.

آیه سوم

– ﴿ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ^۱﴾

« مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند؛ و هر که چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیّه کنید و خداوند، شما را از [عقوبت] خود می ترساند، و بازگشت [همه] به سوی خداست. »

از این آیه شریفه چند نکته برداشت می شود:

الف - تاکید این آیه بر حرمت پذیرش سرپرستی و ولایت کافران از سوی مومنان است. این نکته را از این فراز آیه که می فرماید: « و من یفعل ذلک فلیس من اللہ فی شیء » برداشت می کنیم. این عبارت، فقط در این آیه از قرآن کریم آمده است. به همین دلیل، حکمی که خداوند در این آیه بیان کرده، اهمیت بسیار فراوانی دارد. هر چند در این آیه، بر امور دیگری نیز تاکید شده است.

۱. سوره ال عمران / ۲۸

ب _ منظور از « ولایت » در این آیه ، دوستی و مودت نیست ؛ بلکه به معنای سر پرستی و زعامت است ؛ چرا که در آیه های هشتم و نهم سوره ممتحنه نیز آمده است : ﴿ لا ینهاکم الله عن الذین لم یقتلوکم ﴾ از ظاهر این دو آیه چنین برداشت می شود که می توان با کافران نیز دوستی کرد و تا زمانی که محارب نشده اند ، روابط دوستی بر قرار کرد . بنابراین ، جواز دوستی ، کافران و ارتباط با آنان در این آیه ، به معنای ولایت در آیه ۲۸ سوره ال عمران را به خوبی تفسیر می کند و نشان می دهد ولایتی که در آن آیه ، شدیداً ممنوع شده است ، دوستی نیست ؛ بلکه واگذاری زمامداری جامعه به کافران ، به جای مومنان است . بنابراین ، ولایت در این آیه ، به معنای ریاست و حکومت است ؛ نه دوستی .

اگر منظور از ولایت در این آیه ، دوستی نیز باشد ، باز می توان به این آیه استدلال کرد ؛ زیرا محتوای روایت بر مطلوب ما دلالت می کند ؛ از این رو ، وقتی خداوند سبحان ، مومنان را از دوستی با آنان نهی کرده به طریق اولی ، پذیرش ولایت و حاکمیت کافران بر مومنان ممنوع است .

ج - منظور از کافران در این آیه ، فقط کسانی نیست که ضرویات دین اسلام را منکر شده و به آن ، ایمان نیاورده اند ؛ بلکه در اینجا ، معنایی فراگیر مد نظر است ؛ به طوری که کفر عملی را نیز در بر می گیرد ؛ مانند فردی که به غیر حکم خداوند ، حکومت می کند . خداوند در سوره مائده می فرماید :

﴿ و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون ﴾^۱

بنابراین ، بر آیند این آیه ، حرمت سپردن حاکمیت ، به کسانی است که مومن کامل نیستند . بنابراین ، آیه بالا دلالت می کند که خداوند ، فرد عالمی را بر اساس احکام خداوند ، حکم می دهد در راس حکومت قرار داده است و مردم نیز باید از او پیروی کنند ؛ زیرا در صورت مخالفت با او و واگذاری حکومت به فردی دیگر ، به فرموده آیه مبارکه ، « هیچ رابطه ای با خدا ندارد (و پیوند او به طوری کلی از خدا گسسته می شود) » ؛ یعنی این کار ، مورد تایید خداوند نیست . عالمی که به حکام خداوند حکم می کند ، همان فقیه جامع شرایط فتوا دادن است . با این بین توانستیم دلالت تام آیه بر ولایت فقیه و نفی این ولایت برای دیگری را بیان کنیم .

آیه چهارم

۱ . سوره مائده / ۴۵

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾^۱

« به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم، تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می کند. آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است.»

استدلال به آیه کریمه نیز با توجه به دو مقدمه انجام می شود. مقدمه اول بر گرفته از همین آیه و مقدمه دوم، حکمی عقلی است.

مقدمه اول: این آیه به چند نکته دلالت دارد:

الف - ولایت پیامبران، شامل ولایت تشریحی و ولایت در قضاوت نیز می شود. عبارت ﴿ و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ﴾ دلالت بر این نکته دارد.

ب - ولایت آنان، ولایت بر جامعه و حتی زمامداری جامعه را نیز شامل می شود. این فراز از آیه شریفه که می فرماید: ﴿ و انزلنا الحديد فيه باس شديد ﴾ اشاره به این معنا دارد.

از این دو نکته می توان این مقدمه را استنباط کرد که از اهداف فرستادن رسولان، سپردن امور جامعه در

زمینه تبیین احکام، قضاوت، حکومت و زمامداری جامعه به ایشان است.

مقدمه دوم: عقل انسان این گونه حکم می کند که جامعه، ناگزیر به حکومت نیز دارد. این نیاز نیز ویژه زمانی مشخص نیست؛ بلکه قاعده‌های همیشگی است که از دوران پیامبران و معصومان بوده و در دوران غیبت نیز همچنان پا بر جاست.

اکنون باید گفت، جنشین معصومان علیهم السلام در زمان غیبت برای زمامداری جامعه، کسی است که دو شرط اول؛ یعنی ولایت تشریحی و ولایت در قضاوت را داشته باشد.

بنابراین، فردی که به زیور دانش آراسته شده و به شریعت اسلام نیز احاطه کامل دارد و از سوی دیگر، دارای عدالت باشد، او می تواند بر جامعه ولایت داشته باشد و حکومت کند. چنین فردی همان فقیه عادل است.

درباره شرط کفایت و شایستگی نیز باید گفت که این شرط به عنوان یک امر پذیرفته شده و مسلم در اینجا ذکر نشده است؛ زیرا خداوند حکیم، زمامداری را به فردی می دهد که کفایت این مهم را داشته باشد؛ نه این که ناتوان از انجام آن باشد.

^۱. سوره حدید / ۲۵

آیه پنجم

﴿ وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ ﴾^۱

« و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید]: «خدا را پرستید و از طاغوت [فریبگر] پرهیزید.» پس، از ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده، و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است. بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است. »
این آیه بر چند نکته دلالت دارد؛

الف - همه مردم به پیامبران نیاز دارند. به همین دلیل، برای همه ملت‌ها و در تمام نقاط، پیامبری فرستاده شده است؛ چرا که در این آیه می‌فرماید: ﴿ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا ﴾

ب - پیامبران نسبت به امور اعتقادی و افعال عبادی مردم؛ یعنی دعوت به یگانه پرستی و لوازم آن وظیفه دارند؛ همچنان که در این آیه می‌فرماید: ﴿ ان اعبدوا الله ﴾

ج - پیامبران نسبت به امور اجتماعی؛ یعنی نفی طاغوت و برکنار کردن آنان از حکومت تا اینکه حکم از خداوند باشد، وظیفه دارند. عبارت ﴿ واجتنبوا الطاغوت ﴾ این معنا را بیان می‌کند.

د - در فراز بعدی آیه، چگونگی واکنش اقوام در برابر این دعوت، بیان شده است ﴿ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ ﴾.

ه - پس از بین واکنش اقوام، مسلمانان را دعوت می‌کند که در سرانجام دو گروه، درنگ کنند؛ گروهی که به دعوت پیامبر خویش پاسخ دادند و پیرو او شدند و گروهی دیگر که سرپیچی کردند و پیامبر خویش را انکار نمی‌کردند. خداوند در پایان آیه می‌فرماید: ﴿ فسیروا فی الارض فنظروا کیف کان عاقبه المکذبین ﴾.

بنابراین، آیه شریفه به بهترین وجه،؛ ند می‌دهد که همه امت‌های پیشین به شدت، نیازمند فردی بودند که بتواند در دو بعد تشریح و برپایی حکومت الهی، زمام امور آنان را به عهده گیرد. مردم نیز باید حکومت وی را می‌پذیرفتند تا سرانجام آنان نابودی نباشد.

وانگهی! این امر، ویژه مت‌های پیشین نیست؛ بلکه نیاز همیشگی جوامع است. تا زمانی که انسان و جامعه هست، این نیاز نیز پیوسته وجود دارد. هم عقل و هم خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ و شریعت اسلامی

^۱ . سوره نحل / ۳۶

به این حقیقت، حکم می دهند. بنابراین، در هر زمانی لازم است که فردی عهده دار حکومت بر جامعه شود. این نیز از شوون پیامبران مبلغی است که خداوند آنان را این گونه توصیف می کند: ﴿

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾^۱

«همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می کند.»

که منظور انسان های عالم به احکام شریعت و دارای ویژگی کفایت برای عهده داری حکومت است. در دوران غیبت امام معصوم علیه السلام، این شان فقیه عادل و مدبر به امور است و اوست که می تواند در دو بعد تبیین احکام و ارشاد جامعه به سمت خیر و نیکی، جانشین پیامبران شود.

آیه ششم

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۲

« ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند؛ و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند. پس، از مردم نترسید و از من بترسید، و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید؛ و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند.»

آیه الله هاشمی شاهرودی آیه فوق را ترسیم کننده ی نظریه ی سیاسی حکومت اسلامی و شرایط مدیران حکومت الهی دینی و اسلامی و تبیین کننده ی مبنای ولایت فقیه دانسته و به نکات زیر اشاره می کند:

۱. سوره احزاب / ۳۹

۲. سوره مائده / ۴۴

ذکر تورات از باب مثال است ، بقیه ی شرایع نیز چنین است .
سه دسته ی انبیاء ، ربانیون و احبار در سیر طولی نظام امامت جامعه قرار دارند ، ربانیون ، اوصیای پیامبران و احبار ، دانشمندان هستند و هر سه طبقه ، مکلف به اجرای شریعت الهی هستند .
ملاک های مسوولیت امامت که در ادامه ی آیه ذکر می شود ؛ عبارتند از : علم به کتاب ، الگوی آشکار تربیت دینی و الهی ، شجاعت و خدا ترسی .
تاریخ تشیع نشان می دهد که ائمه ، کسانی را تربیت کردند و احکام اسلام را به آنها آموختند تا بتوانند نقش گروه سوم را در جایی که دست جامعه ی اسلامی از ربانیون کوتاه می شود یا در زمانی که ربانیون حضور فیزیکی ندارند ، ایفا کنند^۱ .

آیه هفتم

- ﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَنْ يُتَّبِعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾^۲
«آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟»
در این آیه، وجدانها را مورد خطاب قرار داده، تا بنگرید چگونه قضاوت می کنید: آیا کسانی که همواره به حق و عدالت رهنمود می باشند، شایسته رهبری هستند، یا کسانی که از حق و عدالت آگاهی ندارند و بایستی خود رهنمایی شوند؟
و همین آیه یکی از عمده ترین دلایل امامت کبری محسوب می شود، که در رابطه با مسأله ولایت در عصر غیبت نیز جاری است.

۱ . نصرتی، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۳۷

۲ . سوره یونس / ۳۵

﴿ الله وليّ الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور و الذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات ﴾^۱

پیوسته جبهه باطل در مقابل جبهه حق، صف آرایی می کند، جبهه حق مردم را به روشنایی های زندگی هدایت می کند و جبهه باطل بسوی تیرگیها.

آری، مردانی که در راستای حق، و بر منهج شریعت قدم برمی دارند. داعیان سعادت در دنیا و آخرت اند، ولی طاغوت، پیروان خود را به وادی ظلمات فرا می خواند.

و این آیه عیناً همان را می گوید که مولا امیرمؤمنان علیه السلام توضیح داده است: ﴿إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْمَلُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ﴾^۲

«أحق» در این کلام، معیار شایستگی زعامت را می رساند، یعنی تنها کسانی شایسته مقام زعامت امت هستند که دارای دو صفت یاد شده باشند. همان گونه که کلمه «أحق» در آیه:

۱. «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَىٰ أَحَقِّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ» نمی خواهد بگوید، دیگری نیز حق دارد، ولی این یک، سزاورتر و شایسته تر است، بلکه می خواهد بگوید، این شایسته است و دیگری ناشایست.

لذا واژه «أحق» در این گونه موارد به معنای «ذی حق» بکار می رود.

در این کلام، فقاہت - علاوه بر توانایی سیاسی - شرط زعامت دانسته شده که سیاستمداران توانمند، به شرط آگاهی کامل از دیدگاههای شرع در امر سیاست و اجرای عدالت اجتماعی، صلاحیت پیشوایی و رهبری امت را دارند.

۲. نیز فرمود:

«و لا يحمل هذا العَلمَ إلاّ أهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق»^۳

پرچم زعامت امت، باید در دست کسی باشد، که دارای بینش و استقامت و آگاهی کامل به مواضع حق و توانمند بر جدا ساختن آن از باطل باشد. و این همه جز با دارا بودن مقام والای فقاہت میسر نیست.

۳. در خطبه ششقیه آمده:

«أما والذی فلق الحَبّه و برأ النسمه، لو لا حضور الحاضر، و قیام الحجّه بوجود الناصر، و ما أخذ الله علی

العلماء، أن لا یُقاروا علی کظّه ظالم و لا سَغَبَ مظلوم، لألقت حبلها علی غاربها»

۱. سوره بقره / ۲۵۷

۲. نهج البلاغه، ۱۷۳ ص ۳۲۷

۳. همان، خ ۱۷۳، ص ۳۲۸

سوگند به آن کس که دانه را شکافت، و انسانها را آفرید، اگر نبود که امکانات اجرای عدالت فراهم گردیده و خداوند از علما پیمان گرفته تا در مقابل پرخوری و چپاول ستمگران و گرسنگی و فروماندگی بینوایان، ساکت ننشینند، هر آینه افسار خلافت را بر گردن آن انداخته، بار آن را تحمل نمی کردم. در این سخن دُرَر بار به یک حقیقت بنیادین اشاره شده که خداوند، از عالمان پیمان گرفته تا در مقابل ظلم ظالمان و تجاوز به حقوق مظلومان ساکت ننشینند، بلکه در صورت امکان و فراهم بودن شرایط لازم، قیام کرده و زمام امور اجرای عدالت را بدست گرفته و رهبری درست امت را بر عهده گیرند. بنابراین به حکم ضرورت دینی، حق حاکمیت بر اساس حق، از آن فقهای شایسته و والامقام است.^۱

فصل سوم

^۱. آیت الله معرفت - کتاب ولایت فقیه، ص ۱۱۳

استدلال حضرت امام علیه السلام برای اثبات ولایت مطلقه می فقیه

استدلال حضرت امام علیه السلام برای اثبات ولایت مطلقه می فقیه

حضرت امام علیه السلام در طلیعه می مباحث خود برای اثبات ولایت فقیه « ولایت فقیه » را از موضوعات بدیهی می دانند که تصور آنها موجب تصدیق می شود و نیاز به برهان ندارد. و در بیان دیگر دلیل این که امروزه احتیاج به استدلال پیدا کرده را اوضاع اجتماعی مسلمانان و مهمتر از آن حوزه های علمیه دانسته اند.

از دیدگاه امام علیه السلام موضوع قضا و داوری، مانند مقام افتاء نیست، زیرا از منصبهای جعلی است و باید دلیل جعل آن را از جهت گسترده و محدودیت ملاحظه کرد و همین طور است شان حکومت و نفوذ و جریان حکم در امور سیاسی که مردم در زندگی اجتماعی خود به آن نیاز دارند. جای تردید نیست که اصل

جاری نبودن حکم هر کس بر دیگری است: قضایی یا غیر قضایی، حکم پیغمبر ﷺ باشد یا وصی پیغمبر یا غیر از آنها، و تنها نبوت و رسالت و جانشینی پیغمبر و علم به هر اندازه باشد و برتری های دیگر، موجب نمی شود که حکم آنان جاری و داوری آنها خاتمه دهنده باشد. پس آنچه عقل به آن حکم می کند نفوذ حکم خداوند در آفرینش خویش است؛ چون او مالک و آفریننده آنهاست، و تصرف او در انسان - هر گونه تصرف - تصرف در ملک و سلطنت خود است و خداوند به استحقاق ذاتی، سلطان بر همه موجودات است و سلطنت دیگران و نفوذ حکم و داوری هر کس نیازمند نصب اوست. و حق تعالی پیغمبر را برای خلافت و حکومت در تمام شئون نصب کرده است، پس پیغمبر ﷺ از طرف خداوند به جعل او دارای حکومت بر بندگان است.

خداوند می فرماید:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۱

« پیغمبر، نسبت به مومنان از خود آنها سزاوار تر است »

وَقَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۲

« ای کسانی که ایمان آوردید، خدا را فرمان برید و پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید، و اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسول برگردانید. »

وَقَالَ: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۳

« به پروردگارت سوگند ایمان نیاورده اند تا این که تو را در اختلاف بین خود به داوری برگزینند سپس در درون خود در حکم تو هیچ دلتنگی نیابند و به خوبی به حکم تو گردن بگذارند » سپس پس از پیغمبر ﷺ، امامان معصوم علیهم السلام یکی پس از دیگری سلطان و حاکم بر بندگان بودند و حکم آنان بر آنها به جهت نصب خداوند تعالی و نصب پیغمبر ﷺ جاری بود، و دلیل بر آن مقتضای آیه قبل و روایات متواتر موجود بین شیعه و سنی از پیغمبر ﷺ و اصول مذهب است و در این هیچ گونه اشکالی نیست.

پیغمبر ﷺ که به نبوت ختمی مبعوث شده است کاملترین نبوتها و تمامترین دین هاست، پیغمبری که تمام آنچه بشر به آن نیاز دارد تا آداب خواییدن و غذا خوردن را وانهاد و تا آنجا که میزان خسارت خراشی را

۱. سوره احزاب/۶

۲. سوره نساء/۵۹

۳. سوره نساء/۶۵

معلوم کرده است ممکن نیست این امر مهم را که از مهمترین مواردی است که امت اسلامی شب و روز به آن نیاز دارد واگذارده .

در صورتی که در این مورد مهم (سیاست و قضاوت) اهمالی صورت گرفته - العیاذ بالله - همانا دین ناقص بوده و مخالف خطبه او در حجه الوداع است و . همچنین اگر تکلیف امت را در زمان غیبت تعیین نکرده باشد یا به امام علیه السلام دستور نداده باشد که تکلیف امت را در زمان خودش تعیین کند با این که به غیبت خبر داده و زمان آن نیز طولانی است ، این نقص بزرگی در تشریح احکام و قانون گذاری است که باید دامن شریعت را از آن پاک کرد .

پس به حکم ضرورت ، امت پس از غیبت امام علیه السلام در زمانی دراز در امر سیاست و قضاوت که از مهمترین نیازهای آنهاست رها نشده است ، به ویژه با تحریم رجوع به سلاطین ستمگر و قاضیان آنها ، و نامیدن رجوع به آنها رجوع به طاغوت ، و این که هر چه به حکم آنها بگیرند - هر چند حق مسلم آنها باشد - حرام است . و این مطلب به ضرورت عقل روشن و برخی روایات بر آن دلالت دارد .

و آنچه می گویند که تعیین رهبر لازم نیست زیرا که غیبت امام از ماست ، کافی نیست ؛ زیرا افراد زمانهای بعد از غیبت امام (عج) چه دخالتی داشته اند ، به ویژه مانند شیعه ای که شب و روز پروردگارش را برای تعجیل فرج امام عصر (عج) می خوانند .

بنابراین وقتی روشن شد که نسبت به نصب منصب حکومت و قضاوت بین مردم سستی نشده است ، قدر متیقن از آن فقیه عالم به قضا و سیاستهای دینی عادل در بین مردم است ، به ویژه که متوجه شویم خداوند تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام علم و صاحبان آن را بزرگ دانسته اند . و آنچه در حق آنها در عبارت روایات معصومین علیهم السلام آمده است که علما و فقها را (حصون الإسلام)^۱ ، (امناء)^۲ ، و (ورثة الأنبياء)^۳ ، و (خلفاء رسول الله)^۴ ، و (امناء الرسل)^۵ ، و آنان (كسائر الأنبياء)^۶ ، و (منزلتهم منزلة الأنبياء فی بنی اسرائیل)^۷ ، و (خیر خلق الله بعد الأئمة إذا صلحوا)^۸ ، و (فضلهم علی الناس كفضل النبی علی

۱. اصول کافی؛ ج ۱ ص ۴۷ کتاب فضل العلم باب فقه العلماء ح ۳

۲. مشکاه الانوار؛ ص ۵۹ ، بحار الانوار ج ۶۷ ص ۲۸۷ ح ۱۱

۳. اصول کافی ج ۱ ص ۴۲ کتاب فضل العلم

۴. وسائل الشیعه ج ۹ کتاب القضا

۵. اصول کافی ج ۱ ص ۵۸

۶. بحار الانوار ج ۲ ص ۲۲

۷. عوائد الایام ص ۱۸۶

۸. الاحتجاج ص ۴۵۸؛ بحار الانوار ج ۲ ص ۸۹

أدناهم) ^۱، و (حکام علی الملوک) ^۲، و (کفیل أیتام أهل البيت) ^۳، و (أن مجاری الامور و الأحکام علی أیدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه) ^۴... و تعابیر دیگر. هر چند خدشه در هر کدام از این روایات از جهت سند و یا دلالت ممکن است، ولی مجموع آنها فقیه عادل را قدر متیقن قرار می دهد. ^۵

حضرت امام علیه السلام در مجموع مباحث خود درباره ولایت فقیه بیش از ۱۵ روایت را ذکر می کنند و بعد از بحث دلالتی روایات به آنها استدلال می کنند اما درباره استناد ایشان به آیات قرآن برای اثبات وجود ولایت برای فقیه تنها به دو یا سه آیه از قرآن اشاره کرده اند، در این فصل ۵ روایت با استدلال ایشان بدون بحث دلالتی روایت بیان می شود:

روایت مقبوله عمر بن حنظله

روایتی که مورد تایید امام است «مقبوله عمر بن حنظله» می باشد. چون در این روایت به آیه شریفه ای تمسک شده، لازم است ابتدا آن آیه و آیات قبل آن مورد بحث قرار گیرد، و معنای آن تا حدودی معلوم شود، سپس روایت مورد بحث قرار گیرد.

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۞ ۶

خداوند امر فرموده که امانتها را به اهلش (صاحبش) بدهید. و هر گاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا چه خوب به آن اندرزتان می دهد و یادآوری تان می کند. بی شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان آوردگان، خدا را اطاعت کنید؛ و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومتان) را. بنا بر این، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و خوش عاقبت تر.

^۱. بحار الانوار ج ۶۱ ص ۲۴۵

^۲ ----- ج ۱ ص ۱۸۳؛ کتاب العلم باب ۱

^۳. مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص ۳۱۷

^۴. تحف العقول ص ۲۷۱

^۵. امام خمینی علیه السلام، اجتهاد والتقلید، ص ۱۸-۲۵

^۶. سوره نساء / ۵۸-۵۹

خداوند امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید». عده‌ای بر این عقیده‌اند که منظور از «امانت» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالقی (یعنی احکام شرعیه) می‌باشد.

و مقصود از «رد امانت الهی» این است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنند.^۱ گروه دیگری معتقدند که مراد از «امانت» امامت است.^۲ در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ائمه علیهم‌السلام هستند.^۳ که خداوند تعالی به ولایت امر (رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند؛ یعنی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ولایت را به امیر المؤمنین علیه‌السلام، و آن حضرت هم به ولی بعد از خود واگذار کند، و همین طور ادامه یابد.

در ذیل آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (وقتی که حاکم شدید بر پایه عدل حکومت کنید). خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می‌کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می‌کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه.

قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می‌کند، چون فقط حکم قضایی صادر می‌کند، نه حکم اجرایی. چنانکه قضات در طرز حکومت‌های قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت‌کننده هستند، نه تمام حکومت‌کنندگان و دو دسته دیگر، هیأت وزیران (مجریان)، و مجلس (برنامه‌ریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته‌های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قایل شویم که آیه شریفه و اذا حکمتم در مسائل حکومت ظهور دارد؛ و قاضی و همه حکومت‌کنندگان را شامل می‌شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از «امانت» الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آنها هم حکومت است. و به موجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت، یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد. قاضی حکم به باطل نکند؛ یعنی بر مبنای قانون ناروای غیر اسلامی حکم صادر نکند؛ و نه آیین دادرسی او، و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می‌کند، هیچ یک غیر اسلامی (باطل) نباشد؛ برنامه‌ریزان که در مجلس برنامه مثلاً مالی کشور را طرح می‌کنند، بر کشاورزان املاک عمومی خراج به مقدار عادلانه تعیین کنند؛ و طوری نباشد که آنان را بیچاره کنند، و سنگینی مالیات باعث از بین رفتن آنان و خرابی املاک و کشاورزی شود؛ اگر مجریان خواستند احکام قضایی را اجرا کنند و مثلاً حدود را جاری نمایند، از مرز قانون باید تجاوز نکنند؛ یک شلاق بیشتر نزنند و اهانت نمایند...

در حکومت اسلامی، خوف برای کسانی است که خائند؛ ظالمند؛ متعدی و متجاوزند؛ ولی برای عموم مردم ترس و نگرانی مفهوم ندارد.

۱. مجمع البیان، ذیل سوره نساء آیه ۵۸

۲. تفسیر برهان و تفسیر در المنثور

۳. اصول کافی، ج ۲، کتاب الحجج، ص ۲۲ - ۲۴

در آیه دوم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...﴾.

در روایت است که آیه اول (انْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) مربوط به ائمه علیهم‌السلام است. و آیه حکم به عدل (و إذا حکمتم بین الناس) مربوط به امرا می‌باشد. و این آیه (أطیعوا الله) خطاب به جامعه مسلمان است. به آنان امر می‌فرماید که از خدا، در احکام الهی، و از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و «أولو الأمر»، یعنی ائمه علیهم‌السلام پیروی و اطاعت کنند. از تعالیشان پیروی، و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

عرض کردم که اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد. کلیه عبادیات و غیر عبادیات (احکام شرع الهی) اوامر خداوند است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در باب نماز هیچ امری ندارد. و اگر مردم را به نماز وامی‌دارد، تأیید و اجرای حکم خداست. ما هم که نماز می‌خوانیم، اطاعت امر خدا را می‌کنیم.

و اطاعت از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم غیر از «طاعة الله» می‌باشد. اوامر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن است که از خود آن حضرت صادر می‌شود، و امر حکومتی می‌باشد. مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید؛ سرحدات را چطور نگهدارید؛ مالیاتها را از کجا جمع کنید؛ با مردم چگونه معاشرت نمایید ... اینها اوامر رسول اکرم است. خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اطاعت کنیم؛ چنانکه ما موریم از «أولو الامر» - که به حسب ضرورت مذهب ما مراد ائمه علیهم‌السلام می‌باشند - اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از «أولو الامر» که در اوامر حکومتی می‌باشد، نیز غیر اطاعت خداست. البته از باب اینکه خدای تعالی فرمان داده که از رسول و **أولو الامر** پیروی کنیم، اطاعت از آنان در حقیقت اطاعت خدا هم می‌باشد.

در دنبال آیه می‌فرماید: «... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.» (... اگر در امری با هم نزاع داشتید، به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رجوع کنید ...)

منازعه‌ای که بین مردم واقع می‌شود، بر دو نوع است: یک نوع، اینکه بین دو دسته یا دو نفر سر موضوعی اختلاف می‌شود. مثلاً یکی ادعا دارد که طلبکار است؛ و دیگری انکار می‌کند. و موضوع اثبات شرعی یا عرفی لازم دارد. در این مورد باید به قضات رجوع شود. و قاضی باید موضوع را بررسی کرده دادرسی نماید. اینها دعاوی حقوقی است.

نوع دیگر، اینکه اختلافی در بین نیست، بلکه مسأله ظلم و جنایت است. مثلاً قلدری مال کسی را به زور گرفته است؛ یا مال مردم را خورده است؛ دزد به خانه کسی رفته و مالش را برده است. در چنین مواردی؛ مرجع و مسئول قاضی نیست؛ بلکه مدعی العموم (دادستان) است. در این موارد، که موارد جزایی - و نه حقوقی - است، و گاهی جزایی و حقوقی توأم است، ابتدا مدعی العموم، که حافظ احکام و قوانین است و مدافع جامعه به شمار می‌آید، شروع به کار می‌کند، و کیفر خواست صادر می‌نماید؛ سپس، قاضی رسیدگی

کرده حکم صادر می‌کند. این احکام، چه حقوقی و چه جزایی، به وسیله دسته دیگری از حکام، که مجریان باشند، اجرا می‌شود.

قرآن می‌فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ» در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام خدا، و در اجرا رسول است. رسول اکرم ﷺ باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می‌کند و قضاوت (دادرسی) می‌نماید. و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق‌کشی بود، نیز مرجع رسول اکرم ﷺ است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می‌باشد دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه عليهم السلام هم می‌باشند. و اطاعت از ائمه عليهم السلام نیز اطاعت از رسول اکرم ﷺ می‌باشد.

خلاصه، آیه اول: ﴿إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ﴾ و دوم: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ و آیه ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ﴾ اعم از حکومت و قضاوت می‌باشد؛ و اختصاص به باب قضاوت ندارد.

صرف نظر از اینکه بعضی از آیات ظهور در حکومت به مفهوم اجرایی دارد.

در آیه بعد می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...﴾

آیا ندیدی کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، می‌خواهند نزد طاغوت (قدرتهای ناروا) دادخواهی کنند؛ در حالی که مسلم است که دستور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند.

اگر نگوئیم منظور از «طاغوت» حکومت‌های جور و قدرتهای ناروای حکومتی به طور کلی است، که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت برپا داشته‌اند، باید قائل شویم که اعم از قضاوت و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می‌گیرد؛ و باز حکم قضایی را مجریان - که معمولاً آنها را حکومت‌کننده می‌شناسند - اجرا می‌کنند. حکومت‌های جور، چه قضاوت و چه مجریان و چه اصناف دیگر، آنها «طاغوت» اند، چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده، قوانینی به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و قضاوت بر طبق آن پرداخته‌اند. خداوند امر فرموده که به آنها کافر شوید؛ یعنی در برابر آنها و اوامر و احکامشان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می‌خواهند به «طاغوت» کافر شوند، یعنی در برابر قدرتهای حاکمه ناروا سر به نافرمانی بردارند، وظایف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند.

اکنون می‌پردازیم به بررسی روایت مقبوله «عمر بن حنظله» تا ببینیم چه می‌گوید:

مقبوله «عمر بن حنظله»

محمد بن یعقوب، ...، عن عمر بن حنظله: قالت سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أ يحل ذلك؟ قال: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ، فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَمَا يُحْكَمُ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ؛ لَأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾. قلت: فكيف يصنعان؟ قال: يُنْظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا ... فَلْيَرُضُوا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا ...^۱

عمر بن حنظله می گوید از امام صادق عليه السلام درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: «هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾.

پرسیدم چه باید بکنند. فرمود: «باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است ...» بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام». همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام عليه السلام به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال حکم کلی بوده؛ و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است. و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می شود، و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد. و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوی به قبول محاکمه، یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است. لهذا، در این روایت از امام سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرتهای حکومتی و قضات رجوع کنیم.^۲

- روایت اللهم ارحم خلفایی

^۱. اصول کافی ج ۱ کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث ص ۸۶ ح ۱۰؛ و سائل الشیعه ج ۹ کتاب ابواب صفات القاضی باب

قال امیر المؤمنین علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي (ثلاث مرّات) قيل: يا رسول الله، و من خلفاؤك؟ قال: الذين يأتون من بعدى، يروون حديثي و سنتي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي»^۱

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا، جانشینان مرا رحمت کن.» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینان چه کسانی هستند. فرمود: «کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند، و آن را پس از من به مردم می آموزند.»^۱

امام خمینی رحمته الله در باب این روایات بعد از بحث دلالتی روایت فوق می فرماید که حدیث آنهایی را شامل می شود که علوم اسلام را گسترش می دهند، و احکام اسلام را بیان می کنند، و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان طور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام احکام اسلام را نشر و بسط می دادند؛ حوزه درس داشتند؛ و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفاده علمی می کردند؛ و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند.

معنای یعلمونها الناس همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همه مردم دنیاست، این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان مخصوصاً علمای اسلام، موظفند احکام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ... الذين يأتون من بعدى يروون حديثي و سنتي، چه معنایی دارد. آیادر روایت راویان حدیثی را که فقیه نباشند شامل نمی شود. زیرا سنن الهی که عبارت از تمام احکام است، از باب این که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده، سنن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نشر دهد، باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق را و تقیید عام و خاص، و جمعهای عقلایی را متوجه باشد، روایاتی را که در هنگام تقیه وارد شده از غیر آن تمیز بدهد، و موازینی را که برای آن تعیین کرده اند بداند.

محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده اند و فقط نقل حدیث می کنند این امور را نمی دانند، و سنت واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله را نمی دانند تشخیص دهند. و این از نظر رسول الله صلی الله علیه و آله بی ارزش است. مسلم است که آن حضرت نمی خواستند اند فقط «قال رسول الله صلی الله علیه و آله» و «عن رسول الله صلی الله علیه و آله» - گر چه دروغ باشد و از آن حضرت نباشد - در بین مردم رواج پیدا کند. بلکه منظورشان این بوده که سنت واقعی نشر شود، و احکام

^۱. صاحب وسائل الشیعه این حدیث را در «کتاب القضاء»، «ابواب صفات القاضی»، باب ۸، ح ۵۰، و نیز باب ۱۱، ح ۷ به طور ارسال آورده است و شیخ صدوق این روایت را در کتابهای معانی الاخبار، عیون اخبار الرضا، و مجالس، از پنج طریق نقل کرده است.

حقیقی اسلام بین مردم گسترش یابد. روایت (من حفظ علی امتی اربعین حدیثا، حشره الله فقیها) ^۱ و دیگر روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده، مربوط به محدثینی نیست که اصلاً نمی فهمند حدیث یعنی چه؟ این ها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهند. و این ممکن نیست مگر مجتهد و فقیه باشند، که تمام جوانب و قضایلی احکام را بسنجد و روی موازینی که در دست دارند، و نیز موازینی که اسلام و ائمه علیهم السلام معین کرده اند، احکام واقعی اسلام رابه دست آورند. اینان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله هستند که احکام الهی را گسترش می دهند و علوم اسلامی را به مردم تعلیم می کنند و حضرت در حق آنان دعا کرده است: اللهم ارحم خلفائی.

بنابراین، جای تردید نیست که روایت اللهم ارحم خلفائی شامل روایان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی شود؛ و یک کاتب و نویسنده نمی تواند خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. منظور از "خلفا"، فقهای اسلامند. نشر و بسط احکام و تعلیم و تربیت مردم با فقهای است که عادلند؛ زیرا اگر نباشد، مثل قضاتی هستند که روایت بر ضد اسلام جعل کردند؛ مانند سمره بن جندب که بر ضد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت جعل کرد. و اگر فقیه نباشد، نمی تواند بفهمد که فقه چیست و حکم اسلام کدام. و ممکن است هزاران روایت را نشر بدهند که از اعمال ظلمه و آخوندهای درباری در تعریف سلاطین جعل شده است. ...

در هر صورت، گسترش دادن علوم اسلام و نشر احکام با فقهای عادل است، تا احکام واقعی را از غیر واقعی، و روایاتی که ائمه علیهم السلام از روی «تقیه» صادر کرده اند، تمیز بدهند چون می دانیم که ائمه ما گاهی در شرایطی بودند که نمی توانستند حکم واقع را بگویند؛ و گرفتار حکام دستمگر و جائز بودند، و در حال شدت تقیه نمی شد، حکام دستمگر ریشه مذهب را قطع می کردند.

و اما دلالت حدیث شریف بر «ولایت فقیه» نباید جای تردید باشد، زیرا «خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جمله اللهم ارحم خلفائی دست کم از جمله علی خلیفتی ندارد و معنی «خلافت» در آن، غیر معنی خلافت در دوم نیست. و جمله الذین یأتون من بعدی و یروون حدیث معرفی خلفاست، نه معنی خلافت؛ زیرا معنی خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد؛ و سائل نیز معنی خلافت را نپرسید، بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. جای تعجب است که هیچ کس از جمله علی خلیفتی یا الائمة خلفائی «مسأله گویی» نفهمیده، و استدلال برای خلافت و حکومت ائمه به آن شده است، لکن در جمله علی خلیفتی یا الائمة خلفائی «مسأله گویی» نفهمیده، و استدلال برای خلافت و حکومت ائمه به آن شده است، لکن در جمله خلفائی که رسیده اند توقف نموده اند و این نیست مگر به واسطه آنکه گمان کرده اند خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله محدود به حد خاصی، و چون

^۱. بحار انوار، ج ۲، ص ۱۵۳-۱۵۷

ائمه عليهم السلام هر یک خلیفه هستند، نمی شود از ائمه علما فرمانروا و حاکم و خلیفه باشند؛ و باید اسلام بی سرپرست و احکام اسلام تعطیل باشد! و حدود و ثغور اسلام دستخوش اعدای دین باشد! و آن همه کجروی رایج شود که اسلام از آن بری است.^۱

- توقیع امام زمان

روایتی که مورد استدلال امام علیه السلام واقع شده توقعی که از امام زمان (عج) صادر شده :
 فی کتاب إكمال الدین و إتمام النعمة عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ، ...، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ اشْكَلْتُ عَلَىَّ. فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ (عج) : أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ. أَرَشَدَكَ اللَّهُ وَ تَبَّتْكَ (الی ان قال) وَ أَمَا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا. فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ. وَ أَمَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ، فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ، فَإِنَّهُ ثِقَّتِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي.^۲

اسحاق بن یعقوب نامه ای برای حضرت ولی عصر (عج) می نویسد، و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می کند. و محمد بن عثمان عمری، نماینده آن حضرت، نامه را می رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می شود که «... در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند، و من حجت خدایم...»

منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعی نیست. نویسنده نمی خواهد پرسد درباره مسائل تازه ای که برای ما رخ می دهد چه کنیم. چون این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند.

در زمان ائمه عليهم السلام هم به فقها رجوع می کردند و از آنان می پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب، سلام الله علیه، باشد و با نواب اربعه روابط داشته باشد و به حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند، به این موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاص باید رجوع کرد.

منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاریهایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می داده است. و به طور کلی و سربسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم، وظیفه چیست؟ یا حوادثی را ذکر کرده، و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم؟ آنچه به نظر می آید این است که به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده اند که در

۱. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۶۰-۶۶

۲. کمال الدین ج ۲ باب التوقیعات ص ۴۸۴

حوادث و مشکلات به روایت احادیث ما، یعنی فقها، مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما می‌باشند، و من حجت خدا بر شما می‌باشم.

«حجت خدا» یعنی چه؟ شما از کلمه «حجّه الله» چه می‌فهمید؟ یعنی خبر «واحد» حجت است؟ و اگر زراره روایتی را نقل کرد حجت می‌باشد؟ حضرت امام زمان (عج) نظیر زراره است که اگر خبری از رسول اکرم ﷺ نقل کرد، باید بپذیریم و عمل کنیم؟

اینکه می‌گویند «ولی امر» حجت خداست، آیا در مسائل شرعی حجت است که برای ما مسأله بگوید؟ اگر رسول اکرم ﷺ فرموده بود که من می‌روم، و امیر المؤمنین علیؑ حجت من بر شماست. شما از این می‌فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد فقط مسأله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر علیؑ واگذار شده است؟ یا اینکه «حجّه الله» یعنی همان طور که حضرت رسول اکرم ﷺ حجت است و مرجع تمام مردم، خدا او را تعیین کرده تا در همه کارها به او رجوع کنند، فقها هم مسئول امور و مرجع عام توده‌های مردم هستند؟

«حجّه الله» کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است، و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد، بر او احتجاج (واقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید، حدود را این طور جاری کنید، غنایم، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می‌کند. اگر با وجود حجت برای حل و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم، چرا به دستگاه قضایی ستمگران مراجعه کردید. خدا به وجود حضرت امیر المؤمنین علیؑ بر متخلفین و آنها که کجروی داشتند احتجاج می‌کند، بر متصدیان خلافت، بر معاویه، و خلفای بنی امیه و بنی عباس، و بر کسانی که طبق خواسته‌های آنان عمل می‌کنند، احتجاج می‌شود که چرا زمام مسلمین را غاصبانه به دست گرفتید. شما که لیاقت نداشتید چرا مقام خلافت و حکومت را غصب کردید.

خداوند حکام جور و هر حکومتی را که بر خلاف موازین اسلامی رفتار کند بازخواست می‌کند که چرا ظلم کردید؟ چرا با اموال مسلمین هوسبازی کردید؟

اگر بگویید با اوضاع روز نمی‌توانستم عدالت کنم، یا اینکه [نمی‌توانستم] کاخ و عمارت آن چنانی نداشته باشم، تاجگذاری کردم که دولت اینجا را و ترقی خودمان را معرفی کنم، می‌گویند این [اشاره به حضرت امیر علیؑ] هم حاکم بود؛ حاکم بر مسلمین و سرزمین پهناور اسلامی بود، تو شرف اسلام و مسلمین و بلاد اسلامی را بیشتر می‌خواستی، یا این مرد؟ مملکت تو بیشتر بود یا او؟ قلمرو حکومت تو جزئی از قلمرو حکومتش بود؛ عراق و مصر و حجاز و ایران همه در قلمرو حکومتش بود؛ در عین حال دار العماره او

مسجد بود، و دکه القضاء در گوشه مسجد قرار داشت؛ و سپاه در مسجد آماده می‌شد، و از مسجد حرکت می‌کرد؛ مردم نماز گزار و معتقد به جنگ می‌رفتند؛ و دیدید که چگونه پیشرفت می‌کردند و چه کارها انجام دادند.

امروز فقهای اسلام «حجت» بر مردم هستند؛ همان طور که حضرت رسول ﷺ حجت خدا بود، و همه امور به او سپرده شده بود و هر کس تخلف می‌کرد بر او احتجاج می‌شد. فقها از طرف امام علیؑ حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. در امر حکومت، تمشیت امور مسلمین، اخذ و مصرف عواید عمومی، هر کس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد.

- روایت اسحاق بن عمار

عن محمد بن یحیی،، عن اسحاق ابن عمار، عن أبي عبد الله ﷺ قال قال أمير المؤمنين، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، لِشُرَيْحٍ: يَا شُرَيْحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ (ما جلسه) إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ^۱
حضرت امیر المؤمنین علیؑ خطاب به شریح می‌فرماید: «تو بر مقام و منصبی قرار گرفته‌ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی‌گیرد».

و شریح چون نبی و وصی نبی نیست، شقی بوده است که بر مسند قضاوت نشسته است. شریح کسی است که در حدود پنجاه- شصت سال منصب قضاوت را در کوفه عهده‌دار بود، و از آن آخوندهایی که به واسطه تقرب به دستگاه معاویه حرفه‌ای زده و فتوایی صادر کرده، و بر خلاف حکومت اسلامی قیام کرده است. حضرت امیر المؤمنین علیؑ در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند. رجاله نگذاشتند، و به عنوان اینکه «شیخین» او را نصب کرده‌اند و شما بر خلاف آنان عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند. منتها حضرت نمی‌گذاشتند بر خلاف قانون دادرسی کند.

^۱ وسائل الشیعه ج ۹ کتاب القضا باب ۳ ص ۴۱۲ ح ۲

از روایت بر می آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر ﷺ یا وصی اوست. در اینکه فقهای عادل به حسب تعیین ائمه ﷺ منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. بر خلاف مسأله «ولایت»^۱ که بعضی مانند مرحوم نراقی، و از متأخرین مرحوم نایینی، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می دانند، و بعضی نمی دانند. اما اینکه منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

نظر به اینکه فقها مقام نبوت را دارا نمی باشند، و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «اوصیا» یعنی جانشینان رسول اکرم ﷺ می باشند. منتها از آنجا که غالباً وصی نبی را عبارت از وصی دست اول و بلافصل گرفته اند، لذا به این گونه روایات اصلاً تمسک نشده است. لکن حقیقت این است که دایره مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می شود. البته وصی بلافصل حضرت امیر ﷺ است، و بعد از او ائمه ﷺ می باشند، و امور مردم به آنان محول شده است. تصور نشود که منصب حکومت یا قضا برای حضرات ائمه ﷺ شأنی بوده است. زمامداری فقط از جهت اینکه بتوانند حکومت عدل را برپا کنند و عدالت اجتماعی را بین مردم تطبیق و تعمیم دهند، قابل اهمیت بوده است، لکن مقامات روحانی ائمه ﷺ که فوق ادراک بشر می باشد، به نصب و جعل مربوط نیست، چنانچه اگر رسول اکرم ﷺ حضرت امیر ﷺ را وصی هم قرار نمی داد، مقامات معنوی آن حضرت محفوظ بود. این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شأن و منزلت معنوی می دهد، بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی می سازد. در هر حال، از روایت می فهمیم که «فقها» اوصیای دست دوم رسول اکرم ﷺ هستند، و اموری که از طرف رسول الله ﷺ به ائمه ﷺ واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است، و باید تمام کارهای رسول خدا ﷺ را انجام دهند؛ چنانکه حضرت امیر ﷺ انجام داد.^۲

- در روایت ابی خدیجه

برای اینکه مطالب بهتر روشن شود و به روایات دیگر مؤید گردد، روایت ابو خدیجه را نیز ذکر می

کنیم:

محمّد بن حسن باسناده،.....، عن ابی خدیجه، قال بعثنی أبو عبد الله ﷺ إلى أحد من أصحابنا فقال: قُلْ لَهُمْ: إِيَّاكُمْ، إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ الْخُصُومَةُ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْاِخْتِلافِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكَمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ

۱. مراد از ولایت در اینجا حق حکومت یعنی ولایت بر اموال و جانهاست.

۲. امام خمینی ﷺ، ولایت فقیه، ص ۶۹-۷۵

الْفُسَاقِ. اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنا وَ حَرَامَنَا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا. وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ.^۱

ابو خدیجه^۲ می گوید که حضرت صادق علیه السلام به من مأموریت دادند که به دوستانمان (شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: «مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد».

منظور از تدارکی فی شیء که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است؛ یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این «فساق» رجوع نکنید. از اینکه دنبال آن می فرماید: «من برای شما قاضی قرار دادم». معلوم می شود که مقصود از «فساق» و جماعت زشتکار، قضاتی بوده‌اند که از طرف امرای وقت و قدرتهای حاکمه ناروا منصب قضاوت را اشغال کرده‌اند. در ذیل حدیث می فرماید: وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ

بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ. در مخاصمات نیز به سلطان جائر، یعنی قدرت حاکمه جائر و ناروا رجوع نکنید؛ یعنی در اموری که مربوط به قدرتهای اجرایی است به آنها مراجعه ننمایید. گرچه «سلطان جائر» قدرت حاکمه جائر و ناروا به طور کلی است و همه حکومت کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانونگذاران و مجریان را شامل می شود، ولی با توجه به اینکه قبلاً از مراجعه به قضات جائر نهی شده، معلوم می شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر، یعنی مجریان است. جمله اخیر طبعاً تکرار مطلب سابق، یعنی نهی از رجوع به فساق نیست.

زیرا اول از مراجعه به قاضی فاسق در امور مربوط به او که عبارت از بازجویی، اقامه بینه، و امثال آن می باشد، نهی کردند؛ و قاضی تعیین نموده وظیفه پیروان خود را روشن فرمودند. سپس، از رجوع به سلاطین نیز جلوگیری کردند. از این معلوم می شود که باب «قضا» غیر از باب رجوع به سلاطین است؛ و دو رشته می باشد. در روایت «عمر بن حنظله» که می فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید، به هر دو رشته اشاره شده است. منتها در این روایت فقط نصب قاضی فرموده؛ ولی در روایت «عمر بن حنظله» هم حاکم مجری و هم قاضی را تعیین کرده است.

اکنون باید دید اینکه امام علیه السلام در زمان حیات خود- طبق این روایت- منصب قضاوت را برای فقها قرار داده، و بنا به روایت «عمر بن حنظله» هر دو مقام ریاست و قضاوت را به آنان واگذار کرده است، آیا وقتی

^۱. وسائل الشیعه ج ۹ کتاب القضا ابواب صفات القاضی باب ۱۱، ص ۴۷۹، ح ۶

^۲ یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق علیه السلام

که امام از دنیا رحلت فرمودند، فقها خود به خود از این مقام برکنار می‌شوند؟ تمام قضات و امرایی که ائمه علیهم‌السلام قرار داده بودند با رفتن خودشان از منصب ریاست و قضاوت معزول می‌گردند یا نه؟ با قطع نظر از این معنا که وضع ولایت امام علیهم‌السلام با دیگران فرق دارد و بنا بر مذهب شیعه تمام دستورات و اوامر ائمه علیهم‌السلام در زمان حیات و ماماتشان لازم‌الاتباع است، باید دید وضع مناصب و مقاماتی که در دنیا برای اشخاص تعیین می‌شود چگونه است؟

در رژیم های دنیا، چه سلطنتی و چه جمهوری یا هر شکل دیگر، اگر رئیس جمهور یا سلطان وقت از دنیا رفت، یا اوضاع دگرگون شد و رژیم تغییر کرد، مقامات و منصبهای نظامی به هم نمی‌خورد. مثلاً درجه یک سپهبد خود به خود از او گرفته نمی‌شود؛ سفیر از سفارت عزل نمی‌گردد؛ وزیر مالیه، استاندار، فرماندار، و بخشدار از مقام خود برکنار نمی‌شوند. البته رژیم جدید و دولت بعدی می‌تواند آنان را از مقامشان برکنار و عزل نماید؛ ولی این مناصب خود به خود سلب نمی‌گردد. بعضی امور است که خود به خود از بین می‌رود. مثل اجازه حسبه، یا وکالتی که فقیه به کسی می‌دهد که در فلان شهر اموری را انجام دهد. اگر فقیه فوت شود، این امر هم زایل می‌شود؛ اما اگر فقیه فرض بفرمایید قیم برای صغیری یا متولی برای موقوفه‌ای تعیین کرد، با فوت او این مناصب از بین نرفته به حال خود باقی است.

نیز مقام ریاست و قضاوتی که ائمه علیهم‌السلام برای فقهای اسلام تعیین کرده‌اند، همیشه محفوظ است. امام علیهم‌السلام که متوجه همه جهات است و در کار او غفلت امکان ندارد، از این موضوع اطلاع دارد که در حکومتهای دنیا با رفتن رئیس منصب و مقام اشخاص محفوظ است. اگر در نظر داشت که با رفتن ایشان حق ریاست و قضاوت از فقهای که نصب کرده سلب می‌شود، باید گوشزد می‌کرد که این منصب برای فقها تا وقتی است که من هستیم؛ و بعد از من معزول می‌باشند. بنا بر این، علمای اسلامی - طبق این روایت - از طرف امام علیهم‌السلام به مقام حکومت و قضاوت منصوبند. و این منصب همیشه برای آنها محفوظ می‌باشد. احتمال اینکه امام بعدی این حکم را نقض کرده و فقها را از این منصب عزل فرموده باشد، نادرست است. زیرا امام علیهم‌السلام که می‌فرماید برای گرفتن حق خود به سلاطین و قضات آنها رجوع نکنید، رجوع به آنها رجوع به طاغوت است، بعد هم به آیه شریفه تمسک می‌فرماید که خداوند امر فرموده به طاغوت کفر بورزید، و سپس قاضی و حاکم برای مردم نصب می‌کند، اگر امام بعدی این منصب را بردارد و حاکم و قاضی دیگر هم قرار ندهد، تکلیف مسلمانان چه می‌شود؟ در اختلاف و منازعات باید چه کنند؟ آیا به فساق و ظلمه رجوع کنند، که رجوع به طاغوت و بر خلاف امر خداست؟ یا اینکه دست روی دست بگذارند، و دیگر مرجع و پناهی نیست، هرج و مرج است؟ هر کس خواست مال دیگری را بخورد، حق دیگران را از بین ببرد، و هر کاری می‌خواهد بکند؟

ما یقین داریم که اگر حضرت امام صادق علیه السلام این مقام و منصب را برای فقها جعل فرموده باشند، حضرت موسی بن جعفر، یا امام بعدی علیه السلام، نقض نفرموده‌اند. یعنی نمی‌شود نقض کنند و بگویند در امور خود به فقهای عدول رجوع نکنید؛ یا به سلاطین رجوع کنید؛ یا دست روی دست بگذارید تا حقوق شما پایمال شود. البته اگر امامی برای یک شهر قاضی قرار داد، بعد از رفتن او امام دیگر می‌تواند این قاضی را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید، لیکن نمی‌شود مقام و منصبهای تعیین شده را به طور کلی به هم بزند. این مطلب از واضحات است.^۱

استدلال امام علیه السلام بر مطلقه بودن ولایت فقیه

اطلاق ولایت: آیاتی که در مسائله قبل ذکر شد هیچ یک اطاعت از پیامبر و اولوالامر را مقید به مورد خاص یا موضوع خاص نکرده است و آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. در آیه دوم اطاعت هر حکمی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله کردند بر مردم لازم شمرده شده است. در آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر و اولوالامر شده است نیز هیچ قیدی برای آن ذکر نشده است پس از این آیات اطلاق در ولایت ثابت می‌شود. از آن جا که حکومت در جامعه اسلامی از ضروریات است و اختصاص به زمان رسول الله صلی الله علیه و آله یا زمان حضور معصوم علیه السلام ندارد از این آیات می‌توان اطلاق ولایت را برای حاکم اسلامی در هر دوره ای ثابت کرد.

«حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم، می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند؛ حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضراب باشد، در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود خراب کند.

^۱. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۹۲-۹۶

حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است ، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام، باشد یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است ، از آن ، مادامی که چنین است جلوگیری کند . در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانسا ، موقتاً جلوگیری کند .^۱

ولی فقیه همه اختیارات پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام در اداره جامعه را اراست ؛ زیرا او در غیبت امام عصر عجل متولی دین است و باید اسلام را در همه ابعاد و احکام گوناگون اجتماعی اش اجرا نماید . حاکم اسلامی باید برای اجرای تمام احکام اسلامی حکومتی تشکیل دهد و در اجرای دستورهای اسلام تراحم احکام را به وسیله تقدم اهم بر مهم رفع کند . اجرای قوانین جزایی و اقتصادی و سائر شوون اسلام و جلوگیری از مفسد و انحرافات جامعه از وظایف فقیه جامع الشرایط است که تحقق آنها نیازمند هماهنگی همه مردم و مدیریت متمرکز و حکومتی عادل و مقتدر است

مقصود از ولایت مطلقه ولایت مطلق در اجرای احکام اسلامی است یعنی فقیه و حاکم اسلامی ، ولایت مطلقه اش محدود به حیطه اجراست ، نه این که بتواند احکام اسلام را تغییر دهد اولاً و ثانیاً در مقام اجرا اجرا نیز ، مطلق به این معنا نیست که هر گونه میل داشت ، احکام را اجرا کند ، بلکه اجرای احکام اسلامی نیز باید توسط راهکارهایی که خود شرع مقدس و عقل ناب و خالص بیان نموده اند ، صورت گیرد .

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیش از حضرت علی علیه السلام بود یا اختیارات حکومتی امیر مومنان علی بیشتر از فقیه است ، باطل و مردود می باشد . البته فضایل پیامبر ص بیش از همه انسانها است ، و پس از آن حضرت فضایل امیر مومنان از همه بیشتر می باشد . لیکن فضایل معنوی بیشتر ، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد . خدواند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم و امامان معصوم ع در تدارک و بسیج سپاه ، تعیین والیان و استانداران ، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمان داده است ، برای حکومت فقیه نیز قرر داده است . نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است »

«وقتی می گوئیم ولایت را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام داشتند پس از غیبت ، فقیهی عادل دارد ، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا بشود که مقام فقها همان ائمه و پیامبر اکرم است ، زیرا این جا صحبت از مقام نیست ، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می باشد ، نه شان و مقام برتر و غیر عادی . به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی

^۱ . صحیفه نور ، ج ۲۰ ، ص ۱۷۰

حکومت و اجرا قوانین الهی و اداره جامعه اسلامی، بر خلاف تصویری که بسیاری از افراد دارند امتیاز نیست، بلکه و وظیفه ای است خطیر.^۱

«اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج، و صرف آن در مصالح مسلمین، تا اجرای حدود و قصاص، که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد – و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی تواند عمل کند تا حفظ مرزها و نظم شهرها – همه همه. همان طور که پیغمبر اکرم ﷺ مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند، و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.»^۲

بخش چهارم

۱. امام خمینی رحمته الله علیه، ولایت فقیه، ص ۵۵

۲. همان، ص ۶۱

حاسکاه ولایت فقیه

فصل اول

معنا و مفهوم مشروعیت و مقبولیت

معنا و مفهوم مشروعیت و مقبولیت

مشروعیت

مشروعیت را در لغت از ماده ی « شرع » گرفته اند . « الشرع » چیزی است که خداوند برای بندگانش سنت و طریق قرار داده است ، « الشریعه » سنن و احکامی است که خداوند برای بندگانش مقرر داشته و « المشرع » به مواردی گفته می شود که شرع آنها را مجاز شمرده است و در فارسی و عربی ، به معنای مطابقت با شرع و آنچه شرع آن را جایز بداند " یعنی ریشه در اجازه ی شارع داشته و جنبه قدسی و الهی دارد .

مشروعیت در متون سیاسی معادل legitimacy است از ریشه leg یا lex به معنای قانون گرفته شده است اگرچه معادل مناسب تر آنها حقانیت است بنابراین مشروعیت یعنی این که کسی حق حاکمیتد و در دست گرفتن قدرت و حکومت را داشته باشد و مردم وظیفه خواهند داشت از آن حاکم اطاعت کنند.^۱ واژه مشروعیت در حوزه های سیاسی و فقهی دارای وجوه متمایزی است:

۱. مشروعیت سیاسی دارای مراتب تشکیک پذیر است ، یعنی هر چه رضایت شهروندان به حکومت زیادتر باشد ، نظام مشروعیت بیشتری خواهد داشت ولی در مشروعیت فقهی ، نظام یا مشروع است یا نامشروع
 ۲. مشروعیت سیاسی دو بعدی است که به رفتار مردم در قبال اوامر حکومت بر می گردد ولی مشروعیت فقهی امری هنجاری و ارزشی است
 ۳. مشروعیت سیاسی دارای منابع مختلفی است « سنتی ، قانونی کاریز ماتیک » می باشد ولی مشروعیت فقها تنها یک منبع دارد که بدست فقها و کارشناسان دین کشف می شود
 ۴. در مشروعیت سیاسی کسب رضایت مردم یک اصل اساسی است چه در مرحله تاسیس و چه در مراحل بعدی ، اما مشروعیت فقها مقدم بر تاسیس حکومت است .
- مشروعیت حقانیت و قانونی بودن دستگاه حاکم است به طوری که اعمال قدرت حاکم توجیه عقلی بیابد^۲

مقبولیت

مقبولیت به معنای پذیرش ، قبول و انتخاب حاکمان از طرف مردم برای اعمال حاکمیت و اجرای دستورهای یک نظام سیاسی است . در فرهنگ سیاسی غرب بین مشروعیت و مقبولیت یک نظام سیاسی تفاوتی وجود ندارد ، چون بر آن اساس ، مشروعیت هر حکومتی از مقبولیت آن سرچشمه می گیرد . اما در فرهنگ اسلامی واژه ها تفاوت دارند . مقبولیت امری کمی است ، ولی مشروعیت بیشتر امری کیفی است ، به عبارتی ، مقبولیت حکومت به آن است که بتواند مسائل و مشکلات روزمره مردم را حل و فصل کرده و خواسته ها و نیازهای آنانرا برآورده سازد ، اما مشروعیت حکومت با پذیرش ساختار پیشنهادی به

^۱ . مصباح یزدی ، حکومت و مشروعیت

^۲ . فصلنامه ، علوم سیاسی ، شماره ۲۵ ، بهار ۱۳۸۳ علی اکبر معلم

منشا مشروعیت

اعمال قدرت در بردارنده عنصری از فرمانبرداری است و رابطه متقابل، جز ذاتی مناسبات قدرت است. ممکن است در مواردی کسی توانایی تحمیل اجباری امری را بر دیگری بدون رضایت او داشته باشد ولی به طور کلی اعمال قدرت اجتماعی، متضمن پذیرش نیز است و چنین پذیرشی از کجا ناشی می شود؟ و چرا مردم داوطلبانه از حاکمان خویش فرمان می برند؟ هر جامعه ای از ملتها بر مبنای علل گوناگونی از قدرت خود را توجیه و فرمانبران اطاعت خود را لازم می پندارند؛ از این جهت برای مشروعیت قدرت حاکم منشا های مشروعیت مختلفی ایجاد می شود. در واقع این منشا های مشروعیت دلایل مشروعیت یک قدرت را بیان می کنند. در یک نگاه کلی دو نوع منشا برای اعمال قدرت وجود داشته است که عبارتند از منشا فرا انسانی و دیگری منشا انسانی؛ در بحث تحول مفهوم مشروعیت در اندیشه

^۱. همان

غرب ابتدا یتیرین شکل روابط قدرت برای آن منشا فرا انسانی قائل بودند و بتدریج قدرت امری زمینی تفسیر شد و مشروعیت انسانی پیدا کرد .

۳- منشا فرا انسانی مشروعیت

منظور از منشا فر انسانی مشروعیت ؛ توجیه قدرت بوسیله عواملی است که ورای اراده آدمی است . بر اساس حاکمان حق اعمال قدرت بر دیگران را ودیعه الهی یا طبیعی می پندارند که در وجود آنها قرار داده شده است . مردم هم به همین دلیل خود را ملزم به اطاعت از آنها می دانند . ماکس وبر بر اساس چنین توجیهاتی از قدرت بوده است که یکی از منابع مشروعیت قدرت را توانایی خارق العاده فرمانروا دانسته و مشروعیت حاصل از آن را مشروعیت « فرهمند » نامیده است .^۱ و در جایی دیگر با معنای کاریزما بیان شده یعنی این که از خصوصیات و ویژگی های خارق العاده شخص حاکم که به طور ناخود آگاه مردم را به انقیاد و اطاعت فرا می خواند و این طور تصور می شود که ویژگی مزبور با قدرت استثنایی فرا انسانی به او اعطا شده است .

۴- منشا انسانی مشروعیت قدرت

عناصر و عواملی که اراده انسان و یا تاریخ زندگی آدمی و یا عرف آن را به وجود آورده باشد منشا انسانی دارد . این منشا مشروعیت شامل سنت و قانون یا عقلانیت و غلبه و زور می شود .

- سنت

سنت عبارت از قوانین نانوشته ای است که از عرف، هنجارها و ارزش های مشترک ناشی می شود . و از فرط تکرار به شیوه خود انگیخته ای از عمل تبدیل می شوند و بتدریج دارای اعتبار مقدس می شوند ، همواره عاملی برای توجیه مشروعیت قدرت بوده است . لذا به تعبیر ماکس وبر در برخی از جوامع ، مشروعیت قدرت از این سنن دیرین و نیاز به اطاعت از رهبرانی که طبق این سنتها اعمال قدرت می کنند

^۱ وبر ماکس ؛ اقتصاد و جامعه ص ۴۰۰ به نقل از مشروعیت قدرت از دیدگاه امام خمینی علیه السلام علی خالقی

، ناشی می شود^۱. و بنا به گفته دانشوران سیاسی، به اشکال مختلفی چون وراثت، شیخوخیت، ابوت، خون و نژاد اطلاق می گردد. بر اساس چنین توجیهی از قدرت، مردم بدین جهت از قدرت حاکم اطاعت می کنند که آن حاکمان بر اساس سنن و میراثی که در تاریخ آن جامعه وجود داشته و اکنون در نزد آنان از احترام و قداست بالایی برخوردار است، اعمال قدرت می نمایند

- قانون و عقلانیت

ماکس وبر در باره چنین منشایی می گوید « اعتقاد به قانونیت دستورها و قانونیت عناوین - فرماندهی - کسانی است که سلطه را اعمال می کنند » به این معنا که اعتقاد و باور به قوانین و قواعد جامعه مدنی، منشا عقلانی توجیه قدرت حاکمان و اطاعت از آنان قرار می گیرد به این دلیل مردم حکومت خود را مشروع می دانند که حق اعمال قدرت به طور عقلایی از طریق قانون با توافق به آنان واگذار شده است.

- غلبه و زور

برخی از پیروان مکتب داروینسم اجتماعی در توجیه این که غلبه و زور یکی از عناصر منشا مشروعیت حکومت است می گویند: قانون عادلانه ای که بر همه موجودات عالم حاکم و نافذ است.

قانون تنازع بقا و بقای اصلح است. لذا کسانی که به هر دلیل بر دیگران مستولی می شوند دارای نوعی صلاحیت ذاتی هستند که آنها را از دیگران ممتاز می کند و همین امر موجب حقانیت آنها است.

برخی از فلاسفه در این مورد می گویند: گر چه قهر به خودی خود، مشروعیت اولیه را ایجاد نمی کند، اما آثار بعدی قهر، پس از استقرار حکومت، مشروعیت آفرین است. باید به این نکته توجه کرد که با آنکه در بسیاری از موارد حکومت وجود خود را با زور بر مردم تحمیل می کند. اما دوام آن تنها با زور ممکن نخواهد بود و مستلزم وجود تصور مشروعیت از سوی مردم است بنابراین سه منشا (سنت ، عقلانیت ، کاریزماتیک) برای مشروعیت قدرت وجود دارد.

انواع حکومتها بر مبنای منشا مشروعیت

بر اساس آنچه بیان شد می توان گفت که همواره قدرت حاکم در هر جامعه ای برای مشروعیت بخشیدن به رابطه فرمانروایی و فرمانبری، وابسته به یک یا ترکیبی از چند مشروعیت بخش بوده است می توانیم حکومتها را براساس منشا مشروعیت آنها به چند دسته زیر تقسیم می شود:

۱- حکومت مبتنی بر مشروعیت الهی

قدیمی ترین ایمان مربوط به منشا قدرت،؛ ایمان به حقوق الهی فرمانروایان بوده است. در اعصار باستان مشروعیت فرمانروایان بر اساس این که قدرت فرمانروایی را از خداوند اخذ نمودند توجیه می کردند همان طور که در مصر باستان هر فرعون، خود را خدا می خواند اما با آغاز دوره مسیحیت فرمانروایان، خلیفه خدا به شمار آمدند و خود را نماینده خدا معرفی کردند^۱

۲- حکومت مبتنی بر مشروعیت سنتی

این نوع حکومت مبتنی بر اعتقاد گسترده به سنتهای کهن و مشروعیت قدرت کسانی که بنا به این سنتها مامور اعمال اقتداراند، می باشد. در نمونه اعلای این نوع حکومت یعنی حکومت پاتریمو نیال و فتودال، حکومت قلمروی خصوصی شخص فرمانرواست و هنگامی که سلطه مطلق فرمانروا به حد اعلای خود برسد آن را سلطانیسم می توان نامید.

۳- حکومت مبتنی بر مشروعیت کاریزمایی

کاریزما عبارت است از خصوصیات و ویژگیهای خارق العاده شخص حاکم که به طور ناخودآگاه مردم را به انقیاد و اطاعت فرا می خواند. در این نوع حکومت، مشروعیت اعمال قدرت از سوی حاکمان، از جاذبه شخصی رهبر و اعتقاد مردم به شخص رهبر به خاطر خصایل مافوق بشری او در نظر مردم، ناشی می شود.

در تاریخ معاصر، هیتلر، موسولینی و جمال عبدالناصر از مصادیق این الگوی مشروعیت شمرده شده اند. بنابراین حکومتهای کاریزماتیک، مبتنی بر رهبری غیر عادی یک فرد به خاطر تقدس، قهرمانی، و

^۱ عاملی، حشمت الله، علم سیاست، تهران، ابن سینا، بی تا، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷

دیگر جاذبه های شخصی وی یا فرمانبرداری از نظام ی که او ایجاد کرده می باشد

۴- حکومت مبتنی بر مشروعیت قانونی - عقلایی

در این نوع حکومت ها فرمانبری از قدرت حاکم، بر پایه تبعیت غیر شخصی از وظایف رسمی، کارکردی و عموماً تعیین شده، می باشد. وظیفه رسمی به وسیله هنجارهای به طور عقلایی برقرار شده، یا از طریق تصویب اعلامیه و مقررات تثبیت می شود به طوری که مشروعیت اقتدار به قانونی بودن حکومت بدل می شود. تجلی چنین حکومت‌های را در سازمانهای اقتصادی جوامع جدید، احزاب سیاسی و انجمن های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی می توان مشاهده کرد که یکی از پیامدهای آن بورکراسی جدید است.^۱

^۱ خالقی، علی، مشروعیت قدرت از دیدگاه امام خمینی؛، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛

فصل دوم

مشروعیت و مقبولیت ولایت مطلقه ی فقیه

مشروعیت و مقبولیت ولایت مطلقه ی فقیه

حکومت بر انسان‌ها نیز از شؤون ربوبیت تشریحی است و تنها کسانی حق حاکمیت بر دیگری را دارند که از طرف خداوند منصوب شده باشند. روشن است که صرف ادعای انتساب به خداوند، مشروعیت آور نیست. این امر، ملاک‌هایی دارد که آن‌ها را دین ارائه می‌کند. حکامی که در طول تاریخ به خاطر نفوذ دین در جوامع، به دروغ مدعی انتساب به خدا شده‌اند و گاه ادعای الوهیت و یا «ظلّ اللهی» کرده‌اند و از

این طریق خواسته‌اند در جامعه، کسب وجهه کنند، مشروعیت ندارند. منشأ مشروعیت در دین، ارزش‌ها و ملاک‌هایی است که در منابع اسلامی بدان‌ها اشاره شده است و حاکم اسلامی باید دارای شایستگی‌های اخلاقی و علمی باشد تا مشروع قلمداد شود.

همه مسلمانان بر این امر اتفاق دارند که مشروعیت حکومت پیامبر ﷺ از جانب خداوند است، اگر چه پس از پیامبر، مبنای مشروعیت، نزد شیعه و اهل سنت تغییر یافت. شیعیان بر این نکته تأکید داشتند که امامان معصوم علیهم‌السلام نیز هم چون پیامبر ﷺ از سوی خدای متعال به حکومت منصوب شده و مشروعیت دارند. پیامبر ﷺ بارها و از جمله در واپسین سال حیات خویش امام علی علیه‌السلام را از جانب خدا به عنوان جانشین خویش معرفی کرد و دستور خداوند را به مسلمانان ابلاغ نمود.

اما آیا در عصر غیبت، از سوی خداوند، کسی برای حکومت نصب شده است؟ یا این که امور انسان‌ها به خودشان واگذار شده است؟ تأمل در ادله‌ای که در منابع اسلامی آمده، حاکی از آن است که در عصر غیبت، تنها فقیهانی که دارای صلاحیت‌ها و شایستگی‌های علمی - عملی و اخلاقی باشند، حق حکومت دارند.

منشا مشروعیت قدرت از دیدگاه امام علیه‌السلام

نظریه پردازان سیاسی غربی همان طور در بحث پیش گفته شد منشأ مشروعیت قدرت را به دو بخش انسانی (یعنی سنت، قانون و زور و غلبه) و غیر انسانی (یعنی خصایص کاریزمایی و تعین الهی) تقسیم کرده‌اند. بنابراین ما برای روشن شدن اندیشه حضرت امام علیه‌السلام پیرامون منشأ مشروعیت قدرت در حکومت اسلامی، نقد و پاسخ امام علیه‌السلام بر اندیشه غربی منشأ انسانی و فرا انسانی مشروعیت قدرت را مورد بررسی قرار می‌دهیم :

- سنت:

سنتها از نگاه غرب که در واقع قوانین نانوشته مرکب از عرف وهنجارها و ارزشهای مشترک بوده و از فرط تکرار به شیوه خود انگیخته ای از عمل تبدیل شده اند، در برخی از جوامع یک عاملی برای توجیه مشروعیت قدرت تلقی می شوند. حکومتهای مبتنی بر وراثت، شیخوخت، پدرسالاری، نژادپرستی، اشراف گرایی از مصادیق این گونه مشروعیت سنتی دانسته شده است.

اگر چه به لحاظ آموزه های دین اسلام سنت، به طور خنثی نگریسته می شود و لذا گاهی برخی از سنن صالحه در جوامع صحیح و قابل قبول می باشد ولی از آنجا که در مشروعیت سنتی گفته می شود که اقتدار بر اساس سنتهای موجود به فرزند ارشد یا مسن ترین عضو خانواده یا افراد متعلق به طبقات برتر واگذار می شود و آن شخص به نام خود فرمانروایی می کند و اطاعت از او جنبه یک عمل تبعیدی پیدا می کند، چنین رهیافتی در توجیه مشروعیت قدرت نمی تواند با اندیشه های دینی امام علیه السلام سازگار باشد. از این رو ایشان هر گونه حکومت وراثتی و مبتنی بر اشرافیت را از نظر اسلام مردود دانسته و در باره به مبارزه همیشگی پیامبران و ائمه علیهم السلام با اشراف و ثروتمندان و قدرتمندان اشاره می نمایند.

امام همچنین رژیم های سلطنتی را عقلاً یک اصل باطلی دانسته، می گویند: « باید اختیار دست مردم باشد. این یک مساله عقلی [است]. هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کسی باید دست خودش باشد... یک کسی که اصلش با مردم جداست و می گوید که مردم چکاره هستند، من خودم هستم هر کاری دلم می خواهد بکنم چطور می شود مقدراتش را مردم دست یک همچو آدمی بدهند که هر کاری دلش می خواهد بکند و به مردم دیگر دخالت نباشد»^۱

بنابراین ایشان این گونه روشهای مشروعیت بخشی را غیر مرضی خدای تبارک و تعالی و مغایر با برنامه اسلام دانسته، می فرمایند: « سلطنت و ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مکاتیب مبارکش که به امپراتور روم شرقی (هراکلیوس) و شاهنشاه ایران نوشته، آنها را دعوت کرده که از طرز حکومت شاهنشاهی و امپراتوری دست بردارند. از اینکه بندگان خدا را وادار به پرستش و اطاعت مطلقه خود کنند دست بردارند و بگذارند مردم خدای یگانه و بی شریک را که سلطان حقیقی است پرستند. سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد... اینها از اسلام نیست، اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد.»^۲

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۹

۲. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۷-۸

به هر حال امام علیه السلام در مجموع، این روشهای سنتی معمول در طول تاریخ را اصلی بی ربط با برنامه اسلام و خلاف قانون و خلاف قواعد عقلی و حقوق بشر دانسته و معتقدند که این عقلایی نیست که یک طبقه، یک جمعیت، یک کسی را انتخاب کنند به سلطنت، بعد پسر او بی انتخاب این مردم و با مخالفت آنها باز سلطان باشد برای آنها^۱. بلکه به اعتقاد امام علیه السلام: «هر کسی، هر جمعیتی، هر اجتماعی حق اولی اش این است که خودش است،... بنابراین اصل رژیم سلطنتی یک چیز غلطی است. ... باید مردم خودشان یکی را تعیین کنند که او دخالت کند در امورشان، و هر وقت او را نخواستند بگویند برو گمشو!... اینطوری است که یک کسی که سلطان شد دیگر هست او ... یک همچو آدمی هر چه خلاف بخواهد بکند دستش باز است، خوف این را ندارد که عزلش بکنند. عزلی توی کار نیست، هست او تا آخر اما اگر بنا باشد که یک نفر آدم را پنج سال، ده سال هشت سال، بگویند که شما بیا در این مملکت رئیس جمهور مثلاً باش، کارهای مملکت را اداره بکن، خود مردم آزاد یکی را تعیین بکنند، این آدم هر چه بد باشد به فکر خودش هست لا اقل، برای اینکه می گوید خوب من پنج سال دیگر از رئیس جمهور [ی] افتاده ام، وقتی افتادم پدر من را در می آورند. اگر به یک کسی ظلم کرده باشم اینها پدر من را در می آورند، حالا قدرت دست من است بعد از پنج سال دیگر یک آدمی هستم عادی، مثل سایر مردم، نمی کند قهراً اصلاً از اول رژیم سلطنتی یک چیز غلطی بوده است و تحمیل شده است به مردم»^۲.

- قانون (عقلانیت):

مشروعیت قانونی یا عقلانی در جهتی است که اعتقاد به قوانین و قواعد عقلانی بشر، منشا توجیه قدرت حاکمان و اطاعت از آنان قرار گیرد. در این توجیه یا رهیافت مشروعیت، تنها کسانی حق حکومت می یابند که از طریق روشهای قانونی به قدرت برسند و همواره در چهار چوب قانون اعمال قدرت نمایند و مردم نیز تنها در همین چهار چوبهای قانونی مکلف به اطاعت از آنها می شوند.

همه حکومتها حتی حکومتهایی که در مراحل مقدماتی شکل گیری شان مستند به روشهای قانونی نبوده اند، سعی می کنند مشروعیت خود را در درازمدت به روشهای قانونی مستند نمایند. اما اینکه کدام یک از آنها واقعاً به گونه ای قانونی و منطقی مشروعیت کسب می کنند و پایبند به آن می مانند، نیازمند دقت و بررسی می باشند.

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۹۲

۲. همان، ص ۴۹۴-۴۹۲

از همین جهت امام خمینی علیه السلام با انتقاد از دولتهایی که بانام دموکراسی و جمهوری به دروغ مشروعیت خود را به اراده مردم و قانون عقلانی مستند می سازند، می فرماید: «در حکومت‌های جمهوری مشروطه سلطنتی اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می نمایند هر چه خواستند به نام قانون تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می کنند»^۱. در حالی که مشروعیت مستند به قانون، آن است که «خواست ملت را نمایندگان منتخب او به تصمیم و تدبیر سیاسی و رهبری سیاسی دور از فساد و خدمتگزار مردم»^۲ تبدیل کنند. و این امر به اعتقاد امام علیه السلام در اسلام به معنای واقعی و درست آن پیاده می شود؛ چرا که: «مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده، توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است؛ این توافق و پذیرفتن، کار حکومت را آسان نموده. به خود مردم متعلق کرده است»^۳.

براین اساس حضرت امام علیه السلام، حکومت اسلامی را «حکومت قانون» دانسته و معتقدند «حکومت اسلام، حکومت قانون»^۴ و «در اسلام قانون حکومت می کند»^۵ و اساساً «حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است. و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت داده شده از طرف خداوند است»^۶.

البته باید توجه داشت که در اندیشه دینی امام علیه السلام، قانونی پایه مشروعیت اعمال قدرت و اطاعت از آن می باشد که تنها اراده گروهی از افراد جامعه را به نام قانون بر همه مردم تحمیل نکند، بلکه قانونی باشد که مصلحت اسلام و همه مسلمانان را مورد عنایت قرار داده و قانون عدل و عدالت باشد.

و این چنین قانونی به اعتقاد امام تنها از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای (همه) مردم متبع و لازم الاجرا گشته و بر همه افراد و بردولت اسلامی حکومت تام یافته است.

همه افراد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد تابع (آن) قانون هستند.^۷ بنابراین حکومت اسلامی به اعتقاد امام علیه السلام، نظامی ملهم از قانون الهی است و تمام برنامه هایی که در زمینه ی زمامداری جامعه و شئون و لوازم آن، جهت رفع نیازهای مردم به اجرا در می آید باید براساس این قوانین

۱. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۳۴

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۵۹

۳. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۳۴

۴. همان

۵. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۱۰

۶. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۳۴

۷. همان

الهی باشد. این اصل کلی، حتی در مورد اطاعت از زمامداران و متصدیان امر حکومت نیز جاری و ساری است.^۱

- زور و غلبه:

طبیعی است که این رهیافت از نظر امام علیه السلام نمی تواند منشا مشروعیت قدرت در نظام سیاسی اسلام باشد، زیرا به اعتقاد امام علیه السلام «بشر هر چه زورمند باشد و دارای قدرت و سلطنت باشد، عقل حکم او را حق نمی داند و بی جهت نمی پذیرد و سلطنت و حکومت او را ظالمانه و بی خردانه می داند»^۲. بر فرض هم که حکومتی با زور و غلبه برای خود مشروعیت ایجاد نماید به اعتقاد امام، مشروعیت پایداری نخواهد داشت زیرا «نمی شود یک ملت را تا آخر زیر چکمه نگه داشت»^۳.

از این رو امام علیه السلام هر گونه روش دیکتاتور مابانه را در حکومت از نظر اسلام مردود دانسته و معتقدند که در اسلام اصلاً دیکتاتوری، (اینکه برخلاف مسیر ملت، برخلاف رأی ملت، یک چیز را به زور به گردن ملت بگذارند) ابداً نبوده و نیست و نخواهد بود.^۴ شاهد این امر نیز آن است که حکومت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر خلفا هیچ وقت چنین نبوده اند و لذا حکومت فقیه نیز از نظر امام علیه السلام نمی تواند به چنین روشی مبتنی باشد. و لذا ایشان می فرمایند:

«فقیه نمی خواهد به مردم زور گویی کند. اگر یک فقیه ی خواهد زور گویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد. در اسلام، قانون حکومت می کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم تابع قانون بود. تابع قانون الهی، نمی توانست تخلف بکند... اگر پیغمبر یک شخص دیکتاتور بود... آن وقت فقیه هم می تواند باشد. اگر امیر المؤمنین علیه السلام یک آدم دیکتاتوری بود آن وقت فقیه هم می تواند دیکتاتور باشد»^۵.

- ویژگیهای کارزماتیک:

عده ای از صاحب نظران سیاسی ویژگیهای کارزماتیک را نیز یکی از منابع مشروعیت ساز معرفی کرده و معتقدند وجود این ویژگیهای شخصیتی نیز اعمال قدرت از سوی اشخاص کارزمات را بر جامعه مشروعیت می بخشد و مردم را به اطاعت از آنها وامی دارد.

۱. امام خمینی علیه السلام، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۱

۲. امام خمینی علیه السلام، کشف الاسرار، ص ۲۳۱

۳. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۲۹۷

۴. همان، ج ۹، ص ۵۲۹

۵. همان، ج ۱۰، ص ۳۱۰-۳۱۱

برخی از اندیشمندان حتی در این راستا سعی کرده اند، حتی مشروعیت رهبران دینی (پیامبران و ائمه علیهم السلام) را نیز بر این اساس توجیه نمایند. ولی باید توجه داشت که با تمام شباهتهایی که ممکن است میان این دو نوع رهبری (رهبری مذهبی و رهبری کاریزماتیک) وجود داشته باشد، میان آن دو فرق ماهوی وجود دارد. از جمله این که مشروعیت رهبران کاریزما مبتنی بر عاطفه است در حالی که مشروعیت رهبران دینی مبتنی بر حکم شرع و عقل می باشد. همچنین در مشروعیت کاریزمایی، منشا مشروعیت خود رهبر و ویژگی های شخصیتی اوست در حالی که در رهبران دینی، منشا مشروعیت آنها، ضوابط و قوانین الهی و خواست و اراده مردم می باشد.

حضرت امام علیه السلام با توجه به تفاوت ماهوی است که معتقدند مشروعیت رهبران دینی (پیامبر صلی الله علیه و آله)، ائمه علیهم السلام و فقها) نه ناشی از ویژگی کاریزمایی آنها بلکه ملهم از قوانین الهی و اراده مسلمانان می باشد. بنابراین به اعتقاد امام علیه السلام برخلاف مشروعیت کاریزماتیک اولاً مشروعیت رهبران حکومت اسلامی فقط از قانون الهی و اراده مردم ناشی می شود و غیر از قانون الهی و خواست مردم هیچ چیزی ملاک مشروعیت و حقانیت قدرت آنها نمی باشد.^۱

ثانیاً هیچ یک از رهبران حکومت اسلامی نمی توانند به دلخواه خود عمل کنند و مال و جان مردم را به بازی بگیرند و در آن به دلخواه خود دخل و تصرف کنند، هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هر کس را خواست انعام کنند و به هر کس که خواستند تیول بدهند و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر خلفا هم از نظر امام علیه السلام چنین اختیاراتی نداشته اند.^۲ همه آنها تابع قانون الهی تخلف نمی تواند بکنند. خدای تبارک و تعالی به پیامبر خود صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر چنانچه برخلاف آن چیزی که می گویم تو بگویی من تو را اخذ می کنم و تینت را قطع می کنم.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ نُمْ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۳

بنابراین تکلیف خلفا و جانشینان او آشکار است.

حضرت امام علیه السلام ضمن اشاره به فقدان مشروعیت هر حکومتی که از جانب خداوند نباشد، درباره مشروعیت حکومت فقها می فرماید:

« ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد،

۱. همان، ج ۷، ص ۱۰۷؛ ج ۱۴، ص ۱۶۵

۲. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۳۲-۳۳

۳. سوره الحاقه / ۴۴-۴۶

غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است؛ اطاعت او اطاعت طاغوت است.^۱ مشروعیت حکومت فقها استمرار حکومت ائمه اطهار علیهم السلام در عصر حضور است. تنها تمایز حکومت در عصر غیبت، با حکومت ائمه علیهم السلام آن است که ائمه از جانب خداوند به نصب خاص، متصدی امر حکومت شده‌اند؛ اما فقها به نصب عام منصوب شده و در هر زمان، برخی از آنان مجاز و مأذون برای حکومت هستند.

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می‌فرماید:

«عهدداری امور سیاسی، فقط در صلاحیت امام معصوم علیه السلام و منصوبین اوست و در عصر غیبت، نایبان عام، فقهای جامع شرایط فتوا و قضاء، جانشین امام معصوم علیه السلام در اجرای سیاست هستند (مگر در جهاد ابتدایی) و این مسأله، بر آن‌ها واجب کفایی است در صورتی که بسط ید داشته باشند و از حاکمان ظالم نترسند تا حدی که می‌توانند.»^۲

امام رحمته الله علیه درباره ملاک مشروعیت در حکومت اسلامی می‌فرماید:

«واضح است که حکومت به جمیع شئون آن و ارگان‌ها بی‌کیفیت دارد، تا از قبل شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند، اکثر کارها مربوط به قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه بدون مجوز شرعی خواهد بود، و دست‌ارگانها که باید به واسطه شرعیت آن باز باشد بسته می‌شود، و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند؛ دولت به جمیع شئونه، طاغوتی و محرم خواهد بود.»^۳

امام رحمته الله علیه در این سخن بر اهمیت و لزوم تعیین رهبر توسط مجلس خبرگان تأکید می‌فرماید و نبود ولی فقیه را با طاغوتی بودن کل نظام مساوی می‌شمارند و در مناسبت‌های مختلف آن را یادآوری می‌شوند.

به اعتقاد امام طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی فردی نصب شود.

بنابراین لازم است ارگانها و نهادها مشروعیت خود را از ولی فقیه به واسطه نصبی که از سوی خداوند متعال دارد، بگیرند و به این معنا نیست که مردم، حقی در حاکمیت اسلامی ندارند.^۴

علاوه بر این؛ تصور این که ولی فقیه مشروعیت را از نهادها سلب کند تصوری باطل است مگر آن که در مسیر خلاف اسلام گام بردارند که خود به خود این شایستگی، را از دست می‌دهند. مراد از مشروعیت اجزای حکومت آن است که در صورت صحت عملکرد تنها در سایه ولایت فقیه مشروع هستند و در نبود هر یک از این دو رکن طاغوت تلقی می‌شود.

۱. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۱. ۵۸/۷/۱۲

۲. امام خمینی رحمته الله علیه، تحریر الوسیله، ج ۱، باب امر به معروف و نهی از منکر، ص ۴۴۳.

۳. حکومت اسلامی و ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی رحمته الله علیه موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) ۶۱/۹/۱۶

۴. امام خمینی رحمته الله علیه، ولایت فقیه

در گفتار بعدی نقش مردم را در مشروعیت حکومت ولایی بحث خواهیم کرد.

- مقبولیت

دومین شرط تحقق نظام ولایت فقیه آن است که فقیه واجد شرایط و صلاحیت های رهبری، مورد اعتماد و پذیرش مردم بوده باشد؛ البته این مقبولیت، هرگز تاثیری در مشروعیت ندارد از این رو که منبع مشروعیت در نظام ولایت الهی، اراده و رضای خداوند و اولیای (پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام) است و حتی پذیرش مردمی، نه علت اصلی و نه جز العله مشروعیت ان به حساب می آید؛ یعنی این گونه نیست که چون جامعه از ولایت امیر المومنین علی (ع) رویگردان باشد، آن حضرت فاقد مشروعیت در رهبری جامعه می گردد و یا این که اگر دیگران به هر شکلی توانسته اند، توجه عمومی را به خود جلب کرده و مقبول نظر آنان واقع شوند، اجازه ی تصرف از جانب خداوند را پیدا نموده اند باشند؛ پس، حکومت علی بن ابیطالب و امام حسن مجتبی (ع) مشروع است؛ هر چند جامعه با رویگردانی، خود را از نعمت رهبری شایسته محروم کرده باشد و حکومت دیگران که در مقابل این امامان بر مسند حکومت تکیه زده اند، هر چند مورد پذیرش مردم قرار گرفته باشند؛ اما از مشروعیت برخوردار نیست.^۱

مشروعیت ولی فقیه به واسطه نیابت معصومین علیهم السلام، مستقیماً از سوی شارع مقدس به او اعطا شده است، و نظر خبرگان مردم در انتخاب رهبر، تشخیص صلاحیت و معرفی رهبر است تا به اعمال مشروعیت پردازد. بر اساس دیدگاه امام علی (ع) فقها عادل منصوب به ولایت شارع هستند.^۲ و عدم تشخیص و حمایت مردم از آنان برای حکومت از مشروعیت آنها نمی کاهد و مردم مکلفند که برای استقرار چنین حکومتی تلاش کنند و رای و نظر آنان شرط تحقق ولایت خواهد بود و نه ثبوت آن.^۳

همچنان که حضرت امام علی (ع) در آثار فقهی خود به انتصاب الهی ولایت فقیه اشاره کرده اند، در همان جا به نقش مردم در مشروعیت بخشی حکومت فقیه نیز پرداخته اند. از جمله ایشان در کتاب کشف الاسرار، یکی از عوامل پایداری قانون و حکومت را داشتن مشروعیت و مقبولیت مردمی دانسته می نویسند: «پایداری قانون در وقتی است که در دل مردم ریشه دوانده باشد»^۴ امام علی (ع) در انتقاد به حکومت های طاغوتی، یکی از دلایل پایداری قانون و حکومت های الهی را در همین نکته می داند.

«حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم ﷺ و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت

۱. نصرتی، علی اصغر، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۶۵

۲. طاهری خرم آبادی، سید حسن، ولایت فقیه و حاکمیت ملت

۳. صحیفه نور

۴ امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۳۸۰

و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تغییر خواهد گردید». بعد از تبیین دو گفتار مشروعیت و مقبولیت و بیان گفتاری از امام خمینی علیه السلام و تعدادی نظریات ایشان برای کامل شدن مبحث دو سوال مطرح می شود ابتدا چه رابطه بین مقبولیت و مشروعیت وجود دارد؟ آیا نظر امام علیه السلام انتصاب ولی فقیه بود یا انتخاب؟

فصل سوم

رابطه‌ی مشروعیت و مقبولیت

رابطه مقبولیت و مشروعیت

رابطه مقبولیت و مشروعیت را در فرهنگ سیاسی اسلام رامی توان در سه عبارت بیان کرد :

۱. **مشروعیت عین مقبولیت** : این نوع از مشروعیت در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محقق شد ، چون او برگزیده خدا و مشروع بودند و مقبولیت هم یافتند .

۲. **مقبولیت بخشی از مشروعیت** : مکتب خلافت معتقد است بُعد قانونیت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امت واگذار شده است ؛ بنابراین مقبولیت حکومت در بین مردم مسلمان ، بخشی از مشروعیت آن است ؛ یعنی

شارع به مردم مسلمان اجازه داده است تا بر اساس ضوابط شرعی، حاکم اسلامی را انتخاب و قبول نماید.

۳. مقبولیت شرط تحقق مشروعیت: در این دیدگاه، حاکم اسلامی منصوب الهی است و منشا مشروعیت حکومت، شارع است ولی مردم در عینیت بخشیدن حکومت نقش اصلی را دارند، یعنی مقبولیت عمومی، در اصل مشروعیت امام معصوم علیه السلام بی تاثیر است، اما شرط تحقق خارجی آن می باشد.

با توجه به این رابطه در نظر قائلان به ولایت مطلقه ی فقیه، نقش مردم و مقبولیت عمومی در عصر غیبت همان نقشی است که در دوران حضور ایفا می کردند، چون از این دیدگاه مشروعیت حکومت تنها از طریق نصب الهی تامین می شود و مردم وظیفه و تکلیف پذیرش ولایت و حکومت فقیه واجد شرایط را بر عهده دارند. اما از نظر قائلان به مشروعیت مردمی ولایت فقیه، اعمال حاکمیت فقیه واجد شرایط، از نصب الهی بر خوردار نیست بلکه مقبولیت ولایت فقیه حق مردم است.

از نظر قائلان به ولایت الهی- مردمی، مقبولیت عمومی هم حق مردم است و هم تکلیف آنان؛ حق مردم است چون مادامی که مردم از اعمال حکومت فقیه واجد شرایط، رضایت نداشته باشند، فقه به دلیل عدم بر خورداری از مشروعیت مردمی نمی تواند در این منصب قرار گیرد؛ اما تکلیف مردم است، به دلیل این که اگر مردم از فقیه جامع شرایط رضایت داشته باشند او می تواند در این منصب قرار گیرد. بنابراین او هم مقبولیت دارد و هم مشروعیت الهی؛ در نتیجه اطاعت از او نوعی تکلیف است.^۱

در این جا سه قول وجود دارد که مبنای مشروعیت ولی فقیه از دیدگاه مختلف را بیان می کند اما دو نظر عمده که عده ای به پذیرش مقبولیت به عنوان مبنای مشروعیت و تعدادی دیگر قائل به عدم مبنای بودن مشروعیت بر مقبولیت را از دیدگاه امام خمینی علیه السلام بیان کردند؛ که به تبیین این دو دیدگاه می پردازیم:

انتخاب و انتصاب از دیدگاه امام خمینی علیه السلام

— عدم پذیرش مقبولیت به عنوان مبنای مشروعیت در اندیشه امام خمینی علیه السلام

این دسته از محققان به نظریه نصب و ولایت انتصابی مطلقه فقها از دیدگاه امام خمینی علیه السلام معتقدند و رای مردم (مقبولیت) را در مشروعیت ولی فقیه دخیل نمی دانند، اگر چه مردم را در تحقق خارجی حکومت نقش اساسی دارند؛ ولی بحث ما در مشروعیت سیاسی فقیه است نه کارآمدی و تحقق خارجی آن. در این دیدگاه حکومت از احکام اولیه است و بر تمامی احکام الهی مقدم است. هدف اصالت دادن به مذهب و اجرای احکام اسلام است و مردم محوریت ندارند و وسیله ای برای دست یابی به مقاصد هستند.

^۱ . مصطفی کواکبیان، جمهوریت، مشروعیت و مقبولیت (مجموعه مقالات)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۴۹۶

نویسنده کتاب قدمت و تداوم نظریه ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی علیه السلام معتقد است با استفاده از کتاب کشف الاسرار، الرسائل، ولایت فقیه، البیع و بیانات امام خمینی علیه السلام به خصوص پاسخ نامه به دست می آید که ایشان دارای نظریه ولایت مطلقه ی فقیه بوده است. بی تردید وی در تحقق ولایت فقیه نقشی برای مردم قائل نبوده بلکه قائل به نظریه نصب است.^۱

— پذیرش مقبولیت به عنوان مبنای مشروعیت در اندیشه امام خمینی علیه السلام

طرفداران این دیدگاه معتقدند که هیچ انسانی بر انسان دیگر ولایت ندارد، مگر آن که از طرف خدا منصوب شده باشد، مثل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و یا از طرف مردم انتخاب شده باشد. به نظر این دسته مردم در اندیشه امام علیه السلام نقش اول را در حکومت اسلامی دارند و همه چیز به مردم باز می گردد. این گروه به جملاتی از امام خمینی علیه السلام، عملکرد او و نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تمسک می کنند و معتقدند امام علیه السلام رای خود را بر دو پایه حق شرعی و مردمی استوار می ساخت؛ از قبیل «میزان رای ملت است»^۲ «از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد»^۳ «ما تابع آرای ملت هستیم»^۴ «به موجب حق شرعی و براساس رای اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به این جانب ابراز شده است، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی... موقت تعیین شد...»^۴.

قانون اساسی که مورد تایید و تاکید امام خمینی علیه السلام بود، در اصل ششم امور کشور را در جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر آرای عمومی کرد که از طریق انتخابات صورت می گیرد. امام علیه السلام در عمل به کاربرد ولایت مطلقه به غیر از موارد ضروری رغبتی نداشتند و حتی در مواقع ضروری سعی داشتند ملاک عملشان قانون اساسی باشد.

ارزیابی دودیدگاه

بعد از تبیین دو دیدگاه حالا این پرسش مطرح است که آیا اندیشه امام خمینی علیه السلام موافق یکی و مبطل دیگری است یا ترکیبی از آن دو است؟ در آثار امام خمینی علیه السلام اشاره به هر دو دیدگاه دیده می شود.

۱. بهرام اخوان کاظمی، قدمت و تداوم ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی ص ۸۱ به نقل از فصل نامه علوم سیاسی

۲. صحیفه نور، ج ۳، ص ۴۲

۳. همان، ج ۱۰، ص ۱۸۱

۴. همان، ج ۴، ص ۲۰۷

در کتاب البیع می فرماید: امام صادق علیه السلام شخص فقیه را هم در امور مربوط به حکومت و رهبری جامعه حاکم قرار داده است و تا ظهور حضرت ولی عصر (عج) در مقام خود باقی خواهند بود^۱ همچنین در کتاب ولایت فقیه می نویسند: فقها از طرف امام علیه السلام حجت بر مردم هستند. همه امور و تمامی کارهای مسلمانان به آنان واگذار شده است.^۲

امام علیه السلام به صراحت در کتاب بیع در استدلال عقلی خود بر ولایت فقیه می نویسد: «هرآنچه دلیل امامت است، عین همان ادله دلیل بر لزوم حکومت بعد از غیبت ولی امر است.» و مسلم است که در نگرش رایج شیعه ادله امامت بر وجوب نصب امامان معصوم علیهم السلام از جانب خداوند دلالت دارند.

نظر و انتخاب مردم در این نظریه هیچ مشروعیتی به حکومت فقیه نمی دهد و رأی به خبرگان در واقع رجوع به بینه است. یعنی مردم کارشناسان مذهبی را انتخاب می کنند تا آنان فقیه اصلح و اعلم را کشف کنند و شهادت آن‌ها موجب یقین دیگران می شود^۳.

چنین عباراتی نشان می دهد که ایشان به نصب قائل اند و مقبولیت رهبری سیاسی را به عنوان مبنای مشروعیت ولی فقیه نمی پذیرند. در مقابل، ایشان در عباراتی به خواست مردم احترام خاصی قائل شده اند و خود و دیگران را موظف به عمل به آمال ملت می دانستند. اصولاً انتخاب نام جمهوری اسلامی برای حکومت، به معنای به رسمیت شناختن حق مردم است.

به نظر وی، حاکم اسلامی حق ندارد چیزی را بر ملت تحمیل نماید، بلکه رژیم باید راه و رسمی را انتخاب کند که مورد موافقت مجموعه جامعه باشد.^۴

ایشان در جایی دیگر می فرماید: خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل کنیم. بلکه ممکن گاهی وقتها ما یک تقاضاهایی از آنها بکنیم، تقاضاهایی که خادم یک ملت از ملت می کند...^۵

از این گونه عبارات استفاده می کنند که حضرت امام علیه السلام مقبولیت رهبری سیاسی را به عنوان مبنای مشروعیت حاکم اسلامی می پذیرند.

نظریه احتیاطی: عده ای دیگر معتقدند اگر چه امام علیه السلام قائل به نظریه نصب بود؛ ولی به دلایلی نظریه احتیاطی را در پیش گرفتند تا به هر دو نظریه عمل کنند، چون احترام و علاقه امام علیه السلام به مردم، رعایت مصالح عمومی

۱. امام / شئون و اختیارات ولی فقیه / تهران / وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی / ۱۳۶۵

۲. ولایت فقیه، ص ۹۲

۳. پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج یک، ص ۲۵

۴. صحیفه نور، ج ۴، ص ۶

۵. همان، ج ۱۰، ص ۱۸۱

، توجه به اقتضای زمان و مکان از جمله دلایلی است که باعث شد امام از حق شرعی خویش چشم پوشی کند.^۱

آیه الله احمد آذری قمی در پاسخ به این پرسش می گویند: امام خمینی علیه السلام به نظریه نصب معتقد بود اما در قانون اساسی و در سخنرانی های خود، حکومت را مستند به آرای مردم کرده است؛ جمع بین آن دو این است که معظم له، اعتماد به مردم را در تشکیلات حکومتی به استناد اختیارات الهی خود بر مردم هدیه کردند.^۲ در این نظریه مردم در عرض رهبر و شریک او هستند که طبعاً اذن و رضای هر دو معتبر است. سیره عملی امام علیه السلام به گونه ای بود که رهبری خویش را به قبول مردم مستند می کردند، اگر چه معتقد به نظریه نصب بود. امام علیه السلام در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۷، پنج روز پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بیانی دارند که قول به نصب و شرط مقبولیت توامان از آن استفاده می شود: ما به واسطه اتکای به این آرای عمومی ... و ما را ... همه قبول دارند، از این جهت ما یک دولت را معرفی می کنیم ... من یک تنبه دیگر هم می دهم و آن این که من که ایشان (مهندس بازرگان) حاکم کرده ام یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از شارع مقدس دارم، ایشان را قرار داده ام، ایشان واجب الاتباع است

در مجموع با توجه به نظریات گوناگون و مستندات هریک و مبانی نظریه امام علیه السلام در کتابها، سخنرانی ها ایشان به خصوص در وصیت نامه سیاسی - الهی، و با عنایت به سیره عملی وی در تعیین نوع حکومت، و ارائه راهکار عملی در نوع ارتباط ما بین مسند ولایت فقیه با سایر نهادهای قانونی و تشویق مردم جهت مشارکت در سرنوشت کشور و تاکید بر اداره امور جامعه با برگزاری منظم و موثر انتخابات در کشور و تاثیر گذاری آرای مردم می توان نتیجه گرفت که امام خمینی علیه السلام با توجه به مبانی فقهی و سیاسی خود اگر چه به نظریه نصب و مشروعیت الهی معتقد بود و بر آن نظر تا آخر عمر وفادار ماند، اما در عمل از اختیارات و لوازم آن نظر کمتر بهره گرفت و به گونه ای رفتار کرد و به حدی به نقش اساسی مردم و رای آنها در واگذاری قدرت به فقیه و اجزای ناشی از آن و استمرار این نقش تاکید و اهتمام ورزید که رای مردم را در حد مبنابودن مشروعیت فقیه بر مقبولیت عامه ارتقا بخشید. شاید همین احتیاط و تاکیدات ایشان در عمل سبب شد تا هر یک از هر دو گروه سیاسی قدرتمند کشور، عقیده امام علیه السلام را با نظر خود همراه بدانند.^۳

۱. بهرام اخوان کاظمی، ص ۱۴۰

۲. احمد آذری قمی، ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، قم، موسسه مطبوعاتی دارالعلم، ۱۳۷۱، ص ۱۶۸-۱۶۹

۳. برای توضیح بیشتر ر ک. به مقاله محمد جواد ارسطو - مجله علوم سیاسی، ش ۵

بخش پنجم

شرایط، وظایف و حدود اختیارات ولی فقیه

فصل اول

شرایط ولی فقیه

شرایط رهبری

برای دستیابی به جامعه آرمانی که در اندیشه سیاسی اسلام ناب ترسیم شده، و با توجه به مسئولیت‌هایی که در نظام اسلامی، متوجه رهبری است و هدایت نظام در ابعاد تبیین استراتژی، سیاست‌گذاری‌ها و تعیین صلاحیت مناصب حساس را برعهده دارد علاوه بر ویژگی‌های چون عقل، بلوغ، حریت، حلال‌زاده و ذکوریت، باید دارای صفات و ویژگی‌های خاص لازم برای رهبری جامعه اسلامی برخوردار باشد. فقیه جامع‌الشرایط باید سه ویژگی بارز داشته باشد: «اجتهاد»، «عدالت»، «قدرت مدیریت و استعداد رهبری»^۱. هر سه ویژگی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴. اجتهاد

^۱. آیه الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۱۳۶

معمولاً انسانها در زندگی اجتماعی از کسی پیروی کرده و عنان امور خویش را به دست او می سپارند که نسبت به اهداف و شیوه های رسیدن به آن ، علم و آگاهی داشته باشد .

قرآن کریم می فرماید : «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟»^۱ آیه ی مبارکه در امر اطاعت به صراحت ، بر مقدم داشتن عالم بر جاهل دلالت دارد .

امام خمینی رحمته الله علیه در این باره به روایتی از امام صادق عليه السلام استناد می کنند که فرمودند : «سلاطین حاکم بر مردم می باشند و علما حاکم بر سلاطین»^۲ و در جایی دیگر می فرمایند : «اگر زمامدار ، مطالب قانونی {قانون الهی} را نداند ، لایق حکومت نیست ؛ چون اگر تقلید کند ، قدرت حکومت شکسته می شود و اگر نکند ، نمی تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد»^۳.

اسلام شناس واقعی کسی است که در همه اصول و فروع ، در عبادات و عقود و احکام و ایقاعات و سیاست اسلامی مجتهد باشد . بنابراین ، کسی که در تحلیل همه معارف دین ، اجتهاد مطلق ندارد صلاحیت ولایت بر جامعه اسلامی و اداره آن را ندارد .

بنابراین از میان مجتهدان و فقیهان عادل تنها کسانی صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را دارند که از سایر ویژگی ها بر خوردار باشند امام عليه السلام در این باره می فرمایند :

« مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند ... و همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه ها کافی نمی باشد ؛ بلکه یک فرد اعلم به علوم معهود حوزه ها هم باشد ، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یانتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد ، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی ، مجتهد نیست و نمی تواند زمام جامعه را به دست گیرد»^۴

بنابراین نکته ی قابل توجه این است که با اجتهاد مصطلح ، فقیه قدرت بر استباط احکام الهی پیدا می کند ؛ در حالی که اداره ی حکومت ، نیازمند شناخت صحیح حکومت و جامعه ، افراد صالح از ناصالح ، داشتن

۱. سوره یونس / ۳۵

۲. بحار الانوار ، ج ۱ ، ص ۱۸۳

۳. ولایت فقیه ، ص ۴۸

۴. صحیفه امام ، ج ۲۱ ، ص ۱۷۷ . ۱۷۸

قدرت سیاسی و اجتماعی و داشتن قدرت تصمیم‌گیری به نفع مسلمانان است که نیازمند شناخت زمان و مکان است.

اصولاً برنامه ریزی به نفع مسلمانان تابع شناخت درست مصالح اجتماعی است و تشخیص مصلحت که خود موضوع سرپرستی است؛ تشخیص حوادث و سیاستهای حاکم بر جهان و در یک کلمه، شناخت پدیده‌ها در زمان و مکان از ویژگی‌های ولایت امر مسلمین است که در صورت فقدان آن به فرموده امام ره فرد نمی‌تواند زمام جامعه را بدست بگیرد و به فرمایش امام صادق علیه السلام «العلم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس»؛ آگاه به زمان مورد هجوم اشتباهات قرار نمی‌گیرد.^۱

آگاهی فقیه به زمان و مکان و ارتباط درونی و بیرونی یک نظام، او را در تزامم ملاک‌ها یاری می‌دهد، در تزامم بین صلح و جنگ و قطع یا ارتباط با بیگانه و هزاران مسئله دیگر، به او کمک می‌کند تا مسئله به نفع مسلمانان انتخاب کند و بر آن فتوا دهد. به تعبیر امام علیه السلام: «حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است»^۲.

نمونه‌های فراوانی در تاریخ نورانی فقاقت شیعه وجود دارد که فقهای عظیم‌الشان علیهم السلام با درک شرایط زمانی و مکانی و موقعیت خاص مسلمین در هر برهه، مسلمین را از قرار گرفتن در زیر سلطه‌ی کفر نجات داده‌اند. مرحوم میرزای شیرازی بزرگ علیه السلام با فتوای تحریم تنباکو، ایران را از حلقوم انگلیس بیرون آورد و این تنها با تشخیص زمان و شرایط حاکم بر وضعیت اجتماعی آن ممکن بود حضرت امام خمینی علیه السلام حکم ارتداد سلمان رشدی با شناخت شرایط، موقعی صادر می‌کند که کفر و استکبار جهانی که حامی او بودند به انفعال می‌افتند.

۵. عدالت

یکی دیگر از ویژگی‌های رهبری، عدالت است، در دست داشتن زمام امور مردم در هر رده‌ای و خصوصاً بالاترین رده‌ی اجتماعی آن، یعنی زمام‌داری امت اسلامی، امانتی بسیار بزرگ محسوب می‌شود؛ بنابراین شرط امانت‌داری و رعایت تقوی و عدالت برای رهبری امری ضروری تلقی می‌شود.

در یک نظام الهی کسی که از اختیار شدیدی در جهت بندگی خدا بر خوردار است و دارای رتبه‌ی بالایی از ایمان و تقوا باشد محور نظام قرار می‌گیرد قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۶

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹

النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ؛ و به کسانی که ستم کرده‌اند اعتماد نکنید نتیجه اش تمسک به آتش است و برای شما هیچ ولی و ناصری غیر خدا وجود ندارد «^۱

قال رسول الله ﷺ «لا تصلح الامامه الا لرجل فيه ثلاث خصال : ورع يحجره عن معاصي الله و حلم يملك به غصبه و الولايه على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم ؛

امام صادق عليه السلام فرمودند : رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : منحصرأ فردی صلاحیت امامت امت اسلامی را دارد که دارای سه ویژگی باشد . ۱. تقوا و ورعی که او را از معصیت خدا حفظ کند . ۲. حلم و بردباری که بوسیله آن غضب خود را نگه دارد . ۳. خوب سرپرستی کردن نسبت به کسانی که پیرو او هستند ؛ تا آنجا که نسبت به آنها مثل پدری مهربان باشد^۲ .

فقیه جامع الشرائط علاوه بر جناح عقل نظری ، در جناح عقل عملی نیز به مقدار ممکن کامل باشد ؛ یعنی علاوه بر این که لازم است علم دین را درست بفهمد باید آن علم را در خودش و محدوده حیاتش و در جامعه اسلامی به درستی اجرا نماید . مطیع هواهای نفسانی نگردد و گناهی از او سر نزند ؛ نه واجبی را ترک کند و نه حرامی مرتکب شود .

حتی انسانی که به این صفت دست یافت هرگز نباید آسود خاطر باشد ؛ زیرا به گفته امام :
« صفت عدالت از نظر فقهی با ارتکاب گناهان کبیره یا اصرار بر گناهان صغیره زایل می شود ؛ بلکه بنابر احتیاط ، ارتکاب گناهان صغیره نیز چنین اثری را دارا است . »^۳

مسئله ی عدالت در رهبری و ولی فقیه بین فقهای شیعه ، اجماعی است ؛ و اکثر اهل سنت نیز به آن فتوا داده اند و در میان فقهای شیعه به شکلی است که گویا ضروری تلقی می شود ؛ چون وقتی عدالت در امام جماعت ، امام جمعه ، قضاوت و یا شاهد خصومت که اموری نسبتاً جزئی تر تلقی می شود شرط باشد ، در رهبری به طریق اولی شرط است . ولی فقیه در حساسترین موقعیت اجتماعی و در عین حال خطیر ترین آن قرار دارد . سلامت نظام اسلامی وابسته به او و لغزش او موجب تباهی و گمراهی یک امت می شود .

حضرت امام رحمته الله علیه در این باره می فرمایند :

۱ . سوره هود / ۱۱۳

۲ . کافی ، ج ۱ ، ص ۳۳۶

۳ . امام خمینی رحمته الله علیه ، تحریر الوسیله ، ج ۱ ، مسئله ۲۹

«اگر {ولی فقیه} یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم بر خلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد... فقیهی که این اوصاف را دارد عادل است... عدالتی که یک کلمه دروغ او را از عدالت می اندازد؛ یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می اندازد».^۱

۶. قدرت مدیریت و استعداد رهبری

اجتهاد و صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه و همچنین عدالت و تقوای لازم، شاید همین دو ویژگی برای رهبری امت اسلام کافی باشد؛ اما از آنجا که بین دانش به عنوان ابزار تصرف و کاربرد صحیح آن می توان تفاوت عملی وجود داشته باشد، استعداد و توانایی رهبری و کشور داری، به عنوان شرط سوم برای فقیه ضروری باشد.

امام علیه السلام می فرمایند: «البته ویژگی کفایت و صلاحیت، که برای زمامدار امری ضروری است... و شک نیست که حاکم جامعه اسلامی باید این ویژگی را نیز داشته باشد»^۲

با توجه به وظایفی که مقام ولایت در جامعه بر عهده دارد انجام این وظایف نیازمند کاردانی و شایستگی است که دارای ملازماتی از قبیل قدرت، شجاعت، بصیرت، آیند نگری، سیاستمداری است.

همان طور که بیان شد حاکم اسلامی علاوه بر دانش های لازم نیازمند توانمندی فزونتری در اداره جامعه است. این توانمندی به مقتضای نوع کار، قدرت تصمیم گیری و نفوذ اراده ای اصلاحی خود در داخل نظام و قدرت سازماندهی اراده ای جمعی مسلمین در مقام رویارویی با تهدیدهای بیرونی است.

رهبری نظام اسلامی در موقعیتی قرار دارد که یک طرف سرپرستی گروه را بر عهده دارد که مورد تهاجم سنگین کفر و نفاق قرار دارد از ط این رو باید در تصمیم گیری ها به هنگام شجاعت بر دوش گرفتن مسئولیتهای خطیر و بزرگ را داشته باشد و بدون هراس از دشمن و مشکلات، روحیه ی خودباوری، مقاومت روانی را به جامعه تزریق نماید.

شجاعت در این حیطة از آن رو واجد اهمیت است که گاه سرنوشت یک امت و سعادت یا تباهی آن با یک تصمیم رقم می خورد.

نمونه ی آن را می توان در زندگی سیاسی حضرت امام علیه السلام مشاهده کرد در زمانی که رژیم پهلوی برای از میان برداشتن سران انقلاب در تهران حکومت نظامی اعلام می کند، امام علیه السلام تصمیمی شجاعانه اتخاذ می کند و طی فرمانی در مخالف صریح با حکومت نظامی از مردم می خواهد به خیابان ها بریزند که این امر

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۶۴

۲. امام خمینی علیه السلام، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۱۲

منجر به شکست رژیم پهلوی شد یا چند سال بعد در شرایطی که همگان از کنار گذاشتن آقای منتظری از قائم مقامی رهبری بیم داشتند و آن را موجب به مخاطره افتادن نظام اسلامی به ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی و برقراری آتش بس می دانستند امام علیه السلام با یک پیام و بدون بیم و یاتزلزل در تصمیم خویش ، منتظری را فاقد صلاحیت لازم برای رهبری جامعه اسلامی عنوان کردند و او را از قائم مقامی خود بر کنار نمودند؛ شجاعت رهبر یک جامعه تاثیر مستقیم بر رفتار امت دارد .

مدیریت یک نظام کلان علاوه بر علم و دانش نسبت به خط مشی های کلی ، سیاست ها ، برنامه ها ، نیازها ، روابط اجتماعی می باشد خصوصیتی را می طلبد که ناشی از خصلت روانی و پرورش متناسب با اداره کلان اجتماعی است . «یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه ی بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد علاوه بر خلوص ، تقوا و زهدی که در خورشان مجتهد است ، واقعاً مدیر مدبّر باشد»^۱

این شرایط به طور کلی در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین آمده است :
 «در زمان غیبت ولی عصر عج در جمهوری اسلامی ایران ، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی ، آگاه به زمان شجاع مدیر و مدبّر است».^۲

^۱ .صحیفه امام ، ج ۲۱ ، ص ۲۸۹

^۲ . قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران . همچنین در اصل یکصد و نهم شرایط و صفات رهبر بیان شده است

فصل دوم

وظایف ولی فقیه

وظایف و اختیارات رهبری در امور داخلی نظام اسلامی

این دسته از وظایف و اختیارات، عمدتاً در داخل ساختار نظام سیاسی معنومصداق پیدا می کند. که درسه عنوان قابل بررسی می باشد.

۱. حفظ جهت گیری نظام

حفظ جهت گیری نظام، از اموری است که نقش حیاتی در تداوم نظام و تحقق اهداف و آرمان های آن دارد. انقلابها و حرکتهایی که تشکیل و برپایی آن بر اصول و مبانی نسبتاً صحیحی بنیان گذاشته شده بود؛ اما انحراف های جزئی در حرکت آن انقلاب پیش آمده و از آنجا که هیچ مرجع حاکمی وجود نداشت که جهت گیری ها را با اهداف از پیش تعیین شده، منطبق نماید، پس از چندی انحرافات کلی دامن گیر آن نهضت شده گاهی نتیجه ی کار دقیقاً عکس مقاصد آغازین نهضت می گردد؛ همچنان که در دوره ی معاصر؛ نهضت مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و نهضت اسلامی افغانستان را می توان از همین موارد دانست.

جهت های کلی نظام عبارتند از: حفظ اسلامیت، مردمی بودن، استقلال از بیگانگان و تکیه بر توانمندی های خودی، محوریت ولایت و قانونمندی فعالیت ها که به هر میزان، ابعاد، موضوعات و روابط مختلف نظام اجتماعی حول محورهای اصول فوق سامان یابند، به همان میزان، قدرت و توانایی نظام اسلامی در دستیابی به اهداف رسد و توسعه خود و مقابله با نظام استکبار جهانی افزایش می یابد و عکس آن نیز هر قدر که از نسبت تأثیر این جهت گیری ها کاسته شود، پراکندگی و ناهماهنگی میان اجزای نظام فاصله انداخته و از قدرت نظام در برخورد با نظام دربر خورده بانظام های کفر والحاد به شدت می کاهد.

۲. سیاست گذاری های کلی نظام

یک مجموعه ی بزرگ، به ویژه نظام اجتماعی، دارای بخش های عمده و اساسی است که هر کدام نیز به نوبه ی خود، مجموعه کاملی را تشکیل می دهد. رهبری با تعیین محورهایی که با هدف مجموعه، هماهنگ باشد، اجزای داخلی را در مسیر هدف اصلی منسجم می کند؛ یعنی با سیاستگذاری های کلی در بخش های مختلف، کلی ترین خطوط حرکت مجموعه های کوچک تر را بر اساس اهداف و استراتژی های نظام ترسیم می نماید؛ چنانچه رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای مدظله العالی در آغاز برنامه ی دوم توسعه اقتصادی اجتماعی، دستور العمل هایی به دولت خدمتگزار ابلاغ کردند که اعمال و نظارت بر حسن اجرای آنها، برنامه ی توسعه را با اهداف نظام اسلامی هر چه بیشتر نزدیک و هماهنگ می کرد و از برخی کاستی های برنامه اول که ادامه آنها دور شدن تدریجی از آرمان ها و اصول نظام را به دنبال داشت، جلوگیری می نمود. قانون اساسی این مسؤولیت پیش بینی نموده و در اصل یکصد و دهم آن را اینگونه بیان می کند:

۱. تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت

نظام

۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام

بنابراین ولی فقیه از طریق طراحی و تعیین خطوط اصلی در کلی ترین و فراگیرترین و مؤثرترین بخش های نظام، هدایت و نظارت خود را اعمال می کند.

۳. تصمیم گیری های کلان نظام

اگر تصمیمات اصولی در نظام سیاسی خوب اتخاذ نشود و مدیرانی که جریان امور به دست آنهاست ، اهداف هماهنگی نداشته باشند ، هیچ گاه نظام به اهداف خود نمی رسند از این رو ولی فقیه با جهت دادن یا اتخاذ تصمیمات اصولی مؤثرترین نیروهای مدیریت کلان جامعه ، بازوان اجرایی هماهنگ و قوی برای نظام سیاسی ایجاد می نماید .

بخشی از عمده ترین وظایف و اختیارات ولی فقیه ، با استفاده از متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ؛ اصول ۱۱۰ و ۱۱۲ عبارتند از :

- (۱) فرمان جنگ و صلح
- (۲) فرماندهی کل نیروهای مسلح
- (۳) نصب و عزل و قبول استعفای :
 - فقهای شورای نگهبان
 - عالی ترین مقام قوه ی قضائیه
 - رئیس سازمان صدا و سیما
 - رئیس ستاد مشترک
 - فرماندهی کل سپاه پاسداران
 - فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی
- (۴) تنفیذ حکم ریاست جمهوری بعد از انتخاب مردم { صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می آید باید قبل از انتخابات به تایید شورای نگهبان و دوره اول به تایید رهبری برسد } .
- (۵) عزل رئیس جمهوری با در نظر گرفتن مصالح کشور ، پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رای مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی .
- (۶) نصب و عزل ائمه ی جمعه .
- (۷) تعیین نمایندگی های رهبری در قوای مسلح ، جهاد سازندگی و ارگان های دیگر .

۸) عفو و تخفیف مجازات محکومین ، در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد دیوان عالی کشور .

۹) تعیین اعضای ثابت و متغیر مجمع تشخیص مصلحت نظام.

در این جا لازم است توضیحی در رابطه مصلحت نظام و اختیارات مطلقه ولی فقیه بیان کنم :
 مصالح حکومتی مجموع اختیاراتی است که در شکل بندی نهادهای حکومتی در دولت اسلامی قرارداد شده و مطابق با نظر حضرت امام علیه السلام تشخیص آن بر عهده فقیه عادل است که تمامی شوون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام را در حکومت داراست «و اگر مصلحت اقتضا کند ، شخص والی می تواند فرمانهایی صادر کند که اطاعت از آنها بر مردم واجب است ^۱»

ولی فقیه خارج از قوانین و احکام الهی حق ندارد ، اعمال ولایت کند . بنابراین مطلقه بودن ولایت ، به این معنا نیست که سخنی بر خلاف قوانین الهی از او صادر شود ؛ بلکه صدور چنین حکمی از سوی ولی فقیه ، او را به دلیل از دست دادن عدالت ؛ از رهبری ساقط می کند . آنچه حضرت امام علیه السلام بر آن تاکید دارد این است که احکام و قوانین الهی منحصر در احکام اولیه و احکام ثانویه نیست ؛ بلکه باید به این دو ، احکام حکومتی را نیز افزود . حضرت امام علیه السلام معتقد است اصل تشکیل حکومت اسلامی و لزوم حفظ آن از احکام اولیه اسلام است «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است ^۲ همه احکام اولیه ، از نظر اهمیت در یک ردیف قرار ندارند ؛ زیرا احکام ، بر اساس مصلحت ها و مفسده سامان یافته و مصالح و مفاسد نیز دارای مراتب گوناگونی است برای نمونه ، حرمت جان مسلمان و حرمت مال او ، هر دو از احکام اولیه اسلام است ؛ با وجود این ، حرمت جان یک مسلمان می توان حرمت مال او را نادیده گرفت . حال باید دید حکومت در میان احکام اولیه اسلام ، از چه جایگاه و مرتبه ای برخوردار است ؟
 «حکومت ... اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهی تقدم دارد ^۳» زیرا در سایه حکومت اسلامی است که همه احکام الهی امکان تحقق می یابند و سعادت دنیا و آخرت انسانها تامین می شود .

ویژگی مشترک احکام اولیه و ثانویه این است که وضع کننده این گونه قانون و حکم ، تنها خداوند است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام و فقها مامور به اجرای این احکام و ابلاغ آن به مردم هستند
 در کنار این دو گونه ، حکم حکومتی است ، خداوند به پیامبر ، امامان معصوم علیهم السلام و حاکمان مشروع اسلامی این حق را داده است تا در چارچوب مصالح عمومی نظام ، قوانینی وضع کنند .
 دلیل وجود چنین قوانینی ، آیات مربوط به اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اولی الامر است ؛ خداوند علاوه بر لزوم پذیرش فرمانهای الهی ، به اطاعت از پیامبر و اولی الامر نیز سفارش کرده است .

۱ . امام علیه السلام ، کتاب البیع ، ص ۴۶۷

۲ . صحیفه نور ، ج ۲۰ ، ص ۱۷۰

۳ . صحیفه امام ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۱

بنابراین اگر فرد یا گروهی به بهانه تمسک به قانون خداوند از فرامین پیامبر ﷺ، امامان معصومین علیهم السلام و نیز ولی فقیه سر باز زند، در واقع به بخشی از احکام الهی بی توجهی کرده است.

حضرت امام ﷺ احکام حکومتی را مختص به احکام ثانویه نمی دانند؛ به همین دلیل در وصیت نامه خویش، احکام حکومتی را در مقابل احکام ثانویه ذکر کرده اند:

از شورای نگهبان می خواهم و توصیه می کنم ... با ملاحظه ضرورات کشور، گاهی با احکام ثانویه و گاهی به ولایت فقیه، باید اجرا شود، توجه نمایند.^۱

طبیعی است که طبق این نظریه، احکام حکومتی همیشه احکامی خلاف قاعده و برای موارد خاص نیستند؛ بلکه گاه در ردیف سایر احکام و مقررات اولیه می داند معتقدند «حکم حکومتی، از احکام اولیه است»

۲

احکام حکومتی نسبت به سایر احکام الهی از چنان اهمیتی برخوردار است که حضرت امام می فرمایند: «حکومت می تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی، که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن، مادام که چنین است، جلوگیری کند»^۳ برای نمونه «مالکیت را در عین حالی که شارع مقدس محترم شمرده است، لکن ولی امر می تواند همین مالکیت محدودی که می بیند خلاف مصالح اسلام و مسلمین است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی»^۴

همان طور که در صدر مبحث گفتیم ولی فقیه نمی تواند بر اساس مصالحی که خود، با قطع نظر از اسلام، تشخیص می دهد و متضمن منافع شخصی یا گروهی او است، حکم واجبی را تعطیل یا حرامی را مباح کند و یا اجرای حکمی را به تاخیر اندازد. در صورتی که فلسفه وجودی ولی فقیه در جامعه آن است که احکام الهی اجرا شود و از سلاقی و هواهای نفسانی، در اداره جامعه دوری گردد. ولی فقیه زمینه ساز اجرای قانون الهی است. در صدور احکام حکومتی بر اساس مصالح، بدان معنا نیست که فقیه، در عرض خدا قانون وضع و اجرا کند؛ بلکه ولی فقیه کاشف اراده تشریحی خداوند است. او تشخیص می دهد که امر مهم تر کدام است و شارع به کدام یک راضی می باشد.

در تشخیص مصلحت جامعه نیز شروطی است که باید آن را از باب ابزار تحقق مقاصد شرعی مراعات کرد:

- مصالح در طول احکام شریعت باشد و به نحوی آن را مورد پوشش قرار دهد.

۱. همان، ج ۲۱، ص ۴۲۱

۲. همان، ج ۲۰، ص ۴۵۷

۳. همان، ج ۱۰، ص ۴۵۲

۴. همان، ج ۱۰، ص ۴۸۱

- مصالح مهم تر و رعایت قانون اهم و مهم ضروری است .

- در استحصال مصالح ، مرجعیت تشخیص مصالح ، مهم است و بر رعایت جهات کارشناسی و خبرویت و مشورت پذیری تاکید شده است .^۱

نظام جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت مطلقه فقیه استوار است و مسئله تراحم و تقدم امر اهم بر مهم ، و لزوم رعایت مصلحت اسلام و مسلمانان بر عهده ولی فقیه سپرده است که تحقق آن توسط نهاد «مجمع تشخیص مصلحت نظام» اعمال می شود این نهاد نخستین بار پیش از بازنگری در قانون اساسی شکل گرفت^۲ که بعد از بازنگری به عنوان یکی از اصول قانون اساسی مطرح شد . طبق اصل یکصد و دوازدهم ، شرح وظایف مجمع ، که به مثابه مشاوره رهبری در اموری است که بدان ارجاع می دهد ، بدین شرح است : «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بدانند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام ، نظر شورای نگهبان را تامین نکند ، و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است ، به دستور رهبری تشکیل می گردد»^۳

مصلحت در نظام مبتنی بر ولایت فقیه ، پاسخی برای حوادث مستحدثه و راه حلی جهت چالش های احکام بر مبنای اهم و مهم می باشد و البته این راهحل ، مستندات درون دینی قوی دارد .^۴

تقدیم اهم بر مهم یا دفع افسد به فاسد و نیز کلیه تصمیماتی که فقیه عادل در زمینه رعایت مصلحت جامعه اسلامی می گیرد.

وظایف و اختیارات برون مرزی ولی فقیه

مسئولیت های ولی فقیه در این سطح ، ناظر به منافع اجتماعی ، ملی یا منطقه ای مسلمانان نیست ، بلکه مربوط به سرنوشت اسلام و قدرت اسلام در جهان و چگونگی برخورد با دشمنان اسلام است که در قوانین اساسی و عادی خاص یک کشور نمی گنجد ؛ این گونه است که عوامل محیطی و محدودیتهای جغرافیایی و تقسیم جهان اسلام به کشورهای مستقل و دولتهای حاکمیت های متمایز نمی تواند از حوزه

۱ . مبانی احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی ره ص ۳۵۸ به نقل از نشریه پیام حوزه / ش ۲۴ / ص ۱۳۰

۲ . فرمان تشکیل مجمع در تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۷

۳ . تلخیص از فلسفه سیاست . قانون اساسی اصل ۱۱۲

۴ . عبداحسین خسروپناه ، جامعه مدنی و حاکمیت دینی ، ص ۷۹

وسیع ولایت فقیه بکاهد و بر اعمال ولایت محدودیتی حقیقی ایجاد نماید و بر این اساس ولایت فقیه حاکم بر کلیه امور و شئون مسلمین جهان در هر یک از قلمرو کشورهای موجود در جهان است. بنابراین بر کلیه مسلمین فرض است که با آگاهی از وجود ولی فقیه و اطلاع از فرامین ولایت فقیه از آن فرامین اطاعت نمایند. پس محدودیت های محیطی و جغرافیایی به عنوان محدودیت های صوری و ظاهری نمی تواند ولایت فقیه را محدود ساخته و اختیارات ولی فقیه را در چارچوب قلمرو حکومت اسلامی منحصر سازد. اما نظام های سیاسی ظالمانه حاکم بر کشورهای اسلامی و سیستم های حقوقی مجری در هر یک از حکومت های موجود در آن کشور ها می تواند عامل بازدارنده نیرومندی در برابر اعمال ولایت مطلقه فقیه در خارج از قلمرو حکومت اسلامی باشد. بدیهی است در بعضی موارد حکام و روسای کشورهای اسلامی نمی توانند از رسیدن فرامین ولی فقیه به مسلمانان جهان جلوگیری نمایند؛ در این شرایط می توان میزان اثر گذاری اختیارات خارجی ولی فقیه را در میان مسلمین و در جهان اسلام شاهد بود. به عنوان مثال صدور فتوای امام خمینی علیه السلام در قضیه ی سلمان رشدی در مورد محکومیت تالیف کتاب آیات شیطانی و بازتاب آن در میان مسلمانان جهان بیانگر این تاثیر است.

اختیارات فرامرزی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نمایان است در اصل دوم قانون اساسی ایران چنین آمده است:

« جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به... کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا، که از راه... نفی هر گونه ستم گری و ستم کشی و سلطه گری و سلطه پذیری قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می کند.»

و در اصل سوم قانون اساسی برای رسیدن به اهداف اصل دوم دولت جمهوری اسلامی ایران را موظف به حمایت از مسلمانان جهان و مستضعفان می کند:

«تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی دریغ از مستضعفان جهان»

بدین ترتیب حتی می توان اذعان داشت که اختیارات برون مرزی ولایت فقیه محدود به رهبری و هدایت و حمایت از مسلمانان جهان نمی شود؛ بلکه حمایت و رهبری و هدایت تمامی انسانها را صرف نظر از ملیت، تابعیت و گرایش های ملی - دینی آنان را در برمی گیرد.^۱

^۱. تلخیص از کتاب ولایت فقیه، شیخ الاسلامی

نتیجه گیری

نظام سیاسی در هر جامعه، مهمترین و برجسته ترین موضوع اجتماعی که توجه نخبگان و متفکران سیاسی را به خود جلب می کند. در دوران جدید به علت گستردگی و عمق تاثیرات نظام حکومتی بر سرنوشت جامعه و وابستگی شدید و اجتناب ناپذیری سعادت، رفاه و امنیت امروز و فردای آحاد جامعه به نوع ساختار و شیوه ی حکومتی، این موضوع در رأس مباحث اجتماعی جای گرفته است. ایران در تاریخ صد ساله اخیر، چهار نهضت و جنبش را تجربه کرده جنبش موفق تنباکو، انقلاب ناقص مشروطه و نهضت شکست خورده نفت و نقطه عطف همه این ها، انقلاب ۵۷ و نظریه ی موفق ولایت فقیه به رهبری امام خمینی علیه السلام بود. ولایت، مجرای اعمال حاکمیت و سرپرستی خداوند در جامعه است. ولایت استمرار ولایت انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام است و ولایت فقیه ادامه دهنده این صراط مستقیم است. ولی فقیه، منتخب مردم با توجه به معیار های الهی است ولی فقیه عادل با چنین شرایطی اگرچه معصوم نیست ولی نسبت به دیگر افراد نزدیک ترین فرد به امام معصوم خواهد بود.

ولایت مطلقه ی فقیه، مردمی ترین نوع حکومت است که ترکیب جالب و راهگشایی از دین و مردم، خواست و اراده الهی با انتخاب و رأی مردم را در خود جمع کرده است. در واقع پاسخگویی به مهمترین مساله فرا روی جهان و مسلمانان در مورد شکل نظام اسلامی و نیز دیدگاه غرب در مورد دموکراسی است.

حضرت امام علیه السلام با احیای این اصل جان تازه ای به کالبد اسلام دمید و صدق این گفتار را مستند می کنم به حکومت های که تشکیل شدند به نام اسلام با حکام فاسق که تاریخ نشان داد که تداوم نداشته اند و تجربه سه دهه عمر پربرکت انقلاب اسلامی ایران که نتیجه ی آن اعتلا و شکوفایی اسلام بوده است. در نظام جمهوری اسلام قدرت از معنای ولایت گرفته است. از آن جایی که مطلقه بودن ولایت فقیه عدم محدودیت به زمان و مکان خاصی می باشد این امر در افکار مسلمانان جهان رسوخ داشته به شکلی که در انقلاب های اخیر مردم مسلمان اردن، مصر، لیبی و بحرین و... شاهد هستیم. و توجه ویژه مردم انقلابی به بیانات مقام معظم رهبری و اطاعت پذیری آنها نشان می دهد که ولایت فقیه محدود به کشورمان نخواهد بود.

دین ولایی در حوزه ی اداره نظام سیاسی، در سطوح تعیین اهداف نظام اسلامی و تنظیم سیاست ها و ملاک ها و شاخص های توسعه در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اثرگذا رو کار آمد است و حتی در سطحی بالاتر ولایت مطلقه ی فقیه می تواند کل جهان اسلام را اداره کند.

انقلاب اسلامی ایران آغاز گر حرکتی عظیم است که امید می رود در نهایت به ظهور دولت کریمه منجی بشریت انجامد و این وعده امام علیه السلام است که: «انقلاب ما محدود به ایران نیست، انقلاب مردم ایران نقطه

شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچم داری حضرت حجت «عج» است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و فرجش را در عصر ما قرار دهد. «^۱ انشاء الله .

فهرست منابع

* قرآن کریم ، ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند

- ۱- سید رضی ، محمد دشتی، نهج البلاغه ، قم ، الهادی ، چ ۱۴ ، ۱۳۸۰
- ۲- اصول کافی ج ۱-۲
- ۳- بحارالانوار
- ۴- حر العاملی ، محمد بن الحسن ، تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشیعه ، ج ۱-۹ ، قم ، صبا ، چ اول ، ۱۳۸۷
- ۵- صحیفه امام علیه السلام ،
- ۶- صحیفه نور ،
- ۷- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- ۸- امام خمینی علیه السلام ، سید روح الله ، البیع ، تهران ، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
- ۹- ----- ، ولایت فقیه موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
- ۱۰- ممدوحی ، حسن ، حکمت حکومت فقیه ، قم ، بوستان کتاب ، چ دوم ، ۱۳۸۰

^۱ . صحیفه امام ، ج ۲۱ ص ۱۰۸

- ۱۱- نوزری، محمد جواد، **فلسفه سیاست**، موسسه امام خمینی علیه السلام، چ ۷، ۱۳۸۰
- ۱۲- حسینی فر، رضا، **امام خمینی علیه السلام و بیداری اسلامی**، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، چ یکم، پائیز ۱۳۸۸
- ۱۳- خالقی، علی، **مشروعیت قدرت از دیدگاه امام خمینی علیه السلام**، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، تهران، بهار ۱۳۸۱
- ۱۴- فصل نامه علمی - تخصصی، **حکومت اسلامی**، دبیر خانه مجلس خبرگان رهبری، ویژه اندیشه فقه سیاسی اسلام، ش اول، قم، بهار ۱۳۸۹
- ۱۵- نصرتی، علی اصغر، **نظام سیاسی اسلام**، هاجر، چ چهارم، قم، پائیز ۱۳۸۵
- ۱۶- جوادی آملی، عبدالله، **ولایت فقیه (ولایت، فقاقت و عدالت)** اسراء، قم، ۱۳۷۹
- ۱۷- موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، **حکومت اسلامی و ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی علیه السلام**، چ دوم، ۱۳۸۶
- ۱۸- هاشمی نیا، محمد باقر، **دفاع از آرمانهای امام خمینی علیه السلام**، قم، بوستان کتاب، قم، چ اول، ۱۳۸۴
- ۱۹- ذو علم، علی، **تجربه کارآمدی حکومت ولایی**، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چ ۴، ۱۳۸۶
- ۲۰- فصلنامه، **علوم سیاسی**، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۳
- ۲۱- هفته نامه خبری و تحلیلی، **مثالث**، سال دوم، شماره ۷۹، ۸۵، بهار ۱۳۹۰
- ۲۲- بهشتی، سید محمد، **حکومت در اسلام**، سروش، تهران، چ اول، ۱۳۶۷
- ۲۳- جعفرپیشه فرد، مصطفی، **پیشینه نظریه ولایت فقیه**، دبیر خانه مجلس خبرگان رهبری، قم، چاول، ۱۳۸۰
- ۲۴- محدثی، جواد، **تاریخ سیاسی ائمه علیهم السلام**، مدرسه، تهران، چ اول، پائیز ۱۳۷۷
- ۲۵- لک زایی، نجف، **سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی علیه السلام**، سازمان انتشارات، تهران، چ چهارم، ۱۳۸۵
- ۲۶- شیخ الاسلامی، محسن، **ولایت فقیه (حدود اختیارات و وظایف)**، تهران، کانون اندیشه جوان، چ دوم، ۱۳۸۸
- ۲۷- نشریه شورای عالی حوزه علمیه، **پیام حوزه**، سال ششم زمستان ۱۳۷۸
- ۲۸- آقایی، مسعود، **عصر غیبت**، بهار/ ۱۳۸۵

